

تالیف آداب

شاعر عصر ما



تعلیم و حکیمتانی





کتاب ۲۵ ریال

نایب‌ادب



کتابخانه ملی ایران

شاعر عصر ما

بقلم: بیکتاتی

تهران مهر ۱۳۱۵ با تجدید نظر در ۱۳۱۹

جای فروش

کتابفروشی ابن سینا - کتابفروشی دانش

خیابان ناصر خسرو

خیابان شاه

چاپخانه علمی

شاعر عصر ما دین

حق چاپ محفوظست

قسمتی از تقریظ نامه شهربانی

«... کتابیکه... بنظر خوانندگان میرسد داستانیست ادبی»
«وفکاهی که در لباس آن حقایق بسیاری از نظم و نثر فارسی»
«نهفته است و در لباس قهرمان داستان «پرویز» آنچه متکلفان»
«و متصنعان در نظم و نثر فارسی روا داشته اند با قلمی شیوا»
«نشان داده میشود و در پایان راه درست نوشتن و روش»
«درست نظم و نثر و خط فارسی را نشان میدهد چنانکه»
«مطالعه آن بعقیده ما برای تمام فارسی زبانها سودمند و»
«گرا نبهاست.»

نامه شهربانی



«شاعر عجمی» نخستین کتابتیکه نوشته ام در همین ازمونی که از شما میسازد
 با آنکه منتهی از همه نوشته ام و پس از همه بحجاب میرسد عقیده دارم همه در جمله آثار دیگر
 من سزاوارتر است و انصاف است.

اگر بگویم بر کفایت میباید آفران بخواند خواهی گفت در کتابی منسوب به بر خواندن دیگر است؟
 اگر خوبم بر دجلان باید از آن سر در کنند خواهی گفت قضاوت این امر با منو نیست؟
 اگر آفرانها هم در ادبیات پارس بنام خود میگویند هر رسیده به همین انگیزه
 در وقت به را با هم خوانند
 بنابرین بهتر است قضاوت را بر این خوانندگان بگذارم.

م. یکستان



ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
نظامی

گفتار نخست

==== در =====

هنرمندی شاعر

- ۱ - هنر کی بود تا نباشد گهر؛ ۲ - هنرمندی تیره بختیست؛
- ۳ - نابغه شعر یا شاعر نابغه؛ ۴ - گرفتاری بزرگان.

رویز جوانیست از خاندانی ادب دوست و اهل علم،
کم و بیش از علم و ادب چیزی آموخته است و بهره‌ی
از شعر و شاعری برده، ولی از آنچه فرا گرفته و داند
ادعایی بیشتر دارد و نام و آوازه‌ی برتر در علم و



ادب بخاندان خود میبالد و بدانش خویش فخرها دارد که فر دوسی گفت:

هنر کی بود تا نباشد گهر نژاده کسی دیده‌ی بیهنر!

با اینهمه انکار نتوان کرد که پرویز یک ادیب و شاعر عادی است
یا نمونه خود خواهی و بیذوقی. نویسنده‌ی است متکلف و نامجو و
گستاخ و بلند پرواز. پرویز بسبک دوره‌های مختلف نظم و نثر پارسی
مینویسد و شعر میگوید ولی چنانکه آید همه جا در هر سبک و هر حال
تندرو و متکلف است و همه جا بیذوق و کج سلیقه، بدینرو داستان
زندگانی ادبی او ما را در ادوار مختلف ادبیات پارسی سیر میدهد و در
ضمن مطالعه تاریخ ادبیات پارسی از دیر باز بکارهای او نیز آگاه میشویم.

هنرمندی تیره بختیست

پرویز خود را هنرمندی تیره بخت میداند، هنرمندیش را گوید
از گهرست و تیره بختیش از هنرمندی، که شاعر گفته است:
از خلق چه نالم که هنر مایه رنجست از بخت چگویم که جهان بر حدثانست
و در اندازه هنر خویش گوید:

سخنم خود معرف هنرست چون نسیمی که آید از گلزار!
خود را تیره بخت میخواند که « نام قضا خرد شد و نام قدر سخن! »
همینست که « هنر قلاده لعن است و با هنر ملعون ... ».

پس جز از بدبختی نیست که هنرمندی تیره بختیست! ...
و وقتی « جز آه اهل فضل بکیوان نمیرسد » کی هنر او را سودمند افتد
و هنر مند ارجمند باشد؟ از بخت و تیره روزی شکوه ها میگرد و می-
گفت « هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد! » ...

و باز .

هر آنکسی که نباشد زاخترش اقبال بود همه هنر او بخلق نا مقبول
شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو سخن گزاف و کریمی فساد و فضل فضول

و بدین بیت مسعود خود را بیشتر تسکین میداد:

گردون بدرد و غصه مرا کشته بوداگر پیوند جان من نشدی نظم جانفزای

نابغه شعر یا شاعر نابغه

پرویز خود را در شعر و شاعری نابغه مینداشت و زود تر از هر
کس خود باین حقیقت پی برده بود که از قدیم گفته اند پیش از همه
« خود را بشناس ». جهانیان را بدیده نبوغ خویش کوچکتر از خود

میدید و با آنکه نه در سبک قدیم و نه در جدید کوچکترین ابتکاری نداشت، گاهی هیچکس را در برابر خود بچیزی نمیشمرد و از سبک و اسلوب تازه‌یی در نظم و نثر میخواست جنبشی در عالم ادب پدید آورد و نهیبی بگوش خفتگان رساند.

پرویز برای نبوغ خود دلایلی چند می‌شمرد که برخی از آنها اینست: پیشانی بلند، چشمان نزدیک بین، خط‌نا خوانا، کوچک شمردن دیگران و فرار از تحصیل و مدرسه! در جوانی همیشه این شعر از رقی را میخواند: جهان پیر چه من یک جوان برون نارد / بلند همت و بسیار فضل و اندک سال پرویز درین نبوغ و نابغگی سری پر شور داشت و همواره میخواست جنبشی در شعر و نویسندگی پدید آورد، بر ای اینکار آثار بزرگان را زیر و رو میکرد تا اسلوب تازه‌یی بر انگیزد، و کار درخشانی بهتر و برتر از آنچه گذشتگان کرده اند نشان دهد. آشکارست که این فکر پرویز از نامجویی و شهرت خواهی او ناشی میشد که میخواست آوازه و شهرت بسزایی از ینراه بدست آورد و دنیای ادبیات را مات و مبهوت کار خود سازد؛ این بود که با این فکر دور از واقع و این بلند پروازها گاهی بسیار بیمراه میرفت و از قافله دور میافتاد. باو میگفتند «... بیا و همین سبکهای پیشینیان را درست کن... ادبیات ما چندان نامطبوع نیست، دریغ است که با شاهکارهای شما و جنبشی که در ادبیات بر پا خواهید کرد آثار نظامی و حافظ و فردوسی از میان برود!» راضی نمیشد، میگفت: «اساس شعر باید تعمیر کند، قیودی مانند قافیه و روی و بحر و وزن باید بر داشته شود، شعر باید هجائی شود، نثر باید دور از زبان عامه باشد...» با آنچه گفته شد آشکارست که هیچگاه از خود خواهی و نادانی

نویسندگان و گویندگان بزرگ را ارجمند نمیداشت و آثار ایشان را بی بها و فانی میپنداشت.

گرفناری بزرگان

پرویز میگفت اگر بزرگانی بزرگان و نابغه ها بشکریم میبینم ، بیشتر گرفناریهای ایشان وسدکار آنها نادانی نادانها و نابخردی نابخردان بوده است و از ناسازگاری روزگار و زمانه ؛ پرویز بیک دلیل بزرگ نبوغ خود را همین مخالفت ها و نادانیها میدانست که با گروه بزرگان و نابغه ها همدستانست ، میگفت :

« از خطر خیزد خطر » ، زاریهای مسعود سعد ، سرانجام سقراط و دقیقی ، عطار ، عطا ملک ، نظام الملک ، قائم مقام ، امیر کبیر ، و سائیله ؛ تکفیرهایی که از دکارت و اسپینوزا ، کوپرنیک و لوتر شده و خواریهای هزاران دانشمند و نابغه همه را دلیل بزرگی و نبوغ خود میدانست و میگفت « ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنر است . » و این شعر بوئرفرج میخواند :

با اهل خرد جهان بکین است مرد هنری ازین غمین است
 بر هر که نشانی از هنر هست با محنت و درد هم نشین است !
 با آنکه شاهکارها و ابتکارهای او در نظم و نثر و ادب خرده
 میگیرند و کسی خوشبین نیست غمی ندارد و این شعر قافیه میخواند :
 بایکی شعله افروخته پهلو تزند گر همه روی زمین پر شود از خاکستر
 با اینهمه از نادانی و مخالفت مغرضان دلی پر خون دارد ، چرا که
 قدرش نمیدانند و چرا یکدل و یکزبان در اصلاح ادبیات پارسی با او
 یاری نمیکنند و پیرو وی نیستند ! چکنند دهان مردم را نمیتوان بست و
 راه انتقاد بازست .

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس هر زمان خرمهره را باد برابر میکنند
هم از اشعاری است که پیوسته میخواند :

گر فلک جز بکام ما گردد الف استوای او نون باد

با اینهمه بخود دلداریها میداد که همه بزرگان در آغاز کار از این
گرفتاریها و ناسازگاریها داشته اند، کله از روزگار و چرخ کجمدار نباید
داشت و بسا این چیزها از مرام و منظور خود نباید دست بر داشت،
میگفت: « از چنین حادثه ها مردان کردند سمر » ازینرو از همه
انتقادها و بدگوئیها و سرزنشها هرگز دلسرد نمیشود، او خود را
مصلح ادبیات پارسی میدانند و باصلاح آن کمر بسته است، چگونه باین
زودی از گفته های حسودان و مغرضان از کار خویش دلسرد خواهد شد و از
میدان نو میدمیرود؟! بتازگی یکی دوبیت از **جمال الدین دکنی** یاد گرفته
و در اینگونه مواقع با آب و تاب بسیار میخواند.

زهی حالت خوب مرد سخن که مرگش به از زندگانی بود ...

عقیده داشت که اگر در زندگانی بکارهای درخشان و اصلاحات اساسی
او پی نبرند پس از مرگش پی خواهند برد و قدرش را خواهند دانست،
تنها افسوس او از این غفلت و جهل آنهاست نه چیز دیگر!

ایزد ترا بهشت بعقبی سزا دهد کاین رنجها نه از پی دنیا همی بری!
و گاهی که میبیند کوشش او بجایی نمیرسد دست روی دست میزند
و این شعر خیام میخواند.

غم خوردن و کوشیدن مایهوده است کانا که مدبرند سر گردانند



گفتار دوم

در

بیان نظم او

- ۱ - طبع سرشار او ؛ ۲ - تخلص او ؛ ۳ - سبك او در نظم ؛
- ۴ - چگونه شعر میگفت ؛ ۵ - مضامین شعر او ؛ ۶ - صنایع شعر او ؛ ۷ - الحاق و تحریف ؛ ۸ - در معنی و لفظ ؛ ۹ - در معنی و نقد شعر ؛ ۱۰ - آثار نظمی او ؛ ۱۱ - قصیده یا غزل ؛ ۱۲ - اثر محیط در شعر او ؛ ۱۳ - تشویش خاطر ؛ ۱۴ - زبان جهانی اسپرانتو ؛ ۱۵ - دانش شاعر ؛ ۱۶ - مطالعه او از دیوان شاعران ؛ ۱۷ - آثار پیشینان بدیده او .

رویز بیندار خود ذوقی حساس و طبعی سرشار دارد و گمان میبرد هر چه بفکرش رسد بی کم و کاست درست و ستوداست ! طبع خود را بیشتر در منظومات خویش میستاید و سرعت طبع و روانی آنرا بیشتر سرعت تازه ترین



هوا پیمایان در آسمان ادبیات تشبیه میکند و گاهی سرعت سیر صوت و نور . مضمون «سرعت طبع چه آب جای سرازیر ایست ندارد براه چون برافتد» و مانند آنرا چه در آغاز (مطلع) و چه در پایان (مقطع) اشعار بسیار بازگو میکنند ، از اینرو بیشتر اشعارش خوب آغاز (حسن مطلع)

و خوش انجام (حسن مقطع) است! و از روانی طبع تا این پایه و اندازه در شگفت است و از هر قید و بندی آزاد که ایرج گفته است:

شاعری طبع روان میخواهد نه معانی نه بیان میخواهد!

پرویز هر گونه صنایع لفظی و معنوی و قافیه و عروض را برای نظم بیسود و تحصیل حاصل میدانند و باچنین توانا طبیعت که میخواهد حقیقت «المعنی فی بطن شاعر» را که در حق بیشتر شاعران راست آمده است باطل کند و از نبر و میکوشید که تا اندازه ممکن گفته‌های او کم معنی باشد و گاهی بی معنا نادر خور فهم همگان باشد! چنانکه یکی از پیروانش گوید:

«... بشکمت‌ای ناشاهپر، بلی اوج! اوج! بی بهانه، بی تنبلی که بی چک و چون، چه با عرق چه با خون، باید رسید بعرش، عرش! هان هان بخیزا خیزی و تیز و تند و تیز و تند و تند و قرو قرو فرو فرو فرو و پرا آفرینا! آفرینا! باز باز! هن و هن و هن و هونی میرسی میرسی نفس . نفس آخ! آخ! ای نفسا یاری! فریاد مؤذگانی، مؤذگانی که رسی رسی رسیدم! ..»

اینجا دیگر از معانی شعر هیچ در بطن شاعر نمانده است و با همین آزادی از قید معنی و قافیه است که «بلطف و سرعت آبست و باد خاطر و طبع».

تخلص او

پرویز اشعرا الشعرا تخلص کرده است و در درستی وجه تسمیه آن بسیار کوشاست، گویند تنها سبب دلخوری او از این نام با سما آنست که چرا در پارسی چنین نامی نمی‌یابد تا بدان تخلص کند. پرویز این نام بهتر بر خویش نهاده که صاحب قابوس نامه گوید: «... نام آن بود که تو بهتر بر خویشتم نهی» پرویز این تخلص را با آسانی نیافته است، میگفت

این تخلص را از میان تخلصهای: امین الشعرا، صدر الشعرا، اشعر الشعرا، افصح الشعرا، افضل الشعرا و عندلیب الشعرا انتخاب کرده است!

سبک او در نظم

مدتها پرویز خیال جنبش و انقلابی در ادبیات پارسی در سر میپخت و دیر گاهیست که میخواهد بنای بلندی بر خرابه‌ها و تلهای نظم باستان بسازد! اندیشه دیرین او برای این انقلاب از زمانی که ساده نویسی چندان پسند و مطلوب نبود شروع میشود و آنچه ما دیده ایم تحول فکر او بیشتر تابع پسند روز است تا عقیده درست و ثابتی؛ گرچه هیچوقت این حرف نمیپذیرد و چنین خطایی روا نمیدارد؛ زمانی پیش از این پرویز با سبکی هندی و پر تعقید و استعاره‌ها و تشبیه‌های غریب و پرحشو که در چگونگی نظم و نثر او خواهد آمد این اندیشه را در نظم و نثر داشت و همت خود را در ایجاد چنان انقلابی از فردوسی و نظامی و حافظ بر تر میدید.

پرویز ساعات روزانه خود را غالباً بساختن اقسام نظم بسر میبرد و بطبع بیشتر بحر قریب و طویل شعر میگفت، بویژه که پیشینیان کمتر بدین گونه بحر ها شعر گفته اند. منظور دیگر پرویز از این بحر ها نوع دیگر است که میان نظم و نثر یا بگفته او «نم» و «نظم» باشد که اگر هم شعرش را سرهم نویسند شعر خود را مدرج و مداخل داند!... میبیند برای او پیشینیان چیزی در عالم نظم و ادب بجا نگذاشته اند که ابداع و ابتکار کند درینصورت ناچار است که بنظم و نثر هر دو پشت پا زند و یا هر دو را درهم آمیزد و نم بسراید! گاهی پرویز منظومات خویش را هم وزن هیچیک از بحر ها نمییافت، درینصورت بایجاد بحر های نوینی شازمان

میگشت. چنانکه از این گونه بحرهای ابداعی در مقاله «سبک جدید ادبیات» مجله مهر میتوان دید و شاید از همین ابتکار هاست که بدریافت جایزه ادبیات نوبل امیدوارست.

بتازگی پرویز بفرکر سبک دیگری در شعر و شاعری افتاده است؛ میگوید بحور و اوزان شعر پارسی از عربی گرفته شده و بیگانه است و یا بسبک زبانهای لاتین و اروپائی شعر را باید هجائی گفت، میگوئیم زبانهای لاتینی و تلی هر دو بیگانه است، اما درحقیقت میدانیم که پیش از اسلام شعر فارسی هجائی بوده است - هیچوقت نمیخواستیم بکار کاری داشته باشیم و میگذاشتم تا بطول زمان و ذوق همگان بفهمد که تا چه اندازه راه را بیراه و باغراق میرود، روزی عقیده مرا در این سبک تازه خواست، گفتم این افکار خراب و نارسا کمتر از آنست که کسی درباره آن چیزی بگوید و بآبویسد، باز موثر نشد و مرا وادار کرد عقیده خود را بگویم - گفتم نخست آنکه در وزن اشعار پارسی نه تنها نظم پارسی بحرهایی ویژه خود دارد بلکه در آنچه هم که از عرب گرفته است دخل و تصرفهایی کرده که دیگر نمیتوان آنرا از پارسی جدا پنداشت، و انگهی بحر و میزان شعر هر قوم و هر زبان چیزی نیست که دستخوش سلیقه این و آن شود، شعر و موسیقی هر ملت بهترین معرف ذوق و روحیه آنست، نمیگوئیم شعر هجائی بیپارسی نمیتوان گفت، میشود و چه خوب هم میشود، لیکن یکباره نمیتوان این همه شاهکارهای جاودان را برای گمان و هوس بدور ریخت؛ میتوانیم شعر هجائی بگوئیم و کم کم ذوق مردم را با آن آشنا کنیم و شاید وقتی با این روش شعر ما مطلوب تر از نظم کنونی گردد ولی آیا در این سبک تازه میتوان نظامیها و فردوسیها و حافظها پیدا

کرد و یا آنها را هم از دست خواهیم داد؟ از مفاخر و آثار خود می‌گذریم؛ نظم و موسیقی ملتی را وقتی میتوان تغییر داد که روحیه و ذوق آن تغییر کند و یا روحیه و ذوق ملتی را وقتی میتوان تغییر داد که شاهکارهای جاودانی بهتر از آنچه دارد برای او پدید آوریم.

شاید وقتی که موسیقی ما تغییر کرد بتوان اسلوبی تازه در نظم آورد که بذوق کسانی که آن موسیقی را میپسندند بسازد؛ آنهم تازه ناسخ آثار پر افتخار ادبیات ما نمیشود، بلکه آن هم در این زمینه نیز برای خود چیزی خواهد بود.

موسیقی و شعر ما عربی بسیار نزدیک است با اینهمه بحرهای بیست که در یکی از ایندو زبان مطلوبست و در دیگری خوش نیست؛ دلیل آن همینست که او تادو اسباب شعر و موسیقی تغییر مینماید، درینصورت ذوق اینجا اختلاف میل و سلیقه را بخوبی حس میکند.

یک سخن دیگر آنست که گویندگان ما پایه نظم را بجایی رسانده‌اند که راستی باید گفت اعجاز آمیزست و کمتر جای ابداع و ابتکاری گذاشته‌اند؛ ادب دوستان کم مایه و پرشور وقتی فکرشان از پیدا کردن راه شهرتی در ادبیات پارسی خسته میشود یکباره میخواهند خود را فارغ دانسته پا بر سر آنهمه نهند و گویند: «..... باید رسید بعرش! عرش! هان هان بخیز! خیزی و تیز و تند.....» با اینگونه گفتارست که: انقلابی خواهد و طرز جدید و سبک نو میکنند روز و شبان بر روی این افکار کار!..

گفت پس چه باید کرد؛ تا کی پابند گفتار و آثار گذشتگان

میتوان بود، ابداع چه میشود، ابتکار کجا میرود؟

گفتم تو میخواهی ابتکار کنی چرا ابتکار های دیگرانرا

میخواهی بایمال کنی؟ اگر عقیده مرا میخواهی باصلاح نثر فارسی
پیردازیم بهترست، چنانکه ازین پس برایت خواهم گفت؛ ولی در نظم پایه
و بنیاد نظم پارسی را با این بنیاد و این استحکام بهیچگونه نمیتوان بهم
زد، چه بسیار سخت و کاخی بس استوار است؛ اما در باره نظم پارسی
چیز کوچکی میگویم، اگر میخواهی کاری کرده باشی بیا درین قسمت
با هم کار کنیم.

- گفت کدامست؟

- گفتم میدانیم که در میان اقسام شعر پارسی دامنه مثنوی بازتر
از قصیده و غزل و دیگر اقسام شعرست؛ برای آنکه قافیه تمام نمیشود و
کار بجای سخت و قافیه سازهایی خاقانی و انوری و دیگران نمیکشد؛
و آنکه مثنوی برای بیان مضمونهای گوناگون مانند عشق و داستان و
افسانه و حکمت و رزم و بزم و قدح و ذم و همه چیز بهتر فراهم است و
نمونه های بسیار از شاهکار های پارسی مانند آثار نظامی و فردوسی و
مولوی و دیگران از آن در دست است، و اما غزل و رباعی کل سیر تکامل
شعر و شاعری پارسی است که با آنچه حافظ و خیام گفته اند بیایه اعجاز
رسیده؛ چه خوبست لطف و شیرینی غزل حافظ و رباعی خیام را در
لباس مثنوی بریزیم، نه آنکه رباعی و غزل را بدور بریزیم، بلکه هر چیز
بجای خود؛ درین سبک تازه غزل بسازیم بمضمونهای مختلف، آزاد از
ترتیب قافیه قصیده و غزل و قید یا نرزه یا سیزده بیت که حد مشخص
بیجایی برای غزل است، بلکه ازینک بیت تا هر چند بیت میتوان گفت و یا
از میان قطعه ای انتخاب کرد. نمونه این سبک را در آثار پیشینیان نیز
میتوان یافت و اما تکمیل آن کویندگان و پیشروانی کویا و توانا میخواهد.

نمونه آنچه گفتم در آثار گویند گسان پیش کم و بیش ندانسته یافت میشود، اما این سبک باید پس از غزل حافظ پدید آید چنانکه قسمتی از يك حکایت منطق الطیر عطار را اینجا نقل میکنیم و با تمام حسن و زیبایی این اشعار معلوم است که توصیف آن هنوز ساده است و بختگی غزل حافظ را ندارد و شاید اگر داشت این سبک تا کنون رو آمده بود. مطلع مثنوی «سبک غزل» زیر اینست:

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود در ره تقوی وفا اندیش بود
و آن ابیات اینست:

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| دختر ترسای روحانی صفت | در ره روح الهش سد معرفت |
| در بهشت حسن و از برج جمال | آفتابی بود اما بیزوال |
| آفتاب از رشک عکس روی او | زرد تر از عاشقان در کوی او |
| هر که دل در زلف آن دلدار بست | از خیال زلف او ز نار بست |
| آنکه جان بر لعل آن دلبر نهاد | بای در ره نا نهاده سر نهاد |
| هر دو چشمش فتنه عشاق بود | هر دو ابرویش بخوبی طاق بود |
| ابرویش بر ماه طاقی بسته بود | مردمی بر طاق او بنشسته بود |
| مردم چشمش چو کردی مردمی | صید کردی جان سد سد آدمی |
| روی او از زیر زلف تابدار | بود آتش پاره بی بس آبدار |
| لعل سیرابش هزاران تشنه داشت | نرگس مستش هزاران دشنه داشت |
| هر که سوی چشم او تشنه شدی | دردش هر مژه چون دشنه شدی |
| گفت را چون بر دهانش ره نبود | از دهانش هر که گفت آگه نبود |
| عشق دختر کرد غارت جان او | ریخت کفر زلف بر ایوان او |
| رفت عقل و رفت صبر و رفت یار | اینچه در دست اینچه عشقست اینچه کار |
| عاشقی را چه جوان چه پیر مرد | عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد |
| هر که او هر رنگ یار خویش نیست | عشق او از رنگ و بوئی بیش نیست |
| این بگفت آن ماه و دست از جان فشاند | نیم جانی داشت بر جانان فشاند |

اگر ذوق و طبعی روان و سرشار داشتم بدین سبک میرفتم؛ حالا اینکار بعینه کسانیست که در شعر و شاعری ذوق و طبعی روان دارند

اینک یکی از چند منظومه‌یی که آقای قمشه متخلص به «الهی» برای آزمایش در این سبک ساخته اند:

«قصه عشق عجیب است عجیب»

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| کس ندیدست چومن عاشق زار | دل و دین باخته بی در ره یار |
| دلَم از عشق بشی گشت فسون | عقل اگر رفت بماناد جنون |
| گاه در تابم از آن روی چو ماه | گاه در پیچم از آن زلف سیاه |
| مست بی حزم و گناهست دلم | گوی آن چشم سیاهست دلم |
| نیم از مردم سد رنگ ولی | عشق بخشیده مرا پاکدلی |
| عاشقانرا نبود مکر و فریب | قصه عشق عجیب است عجیب |
| عشق پاکیزه ز تزویر و ریاست | پاکتر از طمع نفس و هواست |
| نازنینان که همه ناز کنند | هم دراز لطف بسی باز کنند |
| سوی آن ماه «الهی» بشتاب | ورکشد ناز ترا روی متاب |

همچنین از ایشانست:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| خوشت آنکه اندیشه را دست بست | بگلزار بی فکری اندر نشست |
| خوشا آنکه بامستی اشتیاق | زند خیمه بیرون ازین نه رواق |
| دزین بزم دانی که هشیار کیست | کسی کو بجز مستیش کار نیست |
| بآئین عشاق ستوار اوست | بکیش محبت وفا دار اوست |
| رفیقان ز مستان نیوشید بند | بتازید مستانه تازی سمند |
| بشی رشک خورشید پیدا کنید | بمهرش دل خویش شیدا کنید |
| چه مه باده در بزم پروین زند | شبان چنگ در زلف مشکین زند |
| خم زلف خوبان بچنگ آورید | فلک را زمستی بتنگ آورید |
| فلک را برقص آر ز آوای خویش | توخوش باش باهرچه آید پیش |
| «الهی» می بیهشی نوش کن | غم زندگی را فراموش کن |

چگرو نه شبنم دیگفت

برویز هم مانند بیشتر مردم گمان میبرد گویند کان و شاعران بهار به هار توصیفهای خویش را برآستی در بهار و مناظر دلکش باغ و ریاغ گرفته اند و یاد در برابر جمال یار از دلبری و دلربائیهای رخسار او

وصف کرده اند و هنگام مستی از می و مستی گفته اند، از اینرو همیشه بهترین مناظر را پیدا میکرد و دفتر اشعار بدست میگرفت و خود را آماده کار میکرد، لیکن کمتر میتوانست درین مناظر شعری گوید و نظمی بسراید، بعدها فهمید که نه چنین است که او میپندارد، فلان منظره در برانگیختن احساسات شاعری تأثیر بسیار دارد اما شاعری بیشتر بسته بشور احساس و جنبش ذوقست، چنانکه ممکن است شب زمستانی پای کرسی وصف از بهترین مناظر بهاری کند، یعنی وقتی طبع و احساسات «گل گرد» در خاطر و ضمیر باید بهار باشد، و گرنه بهار را هر کس بدیده ظاهر میبیند؛ دیده شاعر دیده باطن اوست که طبع سرشار و ذرق حساس باشد. چنانکه بیشتر شاعران آنهمه گل و سبزه و گیاه را که وصف کرده و در بهاریه ها و توصیفهای خود آورده اند بچشم نمیشناهند؛ قد یارا بسرو و شمشاد و چشم را بنر گس شهلا و مژه را بدشنه و خنجر و گیسو را بزلف سنبل و یا خیری و شبلیله را بزردی و شقایق را بسرخی و زنگار را بسبزی او هم مانند دیگران وصف میکرد، بی آنکه بداند و با دیده باشد، بعدها فهمید که بیشتر این تشبیه ها از رودکی گرفته شده و این و آن هم از یکدیگر گرفته اند، با آنکه رودکی نابینا بوده است و ازینرو گاهی اشتباههای بزرگ کرده اند؛ مثلاً در بهاریه خود و هنگام فروردین که در اراك و خراسان شکوفه ها تازه باز شده، از تمام گل و گیاه ها گرفته تا درختها و میوه های فصلهای مختلف همرا باهم وصف کرده اند و کمتر نظر بواقع و طبیعت داشته اند؛ سیاهی شب هجران و یا زلف یار را بتقلید بشب یلدا تشبیه کرده اند که شبی بلند است لیکن ممکنست مهتاب و نورانی باشد!

وقتی پرویز میخواست شعری بگوید نخست میان قافیه‌ها می‌گشت که کدام قافیه بیشتر است و یا کدام لغت عجیب را انتخاب کند که تا کنون بقافیه و ردیف نیاورده اند، آنها را پیدا میکرد و پشت سر هم مینوشت، وانگاه آنچه میخواست شعر آورد بنشر مینوشت و سپس با حال مخصوص و نشئه خاصی بگوشه بی‌میلید و وضع شاعران بخود میگرفت و شعر گفتن میپرداخت و با شعر گفتنش میگرفت... این بود که روح تصنع و تکلف از گفته‌هایش بخوبی آشکار بود. بارها باو گفتم مگر مجبوری قصیده بگوئی و عمدی داری که قصیده چندند بیتنی باشد که اینهمه در قافیه بازمانی - میگفت وقتی بلندترین قصاید را گفتم بزرگترین فضل و هنر را در برابر پیشینیان بخرج داده‌ام، تا جایی که ناچار میشد او هم از راه‌گریز چند قافیه را مکرر کند باینهم تمام نمیشد و باز در میماند و باریگر که قافیه بی‌را بنظم می‌آورد میگفت: درین قصیده قوافی مکررست و لیک به است لفظ مکرر ز نام مکرر خام^۱ بعدها شعرهای هجایی را جور دیگر میگفت که بجا خواهم گفت.

مضامین شعراو

در انتخاب مضامین اشعار نیز پرویز طبعی بلند دارد و گرچه از کسی بی‌روی نمیخواهد بکند اما پیروان بسیار دارد، که بیشتر بنظم معانی بدیع و تازه از دانشها و فنون نوین میپردازند و بگفته ایرج:

از طب و طبیعی و ریاضی طبع تو بهر چه هست راضی

چنانکه در نمونه تشبیهاتش خواهیم دید مضامین شعرش را بدانها بهتر میتوان سنجید که با اختراعات تازه و نو چگونه سرو رویی بادبیات داده است.

خدا یگانادانی که طبع موزونرا زمینی خوش و مضمون تازه نیست گریز

نمیدانست که وسایل مادی نوین امروزی بجای آنکه بادییات بگمان او روان بخشد گاهی زیان رساند و از لطف و نیکی معنا میکاهد، زیرا علم و ادب ازین لحاظ منظورهای جدا گانه یی دارند که وسایل هر يك با دیگری فرقه‌ها دارد، چنانکه پس ازین خواهیم گفت؛ گاهی چون پرویز از اینگونه مضمونها فارغ میشد بوصف عیش و نوش میپرداخت که وصف عیش نصف عیش است، و در دروغ بسیار مبالغه میکرد که بهترین شعرها دروغرین آنهاست که « چون احسن اوست ا کذب او » و یا اگر راست خواهی سخنهای راست شاید در آرایش نظم خواست.

صنایع شمع‌ها و

کفتم در اشعار و آثار پرویز تشبیهات نو و تازه از (۱) تشبیهات اختراعات شگفت آور و غریب بسیارست که بی- فوت کوچکتترین آنی با دریافت خیر اختراع جدید و اکتشاف بدیعی در روز نامه‌ها و مجله‌ها بزودی آنرا برشته نظم میکشد! اینک بجاست چند نمونه از تشبیهات تازه و بدیع او را که بعقیده او روان تازه یی بکالبد مرده ادبیات بخشیده است یاد آور شویم:

بجای : شمع : چراغ برق

« قلم : قلم خود نویس

« مرکب : جوهر پلیکان

« سازونی و چنگ و یولون، پیانو، ساکسفون، اباو

« تیر، کمان، خنجر و تیغ ... مسلسلهای سبک و سنگین، زره پوش، نانک

بمب، مین، مینا طیسی و ...

- بجای گز، فرسنگ، من : سلسله متری بانامهای فرانسه آنها ...
- « برید باد صبا : پست هوایی، بیسیم، تلویزیون و ... »
- « شراب و می : ودگا، ویسکی، کنیاک، ورموت ... »
- « در تاثیر شعر خود : خواص اشعه بالای بنفش ... »

در توصیف معشوق در شعرهای عشقی خود :

- بجای عقیق و لعل لب : ماتیک لب و « روز بزه »
- « کمان ابرو : خط موهوم هندسی حد وسط دو سطح بشکل
- سهمی با معادله کلی : $Y^2 = 2PX$

- بجای سیب زرخندان و چانه گوی مدور آنک « فو کو » ازطلای سپید .
- « ترنج غنغب گوی نو اگر « هلم هولتز » آلمانی ... »
- « چاه زرخندان گودترین جای زمین در اقیانوس کبیر که
- اغراق و تشبیه هر دو بهم آمیخته .

- بجای کمند کیسو و کیسوان سیاه : کیسوان کوتاه « آلاگارسون »
- و « دمی گارسون » و « آلابروس » بور و طلائی و خرمائی باجلای بیشتری
- از اثر بریانتین مو ...

- بجای فروغ و درخشندگی چشم : خاصیت فلورئور سائز و فسفور سانس
- و فسفور سرخ در اکسیژن هنگام خمار و استعمال « ریمل » برای سیاهی
- و برگشتن مژگان ...

- بجای تاثیر و جاذبه چشم : تاثیر حیات بخش اشعه امواج کوتاه و
- فروغ اشعه « رونتگن » و اشعه « بکرل » و اجسام رادیو آکتیو .

- بجای سینه بلورین : سطحی صیقلی از نقره خام یاطلای سپید باضرب
- اصطکاک صفر ...

بجای قامت سرو و شمشاد: خط مجانب موازی محور طولها و یاد کل
بیسیم و تیر رادیو .

بجای شدت هجران: و جود قوانین ثابت مخالفت کننده اتقا و رابطه
قانون «لنز» ...

ناخن را که گویند گان پیش درست وصف نکرده اند او وصف کرده
که زخمه‌یی بر ناخن بندند و رنگ لاک ناخن را بتورنسل تحت تأثیر
اسید (جوهر) های بسیار تند و یا اثر بازها در دو فتالین فنول (عنابی)
تشبیه کرده است. و از کفش بی پاشنه و بی پنجه و پاشنه بلند و پای
بی جوراب و ناخن مانیکور کرده پای یار گفته است تا مضامینی در پیشرفت‌های
طب و طبیعی، برق و پیدایش تلفن خود کار، تلویزیون و دور بین
نجومی و دیگر و دیگر که ما از آنهمه اندکی بنمونه اینجا گفتیم و با
ایهنمه هر روز نو و تازه دیگری در اشعار و ادبیات می‌خواهد بیاورد! ...
باید گفت پرویز همانست که تا چندی پیش خوبان پاریس را هم
خوبان چین و چکال و ماه‌نخشب تشبیه میکرد و هنوز از رباب و سلمی و
استعمال «چه» بجای «چو» و «کی» بجای «که» دست بردار نیست.

(۲) ایهام و حشو و حذف و اعنات

در اشعار پرویز ایهام نیز زیاده است، چه گذشته از معنی دوری که
در اشعارش هست که عامه بسختی تعبیر میکنند معنی نزدیک اشعار پیش
خود اوست و کسانی را که از معنی دور چیزی درک نکرده اند بمعنی
زودیک واقف می‌سازد: «شعر او را پای معنی در دست». قسمت‌هایی
از اشعار او که نه در معنی دور و نه در معنی نزدیک اثر دارد آنرا
حشو نیکو و موجب ملاحظت شعر خود میدانند. و آنچه در معنای شعر

بودنش ضروری است حذف نیکوست و یا ایجاز حذف، و آنچه حشونیکو است گاهی اغنات نیز هست.

(۳) استعاره و استقبال - توارد و تضمین

پرویز از گفته های گویندگان اشعار بسیار باستعاره عاریت گرفته است و گزیده بی از آن گفته ها نیز در دیوان خویش بتضمین آورده و ایندو صنعت از نیکوئیهای بدیع سخن و گفتار اوست و کمتر شعری از آثار او عاری از ایندو است؛ آوردن هزاربیت اشعار دقیقی رادر شاهنامه پرویز دستاویز ساخته و سدها بیت ازین و آن در دیوان اشعارش بتضمین آورده است و در اشعار او توارد بسیار است، حالا نمیدانیم تضمین است یا توارد - پرویز از شعر و گفته هر گوینده بی که استقبال کرده است چند بیتی در استقبال خویش وارد کرده است، از اینرو بیشتر استقبال های او سزاوار دقت است و همینست که استقبالیهای او بیشتر نارسا و ناهنجار است، برای نمونه مثلاً پرویز قصیده:

بنظم ونثر کسیرا گرافتخار سزاست فراسزاست که امروز نظم ونثر مر است
قصیده معروف مسعود را یکجا در دیوان اشعار خود تضمین کرده
است. وقتی سبک نوین نثم و نظر را درست کرده بود فقط نظم ونثر را
درین شعر تبدیل به نثم ونظر کرده بود!

(۴) کنایه

در گفته ها و سخنان پرویز بیان معنا بیشتر بکنایه است تا تصریح و اینرا از نیکوئیهای سخن خود میداند که گفته اند کنایه رساتر از تصریح است (الکنایة ابلغ من التصریح!).

(۵) ملون

گفته های او اغلب دارای صنعتیست که خواننده میتواند

شعر او را بهر بحری که میخواهد بخواند و همینست که شعر او بهمه طباع میسازد و همه جا پسند خاطر است! ... از آن جمله رباعی های او را میتوان دوبیتی و قطعه و هر چیز دانست، مانند رباعیهای زیر که حسن معنا و انتخاب لفظ و مضمون آنها نیز سزاوار توجه است:

آه فقرا مدام در غیب و شهود گردیده عیان نزد خدای مشهود
هر آه که از قلب فقیران آید البته حزین شود نبی محمود

~~*

جمعی فقرا چوبیکس و یارو معین گشتند و چوبیچاره و بی یارو معین
دایم همه در وادی حیرت ماندند آیا کسی هست مساعد و یارو معین؟

~~*

مردم همه گویند که شرف داریم ما در قول و عمل همیشه سرداریم ما
درا کثری چون تفحصاتی کردیم گویند فقط بقول چون سلطانیم ما

الحاق و تحریف

گویند پرویز در آنچه که میخواند نیز ذوق سلیم و طبع سرشار خویش را بیکار نمیگذاشت، هر جا که معنایی درست بدیده او آشکار نباشد و یا واژه‌بی آنجا شایسته تر باشد باصلاح آن میپردازد و منتقی بر - نویسنده یا گوینده آن مینهد، که همینست معنی ادب دوستی. و ازینرو هیچ دریغ نداد که بآثار دیگران دست ببرد.

وقتی بخواندن دیوان شعر و اشعار دیگران میپرداخت نیز هر جا مناسب میدید چند بیتی بدنبال گفته آنان میپیوست و از این کار دو منظور داشت، یکی چون موضوعی نیکو مییافت دریغ داشت که گوینده مضمونی را که در اندیشه اوست چر ابرای تکمیل کلام خود بکار نبرده است.

دویم آنکه در آثار گویندگانی که میدید شهرت بسزایی دارند الحاق و تحریفی میکرد که بوجه گمنامی اثری نیز از او بجا ماند؛ دیگر نمیدانست که گفتار او هر جا و هر مورد باشد رنگ خاص دارد که شناخته میشود و همگان گفته‌های او را از میان هزاران گفته دیگران میتوانند بیرون آورند؛ نمونه الحاقها و تحریفهای بدیع او در بیشتر دیوانها و آثار جاودان هست.

معنی و لفظ

از کارهای دیگر پرویز آنست که هیچگاه معنا را فدای لفظ نمیکند و بهیچیک از صنایع شعری ارزشی نمینهد و گفتیم که بکار بردن قافیه و روی را حتماً سد راه طبع روان و سرشار خویش میداند؛ همه گویندگان را عالمان بی عمل میخواند و در برتری معنا گفته است: «بگذر از صورت طلب معنی آن» یا «بیش معنا چیست صورت بس زبون» و یا «بحر را گنجایش اندر ظرف نیست». میگوید همین بستگیها بظواهر و صورت است که طبع را از معنی خوش و مضمون تازه باز میدارد؛ چه وقتی منطقی در بند بحث لفظ نبود بگفته سنائی «بیت او بیت نیست اقلیم است» پس:

اگر هوشمندی بمعنی گرای که معنی بماند نه صورت بجای

پرویز در برتری معنا این حقایق را میگفت؛ اما از شما چه پنهان برای فریب مردمان و برتری در گروه ادیبان جز راه لفاظی و ظاهر و صورت سازی راه دیگر نداشت. اینک یک رباعی او که همچنان نمونه حسن معنی و لفظ است:

گر يك شبی اغنیا بیبچاره فقیر خفتند بآن لحاف و بر روی حصیر
یا آنکه بیوشند لباسش یکبار همنوش و خوراکش بشوند روی حصیر

در معنی و نقد شعر

برای دانستن معنی شعر و شاعری پرویز در تذکره ها و آثار پیشینیان بسیار جستجو کرده است! ولی بدبختانه چنانکه باید تا کنون بمعنای شعر و شاعری بر نخورده است؛ چه بزرگان شعر و ادب یا در معنای شعر و شاعری چیزی نگفته اند و یا با تعریفهایی غیر واقع عبارت پردازیها پرداخته اند که چیزی از آنهمه دستگیر نمیشود. پرویز هر روز در پی معنی و ماهیت شعر درین کتاب و آن کتاب در جستجو بود، دیگر نمیدانست؛ که صاحب چهارمقاله زیر عنوان «شعر و شاعری» از معنی شعر و حقیقت آن چیزی نگفته و آنچه علم و دانش را باید و شاید شرط شاعری دانسته است؛

- که صاحب آتشکده آذر در دیباچه دانشمندان کتاب خود در چگونگی اهمیت شعر و بایان دلایل نقلی از معنی شعر سخنی نگفته است؛
- که صاحب حدایق السحر که کتاب خود را در دقایق شعر فراهم آورده بی آنکه بگوید شعر چیست ببیان صنایع آن پرداخته است؛
- که در مجمع الفصحا زیر عنوان: «مقدمه در توضیح حقیقت سخن منظوم» هیچ بیان حقیقتی از سخن منظوم، نظم و شعر نشده.
- که عوفی در لباب الالباب در باب دوم در معنای شعر، شعر را درست بمعنای علم و شاعر را عالم معانی دقیق دانسته که فکرت او در زیر پرده ضمیر خیال بازبهای لطیف نماید تا آنجا که با سخن پردازیهای مخصوص خود گوید: «... علم عمومی دارد و شعر خصوصی! و در نتیجه پس شعر شریفترین انواع فضل آمد!...» پس معنی شعر بگفته عوفی اینست که: شعر علم خصوصی است و شریفترین انواع فضل!

— که صاحب المعجم در باب اول در معنای عروض و شرح ارکان آن مباحث خشکی از معانی لغوی بیت که بتازی چیست و شعر از آنجا که بمعنای مو آمده و بستگی زندگانی اجتماعی عرب با این واژه ها در علوم تاریخ ادبیات و اشتقاق لغت بوسعت سخن رانده و گوید: « اقل شعر مقداری باشد از کلام منظوم که چون شاعر از نظم آن فارغ شد و بر آخر آن وقف کرد از سر گیرد و دیگری مثل آن آغاز کند و حرف آخرین هر يك را بجنس خویش در آخر هر بیت مکرر گرداند... تا بپایان » آشکار است که صاحب المعجم این بیان خشک و عاری از حقیقت ماهیت شعر را تنها بدیده صنایع شعری و شعر صناعتی گفته است نه ذات و ماهیت شعر.

— که صاحب معیار الاشعار در فصل اول در حد شعر و تحقیق آن پس از بیان شعر منطقی گوید: « شعر در عرف جمهور کلام موزون و مقفی است » و رشته کلام خود را دنبال کرده نه حقیقت شعر را گفته و نه حد منطقی آنرا؛ این تعریف بیش از تعریفهای دیگر شعر پسند خاطر و مطلوب همگان واقع شده که می بینیم در کتابهای عروض و بدیعی که پس از این کتاب نوشته شده بیشتر این تعریف میآید؛ اما چنانکه در معنای شعر خواهیم گفت کلام موزون و مقفا ممکنست نظم باشد نه شعر؛ زیرا شعر ممکنست نظم یا نثر باشد که در میان متقدمان هم این عقیده بوده است و نه آنکه آنرا تعریفی اروپایی بدانیم. نظمی ممکنست نثر باشد، اگر بحقیقت شعر و ماهیت آن بسنجیم، و همچنین نثری ممکنست شعر باشد مانند دیباچه گلستان...

بتازگی پرویز عقیده تازه تری در معنای شعر و شاعری پیدا کرده

بود و میگفت شعر باید با دانش بیش رود، این فکر غلط پرویز رایکسره از معنا و ماهیت شعر باز داشته بود چنانکه میکوشید که اگر در گفته ها و اشعارش هیچ چیز نیست نام چند اختراع و چند کلمه تازه و جدید دیده شود! درست است، ادبیات هر قوم و هر روز آئینه تمام‌نمای زندگی آنی واقعی و حیات اجتماعی آن قوم و روز است اما برای این حقیقت ادبیات تابع احساسات روز و تحول این زندگی باید باشد، نه تابع مصنوعات بشری.

امروز بجای يك کاروان کند و دور افتاده ماشینهای سریعی مانند اتومبیل و راه آهن و هواپیما کار میکند، اما چون منظور از بیان يك کاروان و تشریح چگونگیهای آن بر انگیزختن احساسات بشری در قبال يك آرامش فکر و سفری با آن کیفیات و دوری از بستگیهای ملال آور روزانه است شاید امروز مطالعه یا وصف يك کاروان از زمان پیش هم مطلوبتر باشد و قصیده کاروان فرخی امروز بیشتر موجب تسلی دل و جان گردد تا روزیکه مضمونی همه جایی داشت، اما اشتباه نباید کرد، که این در مورد آثار گرانهای گذشته است که با تغییر وسایل مادی ارزش خود را هرگز از دست نمیدهد و ما تا وقتی طبع و قلمی توانا نداریم نباید و شایسته نیست که پیشرو دیگران شویم و بخواهیم چیزهای تازه در ادبیات وارد کنیم، مگر این پیشروان گویندگان و نویسندگان زبردست و توانا باشند، اینهمه در گفته ها و اشعار یار و صنم و نگار و معشوق مطلوب و پسندیده است اما آیا میتوانیم يك کلمه ساده و متداول «خانم» را در ادبیات چنان وارد کنیم و بجای آنها در شعر بیاوریم که بدقوت نزنند، مگر گوینده‌ی توانا و زبردست این کار را بکند و گرنه من و پرویز هیچکدام نمیتوانیم؛ ایرج که در میان معاصرین طبعی روانتر داشته است از عهده اینکار بهتر برآمده است.

پرویز بگفته های فردوسی امروز میخندد که دیگر در برابر
 تانک و هواپیما و توپ و شست تیر، کمان و تیر و نیزه و گرز و سپر و زوبین
 را باید بدور ریخت، زهی نادانی، فردوسی یل ارجمندی را میستاید
 که بازو و بازو پرویز و نیزه و چگونگی برید و درید و شکست و بیست نه و سایل جنگ را،
 احساسات بشری را از این شهادت و شجاعت میخواهد برانگیزد؛ بخصوص
 که با وسایل پیش و جنگهای تن بتن بهتر دلیری و زور مندی شناخته
 میشود تا با کلوله تفنگی که از پناه سنگر بدل دشمن کارگر میافتد.
 ادبیات آئینه احساسات و افکار است نه جای اظهار معلومات و
لفظ پردازی. بله. مسافرت با کاروان و رنجهای راه و کندی و دردسر -
 های آن در برابر و سایل نو و تازه ملال آور و کاری بس بیهوده است،
 وقتی کار و عجله داریم. پیمودن یکسال راه در یکساعت بسیار بسیار
 خوبست و وسایل نو و تازه بهترین خدمت هارا بجهان بشری کرده است،
 اما وقتی برای رفع خستگی روزانه و یا احتیاط روح لای دیوان شعری
 را باز میکنید توصیف یک کاروان با تمام سادگی و کندی آن آیا کسل
 کننده است؟ اینجادیگر از آن تندی و سرعت نمیخواهیم، و انگاه ادبیات
 شئون گوناگون دارد، چرا ببیشینیان ایراد کنیم که چرا از اختراعات
 ندیده وصف نکرده اند، در شئون داستان نگاری و افسانه پردازی و رمان
 نویسی از آنچه تازه و جدیدست ما باید استفاده کنیم... اصلا تقصیری
 از پرویز نیست مد شده است که هر کس دو کلمه زبان خارجی فرا گرفت
 میخواهد بگمان خود ادبیات پرافتخار گذشته خود را که بافتخارهای آن
 واقف نیست پایمال کند و زیر پای جهالت خود گذارد. آیا از توصیف
 شاعرانه یک کاروان، اگر امروز هم باشد، کسی میتواند بر ما خرده بگیرد؟

حاشا و کلا، ما از گفتار نثر و یا نظم شاعرانه و ادبی خود می‌خواهیم احساسات خواننده و شنونده را بر انگیزیم نه سرعت دوار انگیزی در مغز او ایجاد کنیم. کی منظور ادبیات سرعت است و کی منظور علوم کنندی. چرا اینهمه مغالطه میکنیم و بژاژ این و آن گوش میدهیم؟ پس بخوبی دانستیم که پرویز گناهی ندارد بلکه معنای شعر و شاعری و منظور نظم و ادبیات را نمیداند.

آفونس کار میگوید: «بهترین گویندگان گوینده‌بی نیست که قواعد عروض و لغت خوب بدانند بلکه کسی است که عواطفش رقیقتر و حساستر باشد.» پس دانستیم شعر تنها وزن و قافیه نیست و سخن موزون را نمیتوان شعر نامید.

وقتی غمی داریم دست بدامان ادبیات می‌زنیم و شعری می‌خوانیم؛ کسیکه طبع روانی داشته باشد متأثر میشود و شعری میراند، کسیکه شاد است و سری پر شور دارد باز بدامان ادبیات می‌لویزد، سرودی می‌خواند و از شعر و آواز و موسیقی لذت میبرد، اگر غم و اندوه بسیار دارد با يك مرثیه ادبی دل و جان را تسکین میدهد، اینهاست منظور ادبیات کی اسمی از وزن و قافیه اینجا هست، اینها شرایط شعر و نظم خوب است و اما وقتی شرایط معنوی شعر و نظم وجود داشت آنوقت وزن و قافیه شرط نظم «شعر» بیشتر زبانهاست.

بهترین شعر سخن منظوم است که با آنچه گفته شد تمام معنا با دل و جان کلرداشته باشد؛ درینصورت جای هیچ شکفت و تعجبی نیست که وصف کاروان فرخی با آن آب و تاب و دلربائیها دل و جان هر ادب دوست را بوجد آورد، اگر چه در مهد تمدن جدید باشد، زیرا

دل و جان بشر و احساسات او کمتر دستخوش حوادث است؛ داستاب عشق و عاشقی و آنچه زاده روح و تراویده دل و جانست کهنه نمیشود؛ از سوی دیگر میبینیم این عقیده بما نمیگوید تا قیام قیامت از لولهنگ و پیه سوز و شمع ولکن وصف کنیم. باز برای روشن شدن معنای شعر و نظم میگوئیم: نظم یا شعر «درینجا منظور تألیف ایندواست» کلامی است که جان را از حسن ترتیب و ترکیب «نظم» و لطف معنا محظوظ نماید، خواه نغمه و غزل باشد که شادی آورد و خواه هجو و مرثیه که اندوه فراید، دل و جان را خوشایند است و بگفته مشهور کلامی است که از دل آید و بر دل نشیند. برای نظم فارسی بهتر است بگوئیم کلامی است موزون که از دل بر آید و بر دل نشیند که «سخن کز دل آید بود دلپذیر». نه آنکه طبعی متکلف و متصنع در لباس لفاظی و صنعتگری رخسار نارسا و پوچ از معنایرا با صنایع شعری و وزن و قافیه بزعم خود بیاراید... که با این فکر بیشتر سخنان **عنصری و خاقانی** و **انوری** بویژه قصیده سرایان را نمیتوان شعر دانست - زیرا سخن و گفتارشان کمتر میدان احساسات و زبان دل و جان بوده، بلکه میدان لفاظی و خود فروشی و هنر نمایی ها در لفظ و قافیه و بحر های متروک و نا مطلوب بوده است، درینصورت و بدین معنای نظم و شعر:

آنرا که خوانندی استاد گری به تحقیق صنعتگریست اما طبع روان ندارد
 با این بیان نمونه نظم معنوی و شعر واقعی در زبان ما اینست: بیشتر گفته های **نظامی و حافظ** «گذشته از جنبه عرفانی غزلهای او» غزلیات «طیبات» و بوستان **سعدی**، اندک گفتار **خیام** و شاهنامه **فردوسی** و پاره‌یی از قصاید **فرخی** و **مسعود سعد** و **ناصر خسرو** و **قآنی** و **صائب** و برخی دیگر گویند کان که بدین نمونه آثار آنها را میتوان سنجید.

آثار نظمى او

با آنچه پرویز تضمین آورده و استقبال کرده است دیوان اشعارش بسیارست و شاید از بسیاری اشعار میخواید بزرگترین شاعران باشد! دیگر نمیداند « آن خشت بود که پر توان زد ».

يك دسته گل دماغ پرور از خرمن سد گیاه بهتر

مثلاً پرویز که شنیده است خیام باچهل وچند رباعی چنان شهرت جهانگیری یافته است او سدها رباعی گفته که از چگونگی آن در صنعت ملون نیز گفته شد. دیگر گفته‌ها و آثار پرویز از تاریخهای منظوم! نصابها! بدیع و عروض منظوم، امثال منظوم، ریاض الحساب و خلاصه الحساب‌های منظوم، جبر و مثلثات و هندسه و هیئت منظوم و مانند آنهاست و برای چاپ آثار خود بکاغذ خوب و جلدزیر کوب و غیره بیش از هر چیز اهمیت میدهد که میخواید همه در خور شئون او باشد. یکی میگفت نمونه‌ی کامل از آثار او در مجموعه کسالت آورترین کتابهای دنیا، که دانشمند ایتالیائی استاد ریو کوزلی فراهم آورده است موجود است...

قصیده یا غزل

چون پرویز شعر و شاعری را تنها کار و راه زندگانی و روزی خود قرار داده بود بناچار بیشتر شعرها و گفته‌هایش در مدح و ستایش است و چون قصیده سرایی در عرب باینکار اختصاص داشت در پارسی هم روزگاری پیش راه کسب و روزی کسانی بود که طبع و ذوق شعری داشتند او هم اینراه را برگزیده بود اما دوستانش از گوشه و کنار باو میگفتند که دیگر زمان غزل و تغزل است و قصیده چندان مطلوب نیست؛ از کوتاه نظری میگفت من شعر عاشقانه و سخنان عشقی نمیخواهم بگویم؛ دیگر

نمیدانست که بر فرض که نخواهد مطلقاً از عشق و وصف آن در غزل صحبت کند میتوان هزاران مضمون بدیع و تازه در آن لباس در غزل وارد کند ولی وقتی منظور شعر و نظم را نمیداند چگونه میتواند اینکار را بکند، باز برای او قصیده سرایی آسانتر بود، گمان میکرد که غزل تنها زبان عشقست و مثنوی زبان پند و اندرز و حکمت و رجز و قصیده زبان توصیف و تشبیب و مدح، بیچاره طبع و ذوقی روان و توانا نداشت که پا فراتر نهد و ببیند دامنه نظم و شعر پارسی تا چه اندازه پهناورست و تا کجا در خور ترقی است.

ازین رو اگر قصیده هم میگفت بسبک عنصری و خاقانی و انوری میگفت نه چون فرخی و سعدی و قافانی.

اثر محیط در شعر او

پرویز بیشتر مایلست که بادوستان از خصایص بزرگترین سخن-سرایان ایران و جهان سخن راند و از شعر و آثار آنها گفتگو کند و چون زمینه سخن بدست آید رشته سخن بعصر خود کشاند و جزوه اشعار از جیب در آورد و بخواند و توصیف گفته‌های خویش پردازد، بیشتر اشعارش را بگفته ایرج باهای و هیهای میخواند که تأثیر بیشتری در شنونده داشته باشد. اگر کسی توضیحی از اشعار او بخواند بیدرنگ او را عاجز از درک معانی بلند گفتار خویش میخواند و بکجی فوق سر زنش مینماید و شعر ایرج را که شاعری نه معانی نه بیان میخواند باز میخواند و شاهد میآورد. بخصوص «پی نبرد هر کسی رمز و اشارات را» و یا بگفته حافظ: «مدعی گر نکند فهم سخن گوسروخت». میگفت: «شکفت نیست اگر شعر من نمی-دانند. که طبع ایشان پست است و شعر من والا است» تا آنجا که چنین کس را کوچک و فرومایه میخواند که.

آنکه پی بر سخن نداد برد گر بزرگست زود گردد خورد
و یا میگفت « اهل ادب را ادیب داند مقدار » تنها بهمین اکتفا
نمیکرد، بهنرمندی مدعی ایراد میکرد « که هر که بی هنر افسد نظر
بعیب کند! » و او را غرض ران میخواند.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد سد حجاب از دل بسوی دیده شد
و اگر با همه این سخنان مجاب میشد که مضمونی را درست بکار

نبرده و با شعری را درست نسروده این شعر مولوی را میخواند:

قدرت نقاش باشد آنکه او هم تواند زشت کردن هم نکو!..

و هم از گفته پرویز است: « بد دانا ز نیک نادان به ».

پرویز در اقتراح بزرگترین شاعر^۱ بنام مستعار مقاله‌یی در وصف
شعر و شاعری خود نوشته بود اما چقدر تاسف میخورد که مقاله او درج
نشد. اما آثار او در بیشتر جراید هفتگی و غیره دیده میشود، پرویز
گاهی بانجمن های ادبی و سخنوران میرفت، اما در هر جا یکی دو تن
از پرگویان باندازه یی میدان سخن بدست میگرفتند که باو مجال و
میدان گفتاری نمیدادند. تنها مشاهده تجلیل مقام فردوسی در هزاره او
و شرکت بیشتر دانشمندان جهان درین جشن بود که پرویز را بانجام
کارپرافتخار خود امیدوار میکرد و در کارش دلگرم و پر شور بود. پرویز
نیز پاره‌یی از اشعار خود را بالاف و گزافهائی برای کتاب سخنوران استاد
اسحق فرستاده و هر جا اسمی از گویندگان معاصر او و آثار ایشان است
یا بخواهش و تمنا و یا بدوستی و غیره او نیز شعر و شرح حالی دارد.

تشویش خاطر

چندی پیش پرویز میخواست نصاب بزرگی فرانسه بفارسی برشته

نظم آورد و چندبیتی هم از آن نساخت و بهم پیوست اما چون نیک‌بنگر است از ینکار بیمناک شد که واژه‌های بیگانه چند روزی بیش در زبان پارسی نخواهد ماند و از این اندیشه‌نه در باره این نظم بلکه درباره آثار خویش بسیار پریشان و آشفته شد و با خود فکر کرد که چندگاهی در اندیشه اینکار باشد تا ببیند چه پیش آید. اغلب در گیرا گیر سرودن اشعار و آن حال جذبۀ ملکوتی شاعری پرویز از دیدار چهره عبوس یکی از واژه‌های تازی و خطری که در آینده متوجه آثار او میشود بخشم آمده میخواست آن واژه را بکار نبرد، بدبختانه جستجو در فرهنگها و برهان قاطع رشته نظم را از دستش بدر میبرد و آتش طبعش خاموش میشود و فرو مینشت!...

پرویز ازین فکر و این تهدید بسیار بیمناک بود. گویند روزی در انجمنی از دوستان ازین حال شکوه میکرد و سخنها میراند، یکی از دوستانش که بیشتر سخنان او را بیپاسخ میگذاشت و ازینرو همیشه طرف توجه و روی سخن او بود گستاخ شده گفت: «آقا اگر بارواج پارسی سره گفته‌ها و آثار حافظ و سعدی و دیگران از میان برود و پایمال شود شما هم باآتش آنها بسوزید و... جای تاسفی نیست» پرویز بسیار برآشفته و سخت بدو پر خاش کرد که «اگر از گفته‌های گویندگان پیش و پیشینیان چشم بپوشیم نه آنکه زبانی بما نمیرسد بلکه هزاران بار بهترست که بیشتر زبونی ما در روزگار پیش از انواع افکار آنهاست! دیگر پررین آنقدر هم فهم نداشت که اگر گذشته درخشان و پر افتخار تاریخ ایران هیچ نداشته باشد ادبیاتی عالم افروز و جهانی بزرگ دارد، ما نمونه‌های حافظ و نظامی و خیام و فردوسی و بزرگان

ادب بهتر میتوانیم در کیتی افتخار داشته باشیم تا به کوروش و داریوش و
 نوشیروان، و آنکهی شالد. و پایه زبان ما گفته‌ها و آثار آنهاست و هر اصلاحی
 در زبان پارسی در پیرامون گفته‌ها و آثار ایشان دور میزند؛ پارسی پارسی نظامی
 و حافظ و فردوسی است نه پارسی ساختگی دیگری که آویژه یا سره یا نلب
 و دیگر و دیگر باشد؛ سخنان من گرچه برای او خوشایند نبود اما یکنه دلگرمی
 باو میداد که زبان پارسی دستخوش اصلاحی دور از بنیاد و پایه آن نیست؛
 پس هر اصلاحی در پیرامون شاهکارهای جاودانی که داریم دور میزند و اگر
 جزین باشد مقصود از آن ساخته نیست.

زبان جهانی اسپرانتو

مدتی دراز از ینگونه اندیشه‌ها پرویز را هیچ آرامش خاطر
 نبود و او را بگفتن اشعار رغبتی نمیرفت، گویی آتش طبعش خاموش شده
 بود تا روزی که باز درین تشویش با خود میاندیشید بهتر بفکرش رسید
 که گفته‌های خود را از آن پس بزبان جهانی اسپرانتو بگوید و از ینکار
 دو منظور: داشت نخست آنکه این زبان را زبانی جهانی و جهانگیر
 میپنداشت و میگفت دیر یا زود بگفته پدید آورنده آن جایگیر
 دیگر زبانها میشود، نمیدانست که تا زبان فرانسه و انگلیسی جنبه
 جهانی دارد مانع رواج آنست و نگاه چگونه قومی میتواند زبان پر افتخاری
 را رها کند و زبان بی افتخاری را بپذیرد، اما پرویز در این تصمیم استوار
 بود و این شعر متنبی میخواند:

وَقَدْ وَجَدْتَ مَكَانَ الْقَوْلِ ذَا سِمَةٍ فَاَنْ وَجَدْتَ لِسَانًا قَائِلًا فَقُلْ

دویم - چون در ورود نظم بدین زبان پیشی جوید گفته‌های او

را فضل تقدم نیز شامل شود.

باید دانست که پرویز درباره اشعار و گفته های پارسی خود
بفضل تقدم عقیده بی ندارد و هم عقیده شادروان محمود جهانبانی «بروانه»
است که :

پیش و پس در زمانه نیست منات روز روشن ز بعد تیره شبست
اول انبیا محمد بود گر بظاهر ز جملگی عقبست
قل هو الله که بهترین سورست بعد تبت یدای ابی لهبست

پرویز برای فرا گرفتن این زبان از هیچگونه کوششی فروگذار
نکرد، روز و شب در جستجو بود تا مگر يك تن بیابد که این زبان
جهانی را بداند! بدبختانه نیافت اینهم از تیره بختی و سیه روزی اوست!
از همه دوستان میپرسید و هر جا از آن سخن میراند تا بخريد يك جلد
خودآموز این زبان کامیاب شد. گویند پرویز از بسیاری دلدادگی و
شیفتگی نیمی از خودآموز را پیش از خرید در کتابفروشی بخواند و نیم
دیگر را تا بخانه رسید و از این پیشامد مساعد بسیار خرسند و خشنود
بود اما چون خوب اندیشید دید که هیچ ندانسته و چیزی نیاموخته است!
بسیار پریشان شد! دو باره بخواند، باز دید چیزی یاد نگرفته، سخت
بر آشفت و بر فروخت و لب بشکوها کشود!... چند روز هم در جستجوی
کتاب تقویت حافظه برآمد، از آنهم نتیجه بی گرفت پس از آن چند ماه
صرف تهیه برنامه فرا گرفتن خودآموز کرد و از آن پس آتش طبعش فرو
نشسته بود و کارهای دیگر فرا گرفتن زبان را براو تشنگ میگرد، درین
صورت پرویز ناچار ست که دو باره بسبک پیشین ادامه دهد اما تغییری
که در سبک خود داده اینست که بیارسی سره و گاهی واژه های بین المللی
بیشتر توجه دارد....

دانش شاعر

عقیده پرویز درباره میزان دانش و اندازه علم شاعران مانند نظامی عروضی نیست که در چهار مقاله میگوید: «شاعر باید در انواع علوم متنوع باشد... و عروض بخواند و...» پرویز ندانسته بآن عقیده نداشت، اما باید گفت امروز کسی نمیتواند در انواع علوم متنوع باشد؛ چیز تازه آنست که پرویز باتکای طبع سلیم و ذوق سرشار خود را فارغ از هر رنج و تحصیلی در راه علم و دانش میداند و بجای تمام اینها ادعا و پر ادعایی دارد و بس؛ این سخن تا اندازه‌ی درست که شاعری طبع روان و ذوق جوان و شادابی میخواهد اما لزوم طبع و ذوق برای شاعری کی نفی علم و دانش میکنند! علم تکوینی بقول از کی مانع تحصیل دانش و علم تدوینی میشود که قانع شود و گوید «قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست» و اینجا میگوید تحصیل و فرا گرفتن دیگر دانشها بکاردانی و شاعری اوزیان میرساند و در میزان دانش خویش گوید: «مرا زهر چه در آفاق، طبع مستغنی است».

مطالعه او از دیوان شاعران

تا اینجا دیگر با سخن تمایل پرویز در شعر و شاعری آشنا شده‌ایم و میدانیم که چگونه گویندگان و شاعران پیشین را میخواهد زیر پای گذارد و مردود داند و مطالعه او از آثار ایشان تا چه اندازه است، از متأخران و همعصران خود آنچه میپسندد و بنوقش میسازد «شاهین یا نهیب جنبش ادبی» و یاد دیوان اشعار و «خود آموز» حکیم رهبر و مانند آنست و ایکاش کتاب «یخچالیه» و «وغ و غ ساهاب» را بر آنها ترجیح میداد.

آثار پیشینیان

از آنچه تا بدینجا گفته شد بخوبی میتوان نوع فکر و عقاید پرویز را در باره آثار پیشینیان دانست، بیش از همه او خود را مبتکر سبک و اسلوب تازه‌ی در ادبیات و مجدد نظم و نثر پارسی میدانند و عقاید او در باره دیگران نیز در همین حدود است زیرا بزرگی خویش را در کوچکی دیگران میندازد، از نیرو کم و بیش نقطه ضعف دیگران را پیدا کرده و یا خرده‌های بیجا و بیمورد بدانها میگیرد و گمان میکند ازین راه میتواند موقعیتی نیکو برای خویش بدست آورد.

چنانکه حافظ را گوید: همه سخنانش مبهم و بی نتیجه است، منظور و غایت تنهایرا تعقیب نمیکند و همه گفته‌هایش عرفانی و بر خلاف زندگانی اجتماع و آداب تمدن نوین است!

مولوی را گوید: بتحقیق شاعر نیست فقط در نوشتن گفته‌های منشور خود که همه پر از تصوف و مشتی خبرست مانند شعر فاصله گذاشته است، شعر او نه با عروض مطابقت دارد و نه وزن و قافیه درستی، که خود نیز باین حقیقت اشاره کرده است.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
نظامی را گوید... انسان که باید و شاید نتوانسته معانی و اندیشه‌های بلند را در قالب الفاظ بگنجانند و بیشتر گفته‌های او معنای درستی ندارد و نمیتوان برای آنها معنایی هم تراشید! ایراد دیگر جاهلان او یکی با اسکندر نامه اوست که چرا کبابی در وصف یکی از دشمنان و تبه‌کاران ایران باستان گفته است و نمیداند که نظامی برای اسکندری که شهرت داشته او پیکمبوست اسکندر نامه

ساخته، همچنین اسکندر را ایرانی نژاد گرفته، وانگهی همه جا کوچکترین نکته های میهن پرستی و ایران دوستی را بکار برده است و حتا لشکریان اسکندر را گو که مطابق واقع و حقیقت باشد بنیرنگ دو سرهنگی که دارا را میکشند پیروز میگرداند و آنها را نیز بکیفر کار خود میرساند. **نظامی** شرفنامه یا اسکندر نامه خود را چنان پرداخته است که برآستی اگر این اثر نبود برای ادبیات ما فقدان بزرگی بود، وانگاه داستان سرایی چون **نظامی** که داستان خسرو و بهرام را بنظم آورده از داستان اسکندر و دارا نتوانسته بگذرد، بخصوص که داستانی پر حادثه است و در آن از افسانه سرایی و جنگ و رزم و بزم و دنیای ظلمات و دیگر و دیگر میتوانسته داد سخن دهد. نگارنده جای دیگر در «یادداشت خاطرات» خود بیش ازین در نقد شرفنامه نوشته است، ایراد دیگر او بداستان خسرو و شیرین است که **نظامی** فرهاد را نا هنگام کشته است و این مخالف اصول سرگذشت «درام» نویسی غربیان است، و از نادانی ندانسته است که **نظامی** داستان و افسانه مشهوری را بنظم کشیده و سازنده آن او نبوده است و شایسته نیست که از او بخواهیم در مشهور عامه تغییری بدهد!

به فر دوسی که دیگر از راه میهن دوستی نمیتواند ایرادی بگیرد برای آنست که فر دوسی چندان بنوق متقدمان عرب دوست شاعری نکرده است، با اینهمه سنخ گفتار او را برای بیان اندیشه های بسیار دانش و فرهنگ امروزه کوتاه و نارسا میدانند.

سعدی را گویند اندیشه های بسیار پریشان داشته است که در باره: تربیت، قناعت، زحمتکشی و مقامزین و دیگر و دیگر دچار تناقض شده

است، دیگر نمیداند که ما نیز در باره سعدی عقیده اروپائیان را در باره لافوتن باید داشته باشیم. سعدی مربی اخلاق نیست بلکه صنعتگرست؛ این است که نمیتوان باو ایراد کرد که چرا عشق پسر را در ادبیات وارد کرده است، زیرا شاعر و کسی که از ذوق سرشاری بر خور دار باشد تنها طالب جمال است، در هر چیز که باشد همه جای روی از جمال میکند نه از اخلاق که گاهی با جمال راه دیگر دارد.

-بنازگی پرویز شروع کرده است با استخراج روانشناسی و تعلیم و تربیت فردوسی و سعدی و دیگر شعرا که با آنچه گفته شد آشکارست که چه خطایی میکند، شاعر صنعتگرست؛ روانشناس و مربی اخلاق. خیام را گوید: بد بین و کج نظر است؟ نمیگوید که نمیدانم، میگوید که هیچ نیست! شهرت روز افزون او را در جهان از آن داند که گفته های او بهترین وسیله تشویق و آگهی برای خریدن و شایه است... خلاصه پرویز در باره هر بزرگ و هر گوینده بی ازبگونه عقیده هادارد و شاید بگفته بی بزرگی خویش را در کوچکی دیگران ببینند؟ و یا گویند از وقتی پرویز این عقیده پیدا کرده و دیگرانرا کوچک می شمرد که شنیده است شوپنهاور گفته: «کسی که مردمانرا کوچک می شمارد مورد حرمت و تقدیس دیگران واقع میشود!» باز باید گفت این سخنان پرویز برای آنست که نمیداند شعر چیست و شاعری کدامست، شاید از این پس دیگر از این فکرهای پریشان نکند و این خیالهای بیهوده را بخود راه ندهد و وقتی پایه و بنیاد شعر و ادبیات پارسی را چنان بر جا و استوار دید که رخنه پذیر نیست راه دیگر رود که تحقیر دیگران احترام و تکریمی برای او ندارد، زیرا شنیده بود که: «زوشنی آنکه دهد

پروین که شب گردید تار . فروغ ناتوان شمع او هرگز با این رسم
و روش در برابر خورشید شعر و ادبیات پارسی دیده نشود و هزاران اثر
او نا بود و فراموش گردد که کهنه های دیوان و آثار نظامی و حافظ
و خیام و سعدی در سینه ها محفوظ ماند .

گفتار سوم

در

بیان نثر او

۱ - در شایستگی نظم و نثر؛ ۲ - سبک او در نثر؛ ۳ - گفتار و نگارش؛ ۴ - مضامین سخن او؛ ۵ - آثار نثری او؛ ۶ - چگونه قصه مینوشت؛ ۷ - اثر محیط در نثر او؛ ۸ - مطالعه آثار دیگران؛ ۹ - آثار پیشینیان بدیده او؛ ۱۰ - در شایستگی نویسنده.

رویز بشاعری و نظم تنها قانع نبود و در نظم و نثر میخواست سرآمد جهان ادبیات باشد، و آنکه می شنیده بود که نویسندگی برای ادیب و دانشمند هر دو لازم است و هر کسی باید توانائی داشته باشد افکار خود را بر صفحه کاغذ آورد. نظم و نثر جامع ادبیت است و همواره میگفت: هیچوقت مرا نظم و نثر کم نشود که نظم و نثرم درست و طبع من در ریاست این میگفت و شعر موثوی میخواند:

تا دو پر باشی که مرغ یک پره
عاجز آمد از پریدن یکسره

سبک او در نثر

سبک پرویز در نثر و نگارش نیز در هر زمان تابع و پیرو روز و یا سبکی بوده است که اینک در ضمن بیان آن سبکها نیز بدان آشنا میشویم.

(۱) روش غلبه نویسی

پرویز از پیروی روش غلبه نویسی و با روش مقامات که نمونه

آن : مقامات حمیدی ، تاریخ معجم ، دره نادره و تاریخ و صاف و مانند آن است گناهی نداشت ؛ درست یاد دارم در آن زمان وقتی میخواستند دیکته و املاهای پارسی بگویند استادان ادبیات این کتابها را برای املاء انتخاب میکردند و دانشاموز و دانشجو نیز از همان آغاز کار گمان میکردند نمونه انشای درست و واقعی پارسی این کتابهاست ! در وضع انشا و نگارش این کتابها زیاد صحبت نمیکشیم ، از خصوصیت های این نوع نگارش معنی را فدای لفظ کردن و استعمال سجع و قافیه های ناموزون بتقلید از زبان عربی است و گاهی واژه هایی در آنها دیده میشود که در زبان عرب نیست و یکسره مستحدث و قیاسی است .

وقتی جنبشی در تصحیح و تمبع آثار گذشتگان ایران توسط ادوارد براون و آقای قزوینی و دیگران پدید آمد و اوقاف سبک بنشربری آثار گذشتگان ما پرداخت تمبع در آثار سبک مقامات نویسنده کی را بدان سو برد و نویسنده کی با تحقیق و تمبع اشتباه میشد که هنوز برخی از محققان و تمبع کنندگان دست از روش غلبه نویسی این سبک برنمیدارند . قاضی حمیدالدین که کتاب مقامات حمیدی او نمونه مشخص این سبک است و دیگران ، که کتابهایی بسبک مقامات حریری و مقامه های عربی خواسته اند بنویسند چون زبان پارسی دامنه سجع و قافیه و آنگونه لفاظی نداشته است و یا نوع آرایش آن با آرایش زبان تازی که سجع و قافیه پردازی است فرق دارد ، ناچار بالفاظ و لغت های تازی پرداخته و از آنها یاری خواسته اند ، و آنکه چنانکه می بینیم قاضی حمیدالدین با کتاب خود و آن ملمعیه ها خیال آن داشته که کتابش در پارسی و تازی سرآمد شود ، چنانکه میخواهد میان آن دو جمع کند

«... جمع کردن ظرف مرطعام را و بهم آوردن حروف مر کلام را
و بی سفارت کاغذ و کلک همه را در کشم بیک سلک و بیک قطعه از نظم
کالحم علی العظم در همتان پیوندم و بر همتان بندم...»

در نارسایی و بیمعنائی این عبارات همان بهتر که چیزی نگوئیم زیرا
برای يك خیال و توهم نادرست همه چیز از رویه کلام و معنی و زیبایی
و آهنگ عبارات را از دست داده است، چنانکه میان جملات او فاصله‌یی
بدهیم باشعاری خشک و بیروح ماند و چنین میشود.

جمع کردن ظرف مرطعام را بهم آوردن حروف مر کلام را

بی سفارت کاغذ و کلک همه را در کشم بیک سلک

و بیک قطعه از نظم کالحم علی العظم

در همتان پیوندم و بر همتان بندم

اگر وزن و بحر گفته‌های بالا را تازه و ابداعی نیز بدانیم همان
کلام موزونی است که بتعریف‌های پیشینیان شعر است، زیرا قافیه و
روی و ردیف همه درست است، پس معلوم میشود که اختراع «نم» هم
تازگی ندارد...

سعدی در باره پاره‌یی از گفتار خود و اینگونه نثرها چه خوب

میگوید:

دین ورز و معرفت که سخندان سجمگوی بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست.

چنانکه میبینیم قاضی حمیدالدین نخستین کسی است که بیش

از دیگران باین سبک پرداخته و بایروی از مقامات بدیمی و مقامات حریری
و نوع نگارش آنها دامان نثر پارسی را لکه دار کرده است و چون این

سبک بطرف پارسی نویسی و سادگی نمیرفته سوی ملمعیه رفته است ؛ این سبک پارسی ساده و روان سامانیان را بسجع الکهان جاهلی عرب نزدیک میکرد و بعد ها سهدی و دیگران که نظر بنوع مقامات حمیدی داشته اند گرچه در سادگی و روانی این سبک و نزدیک کردن آن بیارسی تاعربی کوشیده اند باز از نفوذ این روش بر کنار نمانده اند .

موضوع املائی پارسی درین سبک داستانیست شنیدنی ، دبیر و آموزگار نادان آنگونه کلمات تازی را که « ص وض وط وظ و ع و ق » دارد که قابل اشتباه است انتخاب میکند و بی آنکه نظر بمعنی داشته باشد مترادفات بسیار در نثر مغلغی میگذراند ؛ و نگاه خود تلفظ این حروف را غلط ادا میکند مثلاً «ص» را «س» و «ط» را «ت» و مانند آن تلفظ میکند و متوقع است بیچاره دانشآموز آنهارا درست بنویسد (این دیگته پارسی شد!) من خود وقتی املائی عربی مینوشتم کمتر دچار خطا میشدم تا در اینگونه املائی عجیب پارسی . با اینرو لغت‌های تازی را میتوان در املائی تازی درست نوشت ولی در پارسی با آنچه گفته شد با شکل میتوان درست نوشت .

بدتر از همه دانشآموز هم از بس ازینگونه املاها مینویسد بدین گونه نثر آشنا میشود و در انشاء و نویسندگی خواهی نخواهی چنان مینویسد و از همان سبک پیروی میکند ؛ از کتابهای املائی که نوشته شده آشکارست که دبیران نادان املائی زبان پارسی را از نثر واقعی آنچه انداز دور دانسته اند ؛ در زبانهای بیگانه لاتیین در املا دو گونه اشتباه ممکنست دست دهد ؛ یکی دستوری ؛ دیگر غلط نوشتن لغتها ؛ خوشبختانه در املائی پارسی اشتباه دستوری بسیار کم دست میدهد مانند «خاستن» با «او وی و او

و خواجو و خواهر و خواب، که درین مورد باید و او معدول را شناخت یاد در مورد « بیانجامد » که باید دانست همان الف تبدیل به (ی) شده است، گرچه من عقیده دارم برای آسانی زبان این اشکال هم باید رفع گردد و این چند واژه را هم مانند موارد دیگر هر چه تلفظ میکنیم بنویسیم، اشکال دیگر که غلط نوشتن لغتهاست، اگر سبک املا نویسی تغییر کند نیز از میان میرود؛ آنوقت خواهیم دید که تا چه اندازه املائی پارسی آسان خواهد شد.

در ادبیات پارسی از نظم و نثر و خط و زبان همه جا باید يك اصل را رعایت کرد و آن اینست که آن اندازه که اساس زبان و ادبیات پارسی با ملیت ما بستگی دارد حفظ شود و بیش از آن نباید تعصب بیجا نشان داد، بلکه روز بروز باید در آسانی و پیشرفت زبان خود کوشید. آشکار است اگر بیگانگان زبان ما را فرا گیرند و ما با آنها پارسی سخن بگوئیم بهتر است تا زبان آنها را فرا ما بگیریم و بزبان ایشان سخن بگوئیم. در اینصورت فکر بیگانگان و نو آموزان پارسی زبان را هم باید کرد که زود تر بتوانند زبان ما را یاد بگیرند زیرا هر چه متکلمان زبانی زیادتر باشد آن زبان زنده تر و بهتر است. خوشبختانه اصلاحات کوچکی در زبان پارسی لازم است تا از هر رو يك زبان جهانی و بزرگ و شایان تمدن امروز شود؛ برای اینکار در اساس آن چندان تغییر لازم نیست.

امروزه زندگی و رخت و آداب و همه چیز ما تغییر کرده است چرا برخی کهنه پرستان نادان میخواهند راه پیشرفت ادبیات را ببندند و آنرا از شئون دیگر زندگی مادور نمایند، ما هرگز بگفته های پرویز و پیروانش کوش نخواهیم داد، نه چنان تند روی باید کرد که با اساس ادبیات

مازیان رسد و نه چنان کند باید بود که راه پیشرفت آنرا ببندیم. از جمله ساختن افعال بسیط و با قاعده « قیاسی ». باندازه ممکن در پارسی باید معمول شود تا زبان پر دامنه تر و آسانتر گردد.

اصلاح خط با اصلاح املا ی پارسی نیز کمک بسیار خواهد کرد.

(۲) روش گلستان

پرویز از همگان شنیده بود که بهترین نامه نثر پارسی گلستان است؛ گفتیم که بیدایش گلستان بدین سبک پس از مقامات گرچه خیلی از آن ساده تر و روانتر است باز از تأثیر سبک مقامات برکنار نبوده است، « علی الخصوص که دیباچه همایونش » از سبک مقامات چیزی کم ندارد و اما روش گلستان برای پیروان آن درست همان سبک مقامات بوده است، زیرا غلو متن گلستان را در دیباچه آن میدانسته اند و می بینیم کسانی که از گلستان پیروی کرده اند نثر آنها بدیباچه گلستان نزدیکتر است تا بمتن آن که پارسی بنسبت ساده تر و مکالمه یی است. پیروان سبک گلستان بیشتر پیرو سبک دیباچه آن بوده اند تا متن آن و میان نثر ایندو آنقدر فرق است که میتوان دیباچه گلستان را غلو سبک مقامات دانست. همه شنیده بودند که منظور از نثر پارسی و بهترین نمونه آن گلستان است این بود که این سبک پیروان بسیار یافت و کتاب های بسیار مانند روضه خلد، بهارستان، گلستان، پریشان، رضوان، اردیبهشت و مانند آنها پدید آمد و نثر و روش خاص منشیان و مترسلان گردید. غلو این روش در تاریخ نویسی میان مورخان نیز رخنه کرد که با پیروی از مقامات کرده اند و با بدیباچه گلستان نزدیک شده اند، بارواج این سبک در میان منشیان نمونه های دیگر این سبک: تاریخ کرمان

(عقدالعلی)، جها نکشای جوینی، جامع التواریخ رشیدی ترجمه مرزبان-
نامه و مانند آنست و حال اگر سر مشق آنها زبان روز و یامتن گلستان بود
بدرجات نشر پارسی بهتر و بی پیرایه تر ازین میشد.



پرویز نمیدانست که گلستان از چه رو مطلوبست و میزان نشر آن
تا چه اندازه است، همین شنیده بود که گلستان نمونه نشر پارسی است و
سعدی در آن اعجاز کرده است، چنانکه گوید:

تا پای نهادم من مسکین بدبستان از بهر نمودم همه اوراق گلستان!
- روزگاری از این پیش وضع معارف و فرهنگ ما سازمان نوینی
نداشت و تحصیل در مدرسه ها و مکتب های قدیم انجام میگرفت و
هیچیک از بزرگان و پیشینیان توجهی نداشتند که کتابی برای
نواموزان تألیف کنند، کتابیکه راه نوشتن و خواندن و درست حرف
زدن پارسی را بیاموزد؛ ازینرو ناچار در بیشتر مدرسه ها و مکتب های پس
از فرا گرفتن الفبا و عمه جزو نخستین کتابی که میخواندند گلستان
«قرآن عجم!» بود و سپس بخط قرآن آشنا میشدند. این بود دوره دبستان
نشر پارسی برای نواموزان و سواد پیدا کردن و برای همگان پس از الفبا کتاب
درسی گلستان بود و آشنائی بخط نسخ قرآن «درک مفاد آن و ترجمه بی هم
در کار نبود» آموزگار و ملامهم برای دریافت شیرینی و کله قند در طی ایندوره
بیشتر شتاب داشتند، همین برنامه فرا گرفتن زبان پارسی بود و بس، قرآن را
کم و بیش از بر میکردند و قرائت آنرا یاد میگرفتند و دیباچه گلستان
را هم از بر کرده چون طبل خوشنوائی مینواختند. در اثر نبودن چاپ
و کمیابی نامه های دیگر کمتر کتابی در دسترس توده و مردم بود!
نمونه انشا و پارسی نویسی را گلستان میدانستند، کتاب اهلاء و قرائت

یاری گلستان بود، باید آنرا فرا گرفت، مانند گلستان سخن گفت، همچو گلستان چیز نوشت. پرویز هم زاده این محیط بود، چون گلستان را خواند و دیباچه خوشنوی آن را از بر کرد دیگر در صحبت و نگارش و غیره این سبک را بکار میبرد، گویند چون نامه بی مینوشت يك صفحه از القاب و اوصاف «ابوبکر بن سعد بن زنگی» و «ابوبکر بن ابی نصر» بکار میبرد و چون بکسی میرسید همه محامدا بوبکر سعد را یکایک بروی میخواند، در صحبتها و گفتگوهای خویش قسمتهایی از گلستان را با تغییر های کوچکی بزبان میآورد، آیا بیش ازین شیوایی و بلاغت میشود؟! همینست رسم این ادیب منشان

انفو الغاب و پیرایه های بی بهای این سبک که از جمال و زیبایی سادگی و روانی نثر میکاست بدانش پرویز و پیروان این سبک رخنه ها وارد آورد . . . پرویز نمیدانست که گلستان زاده طبع صانع سعدی است و نمونه کلام سجع و قافیه دار سخنندانی سجعگوی که در هیچ روزگار و در هیچ ناحیه بی گفتار گلستان (دیباچه) زبان و لهجه پارسی زبانها نبوده است، کجا و چه مردمی در ستایش خدا میگویند: «منت خدا را عز و جل . . .» که هنوز در وضع منت بجای شکر و سپاس گروه سخن سنجان در مانده اند و «تقصیر و تقاعدی که در مواظبت خدمت . . .». همچنین جاهای دیگر که بدین نیکو سنجدیده میشود. در زبانهای دیگر هم این اختلاف میان آثار قدیم و جدید و میان آثار ادبی و گاهی در یک زمان وجود دارد ولی اینجا اشتباهی که هست مردم در باره گلستان کرده اند و آنرا نمونه عالی و پا برجای نثر پارسی وتوده گرفته اند، طبع روان و صنعتگر سعدی بسیار شایان ستایش است و آنچه میگویم از لحاظ چگونگی

نثر و روش پارسی نویسی است نه ایراد های شخصی . شنیده ام که در بعضی مسائل اجتماعی که سعدی وارد شده در تربیت و یا موضوع زن و قناعت و مانند آن کسانی باو ایراد گرفته اند در صورتیکه اگر کسی باستادی سعدی در فنش پی ببرد هرگز بدو چنین و چنان نخواهد گفت . سعدی نثر روان و ساده پارسی و زبان روز نمیخواسته است بنویسد ، مری اخلاق و اجتماع هم نبوده است ، بلکه صنعتگری است که در صنایع لفظی و معنوی و نثر شاعرانه و نظم آرایشی نهایت استادی را داشته است . همین اشکال در شخصیت لافونتن هست که فرانسویها میگویند : « لافونتن يك صنعتگر است نه يك دانشمند اخلاق . » گلستان نمونه بی از نثر شاعرانه و مصنوع اوست ، نثری است که در کمال استادی ساخته شده است ولی نمونه نثر ساده پارسی نیست - درین بحث بیشتر مقصود از گلستان دیباچه آنست زیرا پیروان سبک گلستان عموماً پیرو دیباچه آن بوده اند که اختلاف بسیار با متن کتاب دارد .

پرویز ارزش و پایگاه گلستان را نمیدانست در چیست ، گمان میکرد هر روز و هر دوره و امروز هم باز نثر گلستان میتواند نمونه نگارش پارسی باشد ، گلستانرا گفته اند ساده است در محیط خود ، در میان مقامات حمیدی ، عقد العلی ، تاریخ جهانگشای جوینی ، جامع التواریخ رشیدی و دیگر آثار نثری آنروز که حتما کتابهای علمی ، فلسفی ، تاریخی و دیگر و دیگر هیچ از نفوذ آن سبک ، سبک غلبه مقامات دور نمانده است ، درینصورت میان آن سبکها گلستان کتابی ساده و روان بوده است نه برای امروز . در میان نثر مقامات و نثر روز کار مغول و پس از آن آیا گلستان ستاره درخشان آسمان نثر پارسی نبوده است - میبینیم در آنروز در نامه ها

و مراسلات اداری منشیان و مترسلان نثری پر حشو و زواید تر با جمله-
پردازیها و آرایشهای معنوی و لفظی بسیار بکار میبرده اند، امروز
کدام نامه و نگارشی بدین زبان پسندیده و مطلوبست که پیرو نثر گلستان
باشیم!؟

سعدی وقتی میخواهد در متن گلستان در قصه و حکایات و روایات
اجتماعی سخن گوید ناچار دست از سبک دیباچه بر میدارد و خیلی کمتر
تصنع بخرج میدهد، با اینرو چگونه امروز میتوان پیرو نثر گلستان
بود که پرویز میگوید. نمونه های بسیار این سبک مانند ترجمه مرز-
بان نامه، کللیله و دمنه، تاج المآثر، تاریخ معجم، حبیب السیر، تاریخ
و صاف، روضة الصفا، تاریخ بیهقی، چهار مقاله عروضی، لباب الالباب
و دیگر و دیگر بس نیست که اینهمه بیچیدگی در کار علم و دانش ما
فراهم ساخته است، اگر امروز بنمونه این کتابها اهمیتی میدهیم تنها
برای قدمت آنها و یا نمونه های تاریخی آنهاست و گرنه از لحاظ نثر یاری
هیچگونه خوب و شایسته پیروی نیستند.

- پرویز روزگاری بدین روشها میرفت، شاید هنوز هم میدانند که با این
سبک و این روش بجایی نمیرسد و دامنه اینکار امروزه بسیار محدود است، چنانکه
هیچگاه از گلستان و نثر سعدی نمیتواند پافر اتر نهاد، بخصوص که این سبک
برای بیان افکار میدانی ندارد و همواره فکر و معنا دستخوش تناسب و ترکیب
جمله پردازی است. درین زمان عده بی در ترجمه های کتابهای عربی کم
و بیش ازین سبک پافر اتر نهادند و نمونه هایی مانند کللیله و دمنه نصر الله
منشی و تاریخ بیهقی و تلخیص یمنی پدید آوردند که بهترین نثر این
دوش ترجمه تاریخ طبری است. این نثر ها گاهی دستخوش جمله سازیها

و اسلوب نشر تازی میشد، چنانکه در يك كتاب قدیمی این انشاء را دیدم: «پس بتحقیق اینست و جز این نیست که روزی از روزها مردی حاضر در زمان گذشته با طلاق لسان و عذوبت بیان چنین تقریر گفتار نمود و سخن گفت سخن گفتنی...» چنانکه می بینیم استخوان بندی جمله عربی است و با آنکه «مردی» در پارسی دلالت بر اول شخص ماضی دارد باز از ترجمه و سیاق روش خاص زبان عرب دست برداشته و در آخر «سخن گفت سخن گفتنی» درست استعمال مفعول مطلق نوعی است که در زبان پارسی نیست و مخصوص زبان عربست. این سبک ترجمه بعد ها در ترجمه های زبانهای غربی و اروپایی نیز پیدا شد که بجا از آن نیز خواهم گفت؛ همچنین - شبی از شبها - وقتی از اوقات همه ترجمه لفظ بلفظ و ترجمه غلط عربی بیپارسی است که بیشتر از پارسی ندانی پیدا شده است. سبک مقامات و گلستان کار را بر پیروان این سبک آسانتر کرده بود چنانکه کمتر اخبار و احادیث و شعر و گفته های مشهور عرب را در متن ترجمه های خود بیپارسی ترجمه کرده اند؛ بلکه غنیمت شمرده و عین آنرا نقل کرده اند - درین ترجمه ها ترجمه تاریخ طبری بهتر از همه از آب در آمده است چنانکه امروز هم میتواند در ردیف قابوسنامه و نزولک تیموری نمونه بهترین نشر پارسی باشد؛ پس از آن ترجمه کلیه و دمنه نصر الله منشی است؛ گرچه مترجم در بکار بردن کلمه های بسیار نامانوس پارسی و تازی نیز اصرار داشته است و گاهی ترکیب هائی در آن دیده میشود که نه پارسی و نه عربی و نه درست است چنانکه یاد دارم چندی پیش این کلمه را در آن دیدم (لثیم ظفر) و مانند این بسیار است و گاهی درك جمله ها و عبارات پارسی آن بسیار مشکلترست زیرا در قسمتهای عربی

کمتر دست برده است .

تاریخ بیهقی که در مفردات بهتر از کلیه و دمنه است جمله-
بندها و ترکیبهای پریسج و تاب دارد که بیشتر باین ترجمه ها شبیه
است . گاهی دو سه جمله تنها يك فاعل دارد و اگر بخواهیم نقطه گذاری
کنیم گاهی با پرائتز در پرائتز باید جمله ها را از هم جدا کرد .
در همین سبک است که پرویز بجای بیشتر واژه های پارسی معرب
آنها را بکار میبرد ، یا دستورهای مذکر و مؤنث را در پارسی بکار
برده است و یا واژه های پارسی را مانند واژه های عربی جمع الف و تا
و تشبیه و غیره بسته است ، پیروی ازین سبکها و زبانهای این سه سبک
نثر پارسی را بدترین روزگار انداخت و بدترین نثر ها یعنی نثر صفویه
و افشار را پدید آورد .

(۳) روش غربی و ترجمه

در آن آشوب سبک مقامات و گلستان و ترجمه های عربی
پرویز بزبانهای اروپایی آشنا میشد و کم کم بطرف ساده نویسی میرفت
و بسبک ترجمه زبانهای غربی پی میبرد ، این سبک چون با آوازه تجدد
خواهی همراه بود بیشتر پرویز را دلباخته کرد و چون شهرت روزافزون
نویسندگان غربی را شنیده بود گمان میکرد که با پیروی این سبک
میتواند چنان شهرتهایی بدست آورد ...

روزگاری پیش ازین که تازه آموختن زبانهای غربی و اروپایی
شایع میشد هر نوآموز دبستانی برای پیشرفت و تمرین زبان کتاب ساده‌ی
بی توجه بموضوع و نویسنده آن بیارسی در میآورد ، پرویز شیفته

و دلدادۀ اینگونه کتابها باشد و بسبک پیشین خود پشت پازده و خویش را از هر گونه گرفت و گیری فارغ و آسوده انگاشت و راه طبع خویش را یکسره هموار و بی مانع دید .

پرویز در ترجمه‌های غربی نخست جمله بندی زبان بیگانه را از بیم حذف و اسقاط «!» پیارسی می‌آورد و اگر در معنی واژه بی میماند بی هیچ رنج و کوشی آنرا درست پیارسی نقل میکرد ، ازینرو کم کم بکار بردن واژه های بیگانه در زبان ما باب روز شد و برخی اینکار را فضیلتی برای خود دانستند که در آن زیاده رویها کردند . آثار او ازینرو بیشتر نزدیک بسبک مقامات میشد زیرا برای زبان پارسی زبان بیگانه بیگانه است .

یکوقت دیدم پرویز آرتیکل را که علامت معرفه و نکره است از اعداد گرفته بود چنانکه « un » در زبان فرانسه «ی» نکره است نه «یک» . برخی از کار های دیگر و خرابکاریهای پرویز درین سبک اینها است .

آوردن جمله بندی زبان بیگانه پیارسی که گفته شد ،

نقطه گذاریهای بیجا و نا بهنگام ،

عنوانهای ناقص و غریب که میگفت خواننده جلب میشود و کتاب و مقاله را میخواند ،

همچنین در چند سطر فاصله از : آه ، آه ، اوه ، افسوس ، نه ، آری و جمله های دست و پا شکسته بکار میبرد و دیگر نمیدانست که منظور از این نگارش جمله های کوتاهست نه دست و پا شکسته ،

بگلر بردن یرشش و پاسخ‌های بسیار میان اشخاص که وقتی بمنظور
نهایی اینکار پی نمیبرد روح خواننده را کسل و آزرده میکرد و رشته
داستان از هم میگسیخت،

در پشت جلدهای کتاب میکوشید که درست تقلید کرده باشد و
گمان میکرد که میتواند ازینرو موقیعتی بدست آورد، در صورتیکه
با این تقلید وضع کتاب از پسند خوانندگان و پارسی زبانها دور میشد و
گاهی ناپسند مینمود.

— پرویز درین سبک آثار بسیار و دیگر دارد که نه ترجمه و نه
نگارش است، ترجمه‌های دست و پاشکسته و اعمال نظر شده‌ها را بنام
نگارش و اقتباس، ترجمه و نگارش، ترجمه و اقتباس و مانند آن بوجود
میآورد؛ آسانی اقتباس و آنچه گفته شد آنست که برای اینگونه اقتباسها
مانند ترجمه وقت لازم نیست که هر جا میخواهد و نمیفهمد حذف
مینماید و هر جا میدان مییابد چیزی بر اصل میافزاید، بخصوص که
این روش در ترجمه آثار بزرگان کار پرزبان و بیهوده و خطائیست. ترجمه
آزاد هم ازین عیب برکنار نیست و میتوان گفت این روش تفریطی پرویز
در نثر پارسی برابر افراطهای نثر صفویه و افشار بوده است تا سبک میانه‌یی
پدید آید و زمینه نثر امروز که تا امروزه شک از درخشانترین
دوره‌های نثر پارسی و ساده‌نویسی است پدید آورد.

هانری ماسه خاورشناس فرانسوی در مقاله «ادبیات معاصر» خود
سبک ترجمه غربی و بیروی از ادبیات فرانسه را ستوده است و پیروان این سبک
را نویسندگان پارسی دانسته است. ما نمیکوئیم که این سبک و آشنائی

بزبان فرانسه و ديگر زبانهای عربي در زبان پارسی بی تأثیر بوده اما نه آنکه يك سره مترجمان و پیروان سبک ترجمه را بسا نویسندگان اشتباه کنیم.

پرویز گاهی بترجمه آثار بزرگان نیز دست درازی میکرد و کتابهای نامی را نیز با ترجمه های دست و پا شکسته بچاپ میرساند، چنانکه کسانی که شایستگی ترجمه آنگونه کتابها را داشتند دیگر ازینکار دلسرد میشدند و ابتکار پیشقدمی ترجمه هم از میان میرفت. در ترجمه آثار علمی و مذهبی و فلسفی ترجمان باید اطلاع بسیار داشته باشد و همیشه در نوع دانش و ذوق خود ترجمه کند و گرنه تنها زبان دانی کافی نیست که هر کس هر کتاب زبانی را ترجمه کند؛ بخصوص اینکار در باره کتابهای ادبی بیشتر باید رعایت شود، زیرا ترجمان با ذوق و قلم خود باید حیات دیگری بآن اثر ادبی بدهد و گرنه اینهمه ترانه های خیام که بزبانهای دیگر ترجمه شده هیچکدام ترجمه فیتزجرالد نمی شود و - ترجمه «فاوست» نروال و ترجمه های نامی چیز دیگریست و گرنه چنانکه گاستان در ترجمه بی که نقل معنی بمعنی باشد ارزش خود را بسیار از دست میدهد. فاوست، بینوایان، ورتتر، زاد يك، آتالا و رافائل نیز ارزش خود را از دست خواهد داد، اگر آنچه گفته شد در ترجمه آنها بکار برده نشود. در ترجمه کتابهای علمی و فلسفی آشنائی بهر علم برای اصطلاحات و درك روح مطلب است.

۴) روش پارسی سره

با آشنائی بزبانهای غربی و ترویج دانش و فرهنگ زمینه یی برای يك نشر ساده که باسانی بتوان با آن چیز نوشت و مقاصد را بیان نمود

فراهم میشد، لیکن پرویز بخمال خود پیشدستی کرده نثر پارسی سره را برگزید. اینهم تقریبی بود در برابر افراطهای نثر گلستان و مقامات، بگمان خود پرویز خویش را بیشتر و این سبک میدانست در صورتیکه يك سده پیش ازین پس از زیاده رویها و غلبه با فیهایی که در نثر زمان افشاریه بمنتهای اندازه رسیده بود این گفتگو هابمیان آمد، سال ۱۲۵۲ رضا افشار کتابی بنام «پروز نگارش» بیارسی آویژه نوشت که تا اندازه‌ی نثر آنهم خوبست. و تقریباً پنجاه سال پیش فرازستان را اسمعیل توپسرکانی بیارسی سره مینویسد و دیگران گوشه و کنار کتابهایی بیارسی ناب و پارسی سخته و مانند، آن لیکن چون زمینه افکار توده مساعد نبود حتی در جلوگیری از زیانهای بسیاری که غلبه بافیها بنثر بیارسی وارد میساخت اثری نبخشید. باید اقرار کرد که فرهنگ نوین و آشنائی بادییات و نثر غربی‌ها زمینه این فکر را مساعد کرد اما بجای آنکه سوی يك نثر ساده و روان برویم تمدن روان سوی نثری ساختگی و افراطی رفتند. در پیروی ازین سبک پرویز از هر واژه بیگانه گو آنکه صورت پارسی بخود گرفته باشد امتناع داشت و آنرا مخالف میهن پرستی و این نثر تازه مینداشت. چنانکه دیدیم این روش جز بگوش چند تن از نواموزان تمدن رو بگوش دیگری خوشایند نیست. پرویز باندازه‌یی درین روش غلو میکرد که در پایان هر کتاب ناچار فرهنگی از تطبیق واژه های این پارسی باید بنویسد، وانگهی این نثر برای بیان افکار از نثر های پیش نارساتر بود گو آنکه معنای واژه ها را پیدا میکرد ولی بیان افکار درین روش و این نثر بسته بوجود واژه ها بود زیرا خود را ملزم میدانست که واژه‌یی غیر پارسی بکار نبرد و گمان میکرد که آنچه

از واژه های عرب در پارسی و ادبیات و زبان آمده همگی بیگانه است
و بکار بردن آنها دور از میهن پرستی است .



تا اینجا دیدیم که سبک‌هایی که پرویز برای نشر خود انتخاب
کرده بود همه دور از فهم و دانش توده و همگان بود و همه افراطی و
تفریطی است یا زمینه یی برای سخن پردازی و اظهار معلومات و یا
زیاده روی ها در پارسی پسندی و غیره ؛ ولی بایک نظر میتوان سبک
ترجمه و نمونه های خوب ترجمه عربی و یا زبانهای غربی را بر گلستان
برتری داد و سبک گلستان را بر مقامات و پارسی سره ...

۵) روش ساده نویسی

ازین سبکها و روشها که گفته شد پرویز خسته نمیشد و هیچ فکر
نمیکرد که امروز روز نشر مقامات و گلستان نیست و پارسی سره هم بیک
نثر ساختگی است و بدینوضع ممکن نیست روزی نثری همگانی یا ادبی گردد
و اگر بظاهر پیروی از پارسی سره نویسی میکرد لیکن پیش خود می
دانست که برای نوشتن بیک مقاله چه رنجهای بخود میدهد ؛ و نگاه باید از
تمام بزرگان ادب و ادبیات و نظم و نثر پارسی چشم پوشید تا این
نثر را برگزید .

- در جشن هزاره فردوسی روزیکه درینگ و اثر شاعر انگلیسی
در تالار دارالفنون صحبت میکرد دیدم نهاد بیک نماینده ترکیه یادداشتی
بخط نستعلیق بر میدارد ، مچش را گرفتم و گفتم بنا نبود شما باین خط
چیز بنویسید ، مگر خط لاتین را نمیدانید - گفت عمری بدین خط نوشته

و خواننده ام و آنچه دارم از این خط است چگونه میتوانم آن را باین زودی رها کنم .



بیشرفت فرهنگ و دانش و آشنایی بزبانهای غربی اویژه ترویج علوم طبیعی و ریاضی خواه و نا خواه ساده نویسی رایبشتر مطلوب و رایج میکرد اما در پیروی این سبک پرویز پیشرو و یانمونه‌هایی میخواست و با اینهمه کم کم خواه ناخواه و بدینراه و این روش میرفت . پرویز شنیده بود که بیشتر سخنوران مغرب زمین کمتر معنی را فدای لفظ کرده اند و یکی دو تن از آنها بخود بالیده اند که نوشته ها و سخنان ایشان را همگان میفهمند و هم شنیده بود که گروهی بزرگی نویسنده را در نزدیکی نظم و نثر او بگفتار میدانند . پرویز هر راه رفته بود جزین راه دوست ، اینبار دیگر ناچارست که براه ساده نویسی رود ، اما گاهی از نادانی ساده نویسی را کسرو کوچکی مقام خویش میپندارد .

- نگارنده برای تعمیم این روش در میان نویسندگان باذوق و جوان باندازه مقدور کوشیده است و خود نیز درین سبک از ترجمه بزبان ساده عامه شروع کرده است .

پرویز میخواست اوهم باتقلید کور کورانه از مقامات و گلستان و ترجمه ها آنچهان شهرتهایی بدست آورد .

- یارای تجاوز از اندازه نثر مقامات و گلستان و مانند آن نداشت و آنرا خلاف ادب و دانش میدانست و یا از توپ و تشر پیروان این سبکها بیم و هراس داشت که آنها هم مانند او یارای تجاوز از اندازه نثر سعدی نداشتند .

- با روشهای دیگر میخواست اظهار معلومات و یا اظهار عربی دانی و لغت دانی نماید .

- پرویز بگمان خود برای دانش نمائی و برای دانشمندان چیز مینوشت نه برای مردم که ساده نویسی را بپسندد، وانگهی نمیدانست که هر چیز جلو نرود عقب میرود، او میخواست همیشه و تا آخر دنیا پیرو گلستان و سبک و نثر آن باشد، ولی با آنچه گفته شد دیگر زمینه آماده نبود و کسی از او سبکهای پیش را در نثر نمیپذیرفت، وقتی تازه سوی ساده نویسی میرفت باز دچار توپ و نثر پیروان خود و گلستان و نویسندگان مقاله «فارسی ساختگی»^۱ شد اما دیگر آن زمزمه ها کلاک گر نشد و این بار خواه و ناخواه دوره ساده نویسی است و هیچ چیز ساده نویسان را از راه خود باز نمی دارد، دیگر رشته از دست پیروان سبکهای پیش گسسته شده و هر يك بجای خود نشسته اند، دیگران همچنان براه خود میروند و هر روز نوید دیگری بدوستان قند بی پیرایه پارسی میدهند تا بدانجا که میتوان گفت تا با امروز، امروز بهترین دوره نثر پارسی است و دیری نخواهد گذشت که پیروان این سبک در کار خود پخته و آزموده شوند و نثر پارسی چون نظم آن از کنج مهجوری در میان اجتماع پا گذارد و برای بیان هر فکر و هر دانش آماده و آسان بکار رود .

- اینک نگارنده چند نکته که در پیروی از این سبک بدست آورده است یاد آورد میشود و چه بهتر است که با این نمونه هر کس نرساده نویسان چیزی بدست آورده و در تکمیل این روش آنچه میدانند بنویسد و بگوید تا مگر پرویز را سودمند افتد :

همیشه معنی پا برجاست و لفظ دستخوش تغییر پس باید بمعنی
 گرائید و چنان نوشت که جان جاودان سخن در لفافه الفاظ پوشیده نشود
 بلکه برای بیان افکار بساده‌ترین صورت از استعمال واژه‌های عامی هم
 هیچ باک نیست ،
 آرایش نثر و سخن تا آنجا لازمست که بمعنی زیبایی نزند و از
 روانی گفتار نکاهد ،

در روش ساده نویسی پارسی باید کوشید تا میتوانیم واژه‌های پارسی
 بکار ببریم و ازینرو بیماری‌های ناشناس کمتر باید پرداخت . هر لغتی از
 عرب که معادل ساده پارسی ندارد و بگوش همه آشناست آن را باید پارسی
 دانست و بکار برد و اینکار بامیهن پرستی منافاتی ندارد . وقتی نگارنده فهرستی
 از واژه‌های معرب فراهم کرده بود که باندازه مقذور در حدود دو
 هزار لغت که عرب از ما گرفته گرد آمد ، این واژه‌ها را چنان عرب
 بکار میبرد که گوئی در اصل هم آن واژه‌ها عربی است ، اگر هر لغتی
 از دیگران و زبانهای دیگر میگیریم صورت پارسی بآن بدهیم و یا از
 زبان مردم بگیریم بهتر است مثلاً بجای میلیون ملیون بهترست و بجای
 سیفیلیس سفلیس و بجای لامپ 'لام' ، بجای آمریکا آمریکا ، بجای اتوموبیل
 اتول که بروزن شتر مردم وضع کرده اند و بجای تئاتر نمایش و تیاتر ،
 بمب بم ، گراموفون ، گرمافون و پاری ، پاریس و مانند آن . بدتر از
 همه آنست که واژه‌های پارسی را رها کرده و معرب آنها را بکار ببریم
 مانند: فیل ، فارسی ، جیلان ، جرجانی ، یزدجرد ، بزرجمهر ، بوذرجمهر ؛
 نرجس ، جلاب ، درب ، فولاد ، فهرس از اینگونه است و بدتر از این
 رعایت دستورهای صرف و نحو زبانهای دیگر در پارسی است که نگارشات

نوشتجات، بساتین، دهاقین، اساتید، گزارشات، مورخین، محققین، سایرین، اشعه و مسافرین و «نمایندگان مقیمین» از اینگونه است که دیده شده؛ بعضی اشعه‌ها و رسومات و دهات‌ها و منازلها^۱ و قیودات و امورات و اشخاصها و مانند آن بکار میبرند و گناهی ندارند چون پارسی زبانها «ها» و «ان» را علامت جمع میدانند و توده چه میداند که رسوم و اشعه جمع است؟ البته این خطا در باره واژه‌های پارسی که جمع عربی بسته می‌شود بزرگتر است تا در باره واژه‌های عربی که جمع عربی بسته میشود، اگر لغتی از زبانی گرفته شده مشتقات و اشتقاق آن نباید گرفته شود مثلاً «اثر» را باید گرفت و بجای «موثر» اثر بخش و با اثر بکاربرد و بجای تأثیر نیز اثر،

با اینهمه استعمال دهات با آنکه دبه پارسی داریم و استعمال اشعه و مسافرین مطلوب است زیرا گاهی در مورد بلاغت از استعمال آنها ناگزیریم،

تکرار مترادفات خوب نیست مثلاً فلانی صحیح و سالم است و یاصحت و سلامت بدست آورد، یا صدق و راستگوئی خوبست، چنانکه دیدم شخص در فرهنگ خود بجای معانی مختلف هر لغت مترادفات بسیار آورده است. کلماتیکه بو او یا الف تمام میشود موقع الحاق یای نکره «وحدت» یا مصدری و یا یای نسبت يك «ی» پیش از «ی» های نامبرده بآن باید افزود مانند: بنایی، بنایی «يك بنا»، صدایی، آوایی، نوایی، آستارایی، کربلایی در مورد واو: آهوئی، تند خوئی دلجوئی.

کلماتیکه به «ه» ختم میشود در الحاق «ی» نکره و «ی»

۱ - «منازلها بکوب و راه بگسل» - منوچهری

نسبت يك «ی» پیش از ایندو «ی» باید افزود مانند: کمره یی، کهنه یی
 «لباس کهنه» ساوه یی (ساوجی و مانند آن در زبان پارسی بی مورد است
 و این صورت اختصاص بزبان عرب دارد) و در موقع الحاق «ی» مصدری
 «ه» بگاف بدل میشود مانند: سادگی، کهنگی درینصورت واضحست که
 بجای «ای» و «ئی» و «ئی» «ی» درست است،

اولاد جمع است و نمیتوان آنرا جمع بست و اولادان گفت بعلاوه
 چرا فرزندان بجای آن بکار نبریم،
 - واژه های نزاکت و فلاکت و تقدیر و ملکوک ساختگی و
 نادرست است،

چه در انتخاب لغت و چه در تدوین فرهنگ عمومی پیروی آنچه
 سماعی است بهتر از پیروی از اقیاس است مثلاً مهمان و مهمانی بهتر و
 برتر از میهمان و میهمانی است؛ تفاوت همینکه اولی بواسطه ثقل نمی
 تواند لغتی ادبی باشد و بلکه پس از مدتها این واژه ها صیقل یافته تا
 بگوش خوشایند شده، مردم هم از استعمال آن سرباز زده اند، همچنین است
 یخه بجای یقه و بله بجای بلی، چمدان بجای جامه دان، رو درواری بجای
 رو در بایستی و وشگون بجای نیشگونج. بجای یکان یکان و پی در پی
 یکایک و پیاپی و یا سالیان و شبان میگوئیم اما روزان و ماهان نمی
 توان گفت. و جای دیگر صیغه سازی بقیاس یکسره خطاست چنانکه می
 بینیم استثناهای بسیار هست که بواسطه آنها نمیتوان بقیاس زمان تازه و
 یاصیغه یی ساخت.

واژه جایگاه در مورد جای درست نیست جایگاه را خراسانی ها نیز
 بمعنی طرف بکار میبرند،

تأمی‌توان باید کوشید که از استعمال واژه های بسیار و بی‌مورد خودداری کنیم، مثلاً بجای «کره‌ای که در روی آن زندگی میکنند» «کره بی که روی آن زندگی میکنند» بهتر است. وقتی ازین نظر قسمتی از یک کتاب یکی از نویسندگان نامی را نگارنده با حذف زواید بسیار خلاصه کرده و بنصف تقلیل یافت،

«ب» در بسوی زائداست زیرا به‌وسوی هر یک جهت را می‌رساند و درین-جا بای زینت نیست و اگر تا کیداست تاکید بیجا و زاید است،
 مصادر ساختگی «صناعی» را نمیتوان ساخت، در عربی هم چنین است.
 - بجای از نقطه نظر از «نظر» بهتر و درست تر است بجای بین، میان بنیان، بنیاد بجای بدون، بی بجای جسمانی، جسمی و بجای بلا، بی و مانند اینها برای نثر امروز شایسته تر است،

- استعمال افعال بسیط بهتر از مرکب است، این خطا از اصراری که در وارد کردن لغات عرب در پارسی داشته‌اند روداده است، بعد ها در مورد واژه های پارسی هم بغلط استعمال شد، بجای «بیاویخت» میگویند آویزان کرد!

- فعل را هر چه در جمع غیر ذیروح کمتر مطابقت دهیم بهتر است مثلاً کتابها روی میز هستند نه آنکه بد است بلکه غلط است یا شیشه ها شکستند و مانند آن،

همیشه اگر میخواهید حذفی در عبارت روا دارید بهتر است که بقرینه دویم باشد نه اول مثلاً بجای: «چه سعادت از کار بهتر و چه سر-گرمی از کار بالاترست» بهتر است بگوئیم: «چه سعادت از کار بهترست و چه سرگرمی از آن بالاتر» سبک متقدمان و سعدی هم همین است،

عطف تفسیری در نثر خوب نیست، علت رواج اینکار آوردن لغات عرب در زبان پارسی با داشتن همان مفاهیم بوده است و چون بعد از احتیاج تفسیر نبوده در زبان مانده و گاهی هر دو موید یک معنی شده و ارزش دقیق لغت را از دست داده مثل «فلانی بصید و شکار رفت» و «باو عطش و تشنگی رو آورد».

رسم الخط پارسی را همه جا باید بکاربرد: حتی و موسی و عیسی تمنی و تقاضی و هوی و خنثی و دعوی را باید با الف نوشت. برسم خط پارسی: «به آن» «می شود» «به کار» غلط است و این غلط ها بیشتر از راه حروف چینی سربی پیدا شده است و از سهل انگاری مؤلفان،

است، هست، میباشد، هر يك موردی دارد اولی بیشتر رابطه است هست بیشتر مسند، هست و میباشد از فعل بودنست و آندورا میتوان بجای هم- بکار برد اما آندور را بجای «است» نباید بکاربرد مثلاً امروز آفتاب میباشد «بجای امروز آفتاب است» ثقیل و ناپسند است و بگوش خوشایند نیست ممکنست همگان نتوانند مورد استعمال آنها را تشخیص دهند باید گفت همیشه از بکار بردن میباشد بجای است دوری کنید،

هیئت، جرئت، سؤال و مسئله را از لحاظ قیاس درست میدانیم اما چه بهتر است که هم آنها را مطابق اصل بنویسیم و هم جزء عربی را در نگارش نیاوریم بشکل هیات، جرات، مساله، سوال،

بجای ظهور و پیدائی واژه زیبای «پیدایش» بهتر است گر چه بقیاس غلط ساخته شده و همچنین «یافت شدن» بجای «یافته شدن» هیچ مانعی ندارد استعمال شود،

- شصت، صد، غلطیدن، ایتالیا، اطریش، امپراطور، افلاطون، مطر

و مانند آنرا حتماً باید برسم خط پارسی نوشت،

در نوشته باید کوشید تا آنجا که ممکن است کلمات را سرهم نوشت مثلاً بجای تن آسانی «تناسانی» بجای پیش آمد «پیشامد» دانش آموز «دانشاموز» و روانشناس و غلطنامه هم سر هم هیچ مانعی ندارد،
 موما الیه که در عربی هم با الف میگویند و مینویسند در فارسی با یا مینویسند و غلط است برای آنکه لفیف مفروق نیست بلکه مثل مهموز الام است،

در جمله های پارسی همیشه فعل نزدیک فاعل باید باشد، اینست که ترجمه های کلمه بکلمه اسلوب نثر پارسی را برهم میزند و ناخوشایند است. منظور از نزدیک بودن آنست که دور نباشد و گر نه همه جا نمیتوان فعل و فاعل را پشت سرهم آورد و بلکه جریان کلام تقدّم و تاخیری دارد که بیان نمونه های آن این مختصر را نگنجد، و انگاه درك این مطلب چندان دشوار نیست،

هرچه فعل وصفی کمتر بکار بریم بهتر است،

«ی» علامت نکره را باید با آخر موصوف آورد نه با آخر صفت،
 روش متقدمان هم همینست، و انگهی این کارگاهی خالی از اشکال نیست مثلاً در مورد «زنی خیاط» اگر «ی» را با آخر صفت بیاوریم میشود «زن خیاطی» و معنی تغییر میکند،

بیشتر دیده ام «ی» وحدت یا نکره را اهمیت نداده از اعداد بکار میبرند مثلاً «يك مردی را دیدم» غلط است اینجا در «ی» نکره معنی وحدت نیز هست، همچنین «يك صلحی...» و «يك راه حلی پیتدا کنیم» «يك روزی» و مانند آن درست نیست و از کثرت استعمال دیگر

بگوش آشنا میآید،

هرچه ضمیر متصل بکار بریم بهترست تا ضمیر منفصل بکار در مورد بلاغت، مثلاً «پرویز کتابش را برد» بهترست تا «پرویز کتاب خود را برد» و مانند آن و گاهی ضمیر متصل و منفصل را بخطا با هم بکار میبرند مثل اینکه «من رفتم» و «پسر خودش را اودید»

در زمینه همین نثر «ساده نویسی» باید کوشید که واژه هایی که دقت معنی خود را از دست داده کم کم ارزش معنوی خود را بدست آورد؛ در پارسی نمیتوان مصدر عنوانی بکار برد و غلط است مانند: دوئیت، منیت، زنیت، خریت، موققت، وضعیت، موقعیت و دیگر و دیگر،

گرچه از کثرت استعمال واژه های بالا را میتوان پذیرفت لیکن نظایر آنرا دیگر نباید وارد زبان پارسی کرد مثلاً خوبیت و مردیت و ایرانیت جایز نیست،

بجای ضمائر مفرد اول شخص متکلم و یا نویسنده، هر چه «یم» و «م» اول شخص بکار رود بهتر از «ما» و «م» جمع است ولی در موردیکه باصطلاح فرانسه ضمیر فامیلی میشود عیب ندارد؛ مثلاً فرانسویها میگویند: «روباهی را دیدم که... (بعد میگویند).... روباه چنان کرد (پس از آن).... روباه ما گفت... «ما» در اینجا ضمیر فامیلی است،

آکھی دادن بمعنی اعلان دادن است نه بمعنی اطلاع دادن، آخر کلمات عربی که الف و همزه هر دو هست، همزه را باید حذف کرد: شعرا، ذکا، دها، علما، فضلا، امضابیدن شکل اگربی همزه بکار رود بهترست. و الفباء یاء باء تاء ثاء بی همزه در پارسی بهتر است.

ارزش معنی « والور » را میدهد نه « پری » که بجای بها و قیمت بکار بریم . بها هم با همزه بمعنی روشنی است و عربی است ،

« چنانچه » بمعنی « اگر » است درینصورت نمیتوان آنرا بجای « چنانکه » بکار برد و بکار بردن « اگر چنانچه » نیز غلط است .

تکرار روابط و افعال در نثر بد نیست ، بمن ایراد میکردند که در کتاب کار و زندگی کلمه « جور » و مانند آن زیاد بکار برده ام در صورتیکه بجای طور جور و گونه داریم و جور متداول تر است چرا بکار نبریم و چه مانعی دارد که در صورت لزوم در يك سطر دو سه دفعه هم بکار رود ، مگر در نظم و یا قیافه است ؛ اینستکه برای آنکه « است » هر جالازم است بکار نرود « میباشد » و « هست » و مانند آنها بقلط جای آن بکار میبریم و بجای جور پارسی قسم و طور و نحو و شق و غیره و بجای فعل « کردن » : « نمودن » و « گرداندن » و « ساختن » و دیگر و دیگر که همه در غیر موردست بکار میبریم . مثلاً برای آنکه فعل « کردن » بکار نرود عینویستند : « زمین ارزه خانه را ویران ساخت » و این غلط است و ضد و نقیض ، باید گفت « . . . ویران کرد » . همچنین در مورد « پنهان نمود » که باید گفت « پنهان کرد » و یا « آرام گرداند » که باز غلط است و « آرام کرد » درست است ،

در مورد مصدر های تازی که علاوه بر معنی مصدری علامت مصدر یارسی میافزایند و یا مصدر فعل معین برای صرف آن میآورند مانند اداء کردن ، اعمال کردن ، اغراق گفتن چون در زبان یارسی است باید مصادر عربی را بصورت کلمه مفردی داشت که گرفته شده و ادا کردن



(بی همزه) و مصادر دیگری که ثقیل نباشد باین شکل پذیرفت،

درین نگارش که منظور ساده نویسی است باید پیوسته بکوشیم تا از ثقل کلمات و جمله‌ها بکاهیم مثلاً «رهانید» و «رسانید» با آنکه غلط نیست نباید بجای «رساند» و «رهاند» بکاربرد،

منظور ازین نثر ساده نویسی و درست نویسی است، البته وقتی باین منظور رسیدیم آنوقت ممکنست سوی نثری شاعرانه و ادبی برویم که از همین سبک پدید آید،

يك سر مشق ما در این ساده نویسی وضع گفتگو و مکالمه مردم است، همچنین باید کوشید که درست نوشتن بدرست سخن گفتن پارسی زبانی نزدیک شود تا نثر ما برای بیان مقصود و هر نگارش آماده شود،

آنقدر که در اصلاح نثر پارسی باید ازین راه بکوشیم نظم پارسی نیازی باصلاح و دستکاری ندارد زیرا نظم ما برآستی فرسنگها از نثرمان جلو تر و پخته تر است؛ گرچه هنوز هزاران راه پیشرفت برای نظم ما باز است. پرویز مدنی است که خواهی نخواهی باین راه میرود ولی چون تازه کار است اثرهای خوبی درین سبک پدید نیآورده است. اما امید میرود که دیر یا زود درین سبک نیز آثار جاودانی پدید آید و نمونه - هایی برای پیروان آن در دسترس قرار گیرد، پرویز تا کنون یکی دو تن از محققان و تنبع کنندگان را با نویسندگان اشتباه میکرد و گاهی گمان میکرد کسیکه کم و بیش صرف و نحو عربی میداند دستور زبان پارسی نیز میداند اما اکنون بخطاهای خود پی برده است و اینهمه زبان پارسی را کوچک و ناچیز نمیکرد.

بهترین نمونه های این سبک در آثار پیشینیان که میتوان آنها را در میان آنچه هست بهترین نمونه نثریاری دانست قابوسنامه است و ' پس از آن ترجمه تاریخ طبری و تزوڪ تیموری ' فارسنامه ابن بلخی ' ترجمه ادب - الوجیز ' تاریخ برامکه و ترجمه هزار و یکشب ' چاپ سربی ' نیز از نشر های خوب این سبک است .

گفتار و نگارش

روزگاری پیش ازین از بیم ترس و توپ و تشر ادیب منشان که برای گفتار و نگارش بقول خود ممانت خاصی قائل بودند و ساده نویسی و ساده گوئی را از بیهنری میپنداشتند کسی از روش پیشینیان گاهی فراتر نمیگذاشت و میان گفتار و نگارش آنها فاصله های بسیار بود ازینرو در هر زمان پرویز ناچار بود زبان خامه و لفظ قلم سدها سال پیش را بکار برد ، اینست که اینهمه میان گفتار و نگارش هر دوره فرق است بخصوص این تفاوت پس از سبک مقامات و گلستان بیشتر دیده میشود و عیب بزرگ اینکار آنست که از تعمیم علم و دانش میکاهد و هر کس نمیتواند باسانی بزبان مادری بخواند و بنویسد و آنرا فرا گیرد ناچارست بسدها سال عقب رفته نثری ساختگی و پر پیرایه برای بیان نگارش و گاهی در گفتار برای اظهار معلومات بکار برد ؛ چطور یاری امروز من و شما برای یاری زبانها نمونه نیست ، مثلاً یاری فلان شاعر هزار سال پیش سر مشق است ؛! پرویز از این راه و این کار کنهائی نداشت زیرا میدید که همگان این راه را میپسندند و کسانی که در ادبیات پیر شده اند هنوز جرات نکرده اند گامی از نثر گذشتگان فراتر نهند ، صحبت میکردند لفظ قلم حرف

میزدند یا میگفتند فلانی خیلی با القاب و آداب حرف میزند یعنی پرپیرایه و حشو و زواید؛ نثرهای ساختگی این سبک در کتابهای علمی و تاریخ و جغرافیا و غیره نیز شایع شد چنانکه هندسه و جبر و نجوم و دیگر علوم را بزبان نظم و نثرهای پر حشو و زواید و سجع و قافیه نوشتند که مدتها ازین راه دست توده و مردم از علم و دانش کوتاه ماند؛ لفظ قلم و اظهار معلومات و امت دانی مانع تحصیل دانش و ترویج فرهنگ شد و گفتار و نگارش فرسنگها از هم دور گشت تا آنجا که پس از ششصد سال قائم مقام و گروسی و نشاط و همدره های ایشان مانند زمان سدهی مینویسند و با تغییرهای کم و بیش پیروی از آن سبک ساختگی کرده اند، گرچه قائم مقام در میان منشیان و دبیران دیگر بیشتر در پارسی نویسی و ساده نویسی عمد داشته است، و گر نه اگر تاریخ ادبیات نگارش هر روز را نمونه گفتار آنروز بدانند چگونه میتوان پذیرفت که امروز کسی بزبان سدهی چیز بنویسد؛ با آنکه نثر گلستان و بخصوص دیباچه آن در زمان سدهی هم نزدیک بگفتار نبوده است. در ادبیات جهان و زبانهای زنده این حقیقت محسوس است و زبان هر روز را از نمونه نگارش آن بهتر میتوان پیدا کرد. در مورد نظم تا اندازه یی حق بجانب ماست زیرا نظم پارسی را متقدمان پایه یی رسانده اند که دیگر کمتر راه ابتکاری گذاشته اند درینصورت سالها راه تقلید برای ما بازست و سیر تکامل خود را چنانکه باید و شاید پیموده است. این نابکاری در نثر پارسی موجب آن شده که واژه های بسیار ساختگی و ناشناس و تا مائوس چه برای سجع و قافیه و موزن بودن کلام و چه برای وسعت لغت دانی و اظهار معلومات تازه در نثرهای پارسی بکار رفته که امروز اگر تازیخ نمیکند از دیکسره از این نمونه ها

چشم بپوشیم وقتی آنها را نمونه‌های نثرهای تاریخی معرفی میکنیم و می‌بینیم هیچوقت و در هیچ دوره چنان نثر و لغت‌های ساختگی متداول نبوده است و چیزهایی بقیاس ساخته اند که در پارسی و تازی نایاب و ناشناس بوده است، باید خون دل بخوریم.

با پیروی از سبک ساده نویسی امروز پرویزها هم نمیتوانند ایرادی بگیرند و دانش‌مانیز بنزدایشان اندک نمی‌نماید، «بی باقیمانده پیروان سبک‌های پیش باز گوشه و گنار میگویند که نباید از واژه‌ها و اصطلاح و اسلوب گفتگو در نگارش استفاده کرد که از متانت نثر میکاهد، اینها اشتباه میکنند نثر شاعرانه پارسی نثری است که در زمینه ساده نویسی است و این نثر هنوز پدید نیامده است و متانت نثر هم آنچه آنها میگویند نیست و گرنه برای ساده نویسی و یک نثر آسان همگانی این چیزها دلیل روشن نادانی است؛ در زبانهای بومی و محلی پارسی بسیار واژه‌ها و چیزهاست که بآن نیازمندیم و این فکر غلط نویسندگان را باز داشته که از آنها استفاده کنند و در نوشته‌های خود آنها را بکار برند.

همچنین زبان پارسی دستوری میخواهد که از روی گفتار و روش گفتگو تدوین شونده ترجمه از صرف و نحو عرب یا دستور زبانهای غربی؛ این دستور موارد استثنایا هارا هم باید رعایت کند نه آنکه تمام زبان را مطیع قوانین و دستورهای خود کند زیرا دستور پیروزبان است نه زبان پیروز دستور، مثلا از واژه‌های بسیار گذشته در گفتگو یک «های» معرفه داریم، وقتی میگوئیم «اسب‌ها را خریدم» و «پسر را دیدم» و مخفف آن اسب را خریدم و پسر را دیدم که معنی «های» معرفه

در آن نیز هست این علامت را در نگارش بکار نمیبریم و در دستور وارد نکرده ایم، باید متوجه بود که علامت معرفه تنها «ه» است که میتوان در حال فاعلی و مفعولی بکار برد.

امروز در زبان ادبی «!» علامت معرفه اصلاً نداریم و از این علامت استفاده نمیکنیم! یا کف تصغیر مانند دره ورد پسرک و مردک را که باز در نگارش بکار نمیبریم. «چه» تصغیر مانند: درچه و دریچه و «چی» که بغلط «بچه» گفته میشود که اصفهانیها آنرا بکار میبرند این علامت تصغیر را جداگانه بکار نمیبریم اما متصل آنرا بصورت باغچه، حوضچه بکار میبریم و مانند آنها بسیار است که خود بحث دیگر است.

ناصر خسرو از دیر باز خواسته است زبان خامه را با گفتار روز یکی کند و یا ایندو نزدیک بهم باشد؛ ازینرو در آغاز «زادالمسافرین» خود بر تری قول را بر کتابت در باب جداگانه بی گوشزد کرده و تا اندازه بی در سبک نگارش چند کتاب خود بکار برده است، اما پیروان سبکهای مقامات و گاهستان این راه را هم ندیده گرفته اند. از همین دو تیرگی گفتار و نگارش است که بیگانگان نمیتوانند زبان ما را حتا از روی کتابهای درسی و ابتدایی ما فرا گیرند؛ اینک قسمتی از نامه یکی از خاورشناسان را که معلوم میشود از سبک مقامات و کتاب گاهستان پارسی یاد گرفته است برای نمونه میآورم تا معلوم شود چه پرتگاهی میان گفتار و نگارش ما در سبکهای پیش بوده است:

«... زمان نیم سال است که از مشاغلی که در دست اخذ گرفتمی و بوده است نمیتوانست جرات عریضه نگاری در خویشتن بنگرد، حالی که از

آن حالت باز آمدم دامن از دست رفته اندر دست همی بیاوردم و با فراغت بال و رفاهیت احوالات اندر خویشتن چنان دیدم که توانستن سخت یارم که با این تقلب احوال و فرط شدید امیال بکار کتابت اندر شوم و مرآن صدیق شفیق را که شمع لیالی غربت بود و تعویذ معاندات کربت بازش بخوانم بو که باز اعراض کند اگر اندرین اعراض تحفتی ما را کرامت کند آن تحفت همچون گلشکر تناول کنمی ورقعه و منشآتش چو کاغذ زر بمیل وافر ببری ، بو که تقصیر و تقاعدی در مواظبت عروة الوثقای این یاری می رود بنا بر آنست که تقدم رفت ایراک مرا این عیبم نیست که در ترسل بطیمم و اصدقا بسی منتظر باید شدن تا تقریر سخن بنمایم. فکیف اندر نظر آن یار که مجمع اهل دل است با این گستاخی بضاعت مزجاة بحضرتش آورم و همانا درین روزگار که بحکم حوادث ضروری از مسکن مالوف دوری جستم و از کاخ اصلی بر شاخ وصلی نشستم از آن الفتی که دل بمحبت او نیازی داشت و جان بصحبت آن اهتزازی کردن چسان شاید تا اندر سیاحت این احقر معونت شود که بعد ما تفرقنا ... تا بپایان » که شاید خواسته است متین و ادبی بنویسد و از روشهای پیش پیروی نماید!

همچنین پیش از آنکه پرویز بدین سبک رود بتالیفی که نگارنده بزبان ساده و گفتگو نوشته بود ایرادها میگرفت و از اینگونه حرفها میزد. وقتی حقیقت را باو گفتم میپرسید بکدام زبان توده باید نوشت و گفت ، گفتم مانند حرف زدن توده پارسی زبان ، نه زبان « لفظ قلم » و بلکه يك پارسی درست و ساده شهر که برای ما از زبان متداول تهران باید گرفته شود .

مضامین نثر او

چنانکه در مضمونهای نظم او دیدیم پرویز از هیچ دانش و موضوعی در نوشته های خود نیز کوتاهی نکرده است و از نیرو و بهر دانشی نوشته های او دارد و خویش را جامع قدیم و جدید میداند، غافل از آنکه این گستاخی بپایه دانش وی زیانها میرساند و بنزد سخن سنجان ارزشی ندارد. در مضمون و موضوع کتابهای ادبی نیز پرویز از اندازه کلیله و مرزبان نامه یا گلستان و مقامات و گاهی اخلاق و تاریخ پا فراتر نمی نهد و چون در نگارش پیر و سبکهای پیش بود کمتر میتوانست آنچه تازه و جدید است در ادبیات بیاورد و یا نگارش او آئینه سرا پا نمای زندگانی روز و توده باشد، با اینرو میبینیم که چگونه ادبیات از جریان زندگانی روز و اجتماع دور و بر کنار میماند در صورتیکه ادبیات از هر چیز بزنگانی اجتماع بیشتر بستگی دارد، همچنین با آنکه در بیان سحر است و در شعرش حکمت از فرا گرفتن یک روانشناسی همگانی که هر نویسنده بدانش آن نیاز مند است خود را بی نیاز میدانست بویژه که همه شاعران را حکیم میخوانند مانند: حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکیم سوری، حکیم عنصری، حکیم حنظله بادغیسی، حکیم لامعی گرجانی از نیرو و فلسفه و منطق نیز نیازی نمیدید، با اینهمه نوشته های او همه منطقی و فلسفی است که از این واژه ها بسیار در آن دیده میشود.

(۱) کشکول نویسی

با سبک روز پسندی پرویز میکوشید که در کتابهای خود از هیچ دانشی فرو گذار نکند و این سبک را بهترین وسیله دانش نمائی

میدانست و بهر دانشی از هر دانشی بکار میبرد:

از طب و طبیبی و ریاضی قلب تو بهر چه هست راضی

همچنین در سبکهای مقامات و گلستان در دوزبان پارسی و تازی اینکار میکرد که شایستگی خود را در دوزبان نیز برساند و میزان لغت دانی و قدرت خویش را در نظم و نثر دو زبان بر همگان آشکار سازد.

- چون میخواست موضوع کوچکی بنویسد نخست از پیدایش زمین و چگونگی آن و بوجود آمدن انسان و پیدایش زبان و خط و دیگر و دیگر میگذشت تا بمقصود رسد که گاهی درین دراز راه از مقصود هم باز میماند و ببیراهه میرفت؛ اینست که پرویز را هم از شمار کشکول نویسان و زنبیل و جنگ و مجموعه نویسان میدانیم که از زمان صفویه این روش پسند شده است؛ و اگر کتابهایی بنام جنگ و گنجینه و زنبیل و کشکول و الواح و بدایع و رشحات و مجموعه و کلیات و خزائن و مطارح و نفائس الفنون و مانند آن نداشت مضمون کتابهای او ازین چیز ها بیرون نبود. اگر با این فکر پرویز بسبک گلستان و مقامات دیباچه‌یی مینوشت، پس از حمد بسیار و نعت فراوان خدا و رسول و فرشتگان و اجداد و نیاکان شاه و در باریان فصلی در تاریخ پیدایش «اما بعد» افتتاحیه که از چه روزگار چه کس در جاهلیت عرب بکار برده تا با امروز و تحول آن مینگاشت، چنانکه کتاب حسابی دیدم که چندین برگ در «اما بعد» نوشته بود؛ ازین جمله کتابها بسیارست مانند؛ تاریخ و صاف، حیب السیر، عجایب مخلوقات، اسرار قاسمی، مشکلات العلوم، خلاصه الحساب، علم کائنات جو و زنبیلهها و کشکولها و آثار بسیار که بدین اندک توان سنجید. این کار میرساند که پرویز از هر دانش و علمی

چیزی شنیده است؛ نه آنکه میداند؛ و گرنه این زیانکارها را کنار
میگذاشت.



بتازگی بیشتر رایج شده است که انتخاب ها و گلچین هایی از
اشعار دیگران بصورت کتابی جمع آوری نموده و بصورت های مختلف
انتشار میدهند، اینکار برای ما که اینهمه در شعر و شاعری کار کرده ایم
چند زیان دارد، نخست اتلاف وقت و هزینه کاغذ و چاپی است که برای
اینکار صرف میشود، زیرا بدان ماند که شخصی خوراکی از چند خوراک
پخته بازحمت بسیار فراهم کند، بخصوص که در اینگونه موارد ممکن
است از اختلاف ذوق و سلیقه گلچین و انتخاب کسی برای دیگری نامطلوب
باشد، باید چاره بی اندیشید که مردم بی ذوق و کم مایه دیگر سراغ
شعر و شاعری نروند، با اینهمه بزرگان شعر و آثار جاودان دیگر
جای تأسف است که پرویز و امثال او پس از این در پی شعر و شاعری
بروند، بعقیده من در کشور ما مقررات سنگینی باید وضع شود که
دیگر اشخاص عامی و عادی اینهمه وقت خود را صرف شعر نکنند، و در
هر موقع کسانی که در تمام ایران در اینکار مجاز هستند نباید بیش از
پنج شش تن باشند زیرا دیگر وقت آن نیست که با اینهمه پیشرفتهای
شعر و شاعری پارسی و بازماندگی از دیگر علوم با ذوق کج و مایه
اندک اشخاصی در پی شعر و شاعری بروند و اینگونه باعث اتلاف وقت دیگران
و عمر خود و وسایل مادی را فراهم آورند. چه بهترست که اینگونه اشخاص
اگر ذوق و علاقه بی ادبیات دارند برشته های دیگر آن مانند داستان
نگار و افسانه پردازی و تئاتر نویسی و تاریخ نویسی و قسمتهای علمی

و اساسی بردازند؛ بشرط آنکه اینجا هم باز پرویز را سر مشق کارهای خود قرار ندهند.

۲) مبهم نویسی

پرویز هم از غریزه و تمایل شرقی خود از مبهم نویسان است؛ فلان فرنگی سالهای دراز بر سر يك ذره با دقتترین وسایل فکر و کار میکند، کتابها مینویسد و در آخر میگوید هنوز بحقیقت آن پی نبرده ام؛ حقایق مسلمی را بصورت فرضیه‌ها نشان میدهد؛ اما پرویز در کائنات و دستگاه آفرینش سیر میکرد و تا آنکه چیزی بفکرش میرسید گمان میکرد که جامع تمام علوم است و یا دیگر مجهولی برای علم او نمانده است؛ همچنین از فلسفه بافیها نوشته‌ها و آثارش بیشتر مبهم و پیچیده است. میگوید، مینویسد وقتی بآخر و بموقع نتیجه رسید میگوید:

حد ندارد این سخن ز آهوی ما میگریزد اندر آخر جا بجا
یا: «دم مزن والله اعلم بالصواب» باید گفت هر چه هست در همین «دم مزن»
است و یا:

این سخن پایان ندارد ای پدر این سخن را ترك کن پایان نگر
جای دیگر: «این سخن پایان ندارد ای عمو»

خواننده هم میپذیرد و طبعش قانع میشود وقتی از يك مثنوی هفتاد من کاعذی اینجور نتیجه میگیرد و شاید اگر نتیجه مشخصی داشت چندان خوشش نیامد و این درست مثل از رو خواند قرآن بی توجه بمعنی است که در مکتبها بسیار معمول بود؛ از اینرو متن کتابهای ما را هم نتیجه‌های مبهم خراب میکند و شاید اینرا هم پرویز برتری و دانشی برای خود میدانند که گفته‌های او مبهم باشد و کسی نتواند

درست بمعنای آنها پی برد که مثلاً میگوید:
 مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
 قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
 یکی میگفت پس کجا منزل باید کرد؟!
 درست مثل آنست که گفت:

يك پای بر زمین و دگر پا بلا مکان بر جستن ز خندق امکانم آرزوست
 و وقتی که دیگر هیچ نمیتواند بگوید:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 بسیاری از آنچه سخنان حکمت آمیز و عرفانی گویند از هم-مین
 چیزهای مبهم و پیچیده است و مشتق اصطلاح که هیچ وقت نمیتوان برای يك
 خارجی ترجمه کرد؛ یا کسی که روحش بمبهم پرستی آشنا باشد هرگز قانع
 نخواهد شد، و گرنه چگونه قانع میشویم که از دانشمندی بپذیریم.
 از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
 و شاید پرویز هم همعقیده بالزاک بود که باید مبهم نوشت تا خوانند
 بگوید نویسنده فهمیده تر است و فکری عالیتر داشته!

(۳) منفی نویسی

یکی از خصایص دیگر پرویز منفی بافی و منفی نویسی است،
 باصل و ریشه تاریخی و یا اجتماعی این فکر کاری نداریم که از چه
 وقت و یا چه وضع او منفی باف و نومید و دلسرد بار آمده است،
 اینجا آنقدر یاد آور میشویم که فکر منفی بافی هر نویسنده پی برای
 قوم و ملتی اگر در روح کسی وسوخ کند، درست بداروی مخدر و

کشنده‌بی ماند؛ بویژه که مظاهر این منفی بافی و سستی در تاریخ گذشته ما بخوبی دیده میشود، پرویز بنام عرفان و تصوف و یا بدستاویز جبر و تقدیر و دست غیب و توانای محض افکار خویش را با نومیدی دمساز میکند و خود را دلسرد و بیچاره مینماید. پرویز تنها باین عیب گرفتار نیست بلکه بیشتر نویسندگان و گویندگان ما گرفتار این فکر غلط گشته اند؛ نمونه های این فکر از هر چیز در ادبیات ما بیشتر است، تنها میگویم آنچه شما را بدنیا و زندگی بی‌علاقه میکند، از قبیل اینکه: «بهر چیز دنیا پشت پا بزن، بیقید و درویش باش، از دست من و تو چیزی ساخته نیست! ... تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند! ...» و مانند اینها همه منفی بافی است.

- نگارنده از مدتی پیش تشخیص داد که برای ملت ما و جهان ادبیات پارسی هیچ چیز بهتر از یک ادبیات مثبت نیست، دبستانی را که **اگوست کونت** در فلسفه منفی اروپا پدید آورد امروز باید در ادبیات منفی پارسی ایجاد کرد، اگرچه برای تعادل این فکر بافراط رویم. هر چه مینویسیم باید مردم را بکار و زندگی و زندگی و بهره این جهان امیدوار و داخوش نماید، ادبیات ما دیگر نباید روح مرده و مجرد بیروrand بلکه باید مردکار و زندگی پرورش دهد. اهمیت این بحث و این موضوع باندازه بیست که نگارنده در آنچه نوشته آنرا رعایت کرده و امید است کم کم پرویزها و یا همکاران ما این نکته را فراموش نکنند.

آثار نثری او

پرویز همچنان با آثار خویش اندیشه یک جنبش ادبی و انقلابی

در نظم و نثر در سر داشت ، آثار پرویز را در سبکهای پیش و نمونه های آنرا دانستیم . در پارسی سره نیز آثاری جاودان از خود ندارد زیرا زیاده رویهای او بنارسایی و بناپسندی نثرش بسیار کمک کرده است ، مثلاً کتابی پارسی سره نوشته و ترجمه کرده است که در هر جا واژه بی پارسی یا پهلوی نداشته و نیافته است از خود دلغت وضع کرده و یکسره نثری ساختگی و بی معنی پدید آورده است و بگفته یی « کتابش همچو بار سنگینی بدوش پارسی زبانانست » پس بیشتر بسبکهای دیگر میپردازیم که در آن سبکها آثار بیشتری دارد که نیز گفته است:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا پرویز با روش مقامات و گلستان بیشتر براه تاریخ و تذکره و بتبع در آثار پیشینیان میرفت؛ از جمله گلستانی نوشته بود که بجای نظم نثر و بجای نثر نظم گذاشته است و شاهنامه یی نیز بنثر نوشته !... و هم-چنین در سبک مقامات رسایل بسیار داشت که از هیچیک از نکته هایی که گفته شد بر کنار نیست ، اما در این گفتار بیشتر منظور ما بحث و دقت در سبکهای ترجمه غربی او ست که دقت در آنها امروز بیشتر بکار میخورد .

(۱) مقاله نویسی

پرویز که هیچوقت روز نامه نگار و یا مقاله نویس نبوده است که بداند اصول مقاله نویسی و روز نامه نگاری چیست گاهی در روزنامه های روزانه بقلم مرحوم گروسی چیزی مینوشت و وقتی بسبک گلستان و مقامات ، بگمان خود فاضلانه و دانشمندانه ! هیچوقت ذوق خواننده را

در نظر نمی‌گرفت و همیشه بنظریات خصوصی خود چیز مینوشت. در موضوع آنها نیز آنچه فرانسویها « آکتوالیته » میگویند بکار نمیبرد یعنی کمتر مقاله های او با مقتضیات روزانه وفق میداد، رجز و یا قلم پردازیهای بیجا و دردسر آورست که از کم مطلبی بیشتر خسته کننده مینماید، مقاله های ترجمه او بیشتر دست و پا شکسته است و از اینرو نوشته ها و ترجمه های وی کمتر پسند خوانندگان میشود و کمتر کسی بدانها رو میآورد.

۲) داستان نویسی و ترجمه

پرویز که نام و شهرت نویسندگان باختر را در سرگذشت نویسی و داستان نگاری و افسانه پردازی شنیده بود بسیار دلداد و دلباخته این سبکها شده و جای دیگر همین تمایل بود که یکباره او را از روشهای پیش باز داشت و زمینه ساده نویسی را فراهم میساخت، برای این نامداری و نیکنامیها خود را ناچار در پیروی از این سبکها میدیدولی جزاند کی عربی واز زبانهای غربی کمی فرانسه واند کی انگلیسی بیش نمیدانست، ازینرو برای آگاهی و پیروی از آثار غربیها جز ترجمه بی چند آنچهائی که دانسته شد چیزی دیگر در دست نداشت.

پیروی از سبکهای نگارش اروپائی نامهای داستانهائیرا که مینوشت بیشتر فرانسه و یا نامهای پارسی دور مانده و ساختگی شبیه فرانسه می گذاشت و در یکنواختی این افسانه های هر ماهه و هر هفته دیگر چه عرض کنم.

نقطه گذاری که آنهم بیجا و ندانسته و نسنجیده بکار میبرد، هم - چنین از بکار بردن واژه های مقطع: افسوس، آه، او، آخ، اوخ کمان

میکند باین سبک نزدیک میشود .

– داستانهای خود را بیشتر از میان سرگذشت و یا تعبیر های دوری که بگمان او جلب توجه نماید آغاز میکند و از راه نمونه آغاز چند داستان او چنین است .

شب از نیمه میگذشت ...

دق دق صدای سه گلوله تیر بود که ...

زنگ در صدا کرد ...

دل شب است بغداد بخواب عمیقی فرورفته ...

ما میرویم که شروع کنیم ...

که همه بی محمول و ناقص است ، اما وقتی بسبک گلستان بود بیشتر چنین آغاز سخن میکرد : مخفی نماند ، پوشیده نیست ، واضح و مبرهن است ... یکی از صفات ... بر ارباب کیاست پوشیده نیست ... بدیهی است ... پرواضح است ... بدانکه ... انسان .. آورده اند که ... غرض از ... اما بعد ... اگر بدیده تحقیق ... بعد العنوان و مانند اینها .

چنانکه در روش غربی و ترجمه باینگونه نگارش اشاره کردم پرویز در ترجمه بنویسنده و شایستگی کتابها برای بیاری آوردن کمتر توجه دارد و تنها در پی آسان گذری و آسانی کتابهاست و با آنکه پرویز نسبتاً ذوق و قریحه یی خاص داشت باز موضوع داستانها را کم و بیش از غریبها میگرفت .

اگر پرویز دقت کوچکی میداشت میدید که چگونه تاریخ چند هزار ساله ایران پر از داستانها و افسانه های واقعی ، کیرا و شیرینست

که میتوان کتابها از آن پرداخت؛ پرویز ندانسته از دیگران تقلید میکرد و در داستان نویسی باز کمتر روحیه خوانندگان و پارسی زبانها را در نظر میگرفت.



از همه خوبتر سبک ترجمه آزاد است؛ ترجمه آزاد یعنی نگارش مقید، و گرنه چه معنی دارد در اثر کسی دست برده شود، کسی که اینهمه ذوق دارد خوبست خود بنویسد و تالیف کند چه اجباری در ترجمه و خراب کردن اثر دیگران دارد.

تنها اینکار در يك مورد جایز است و آن در جایی است که اثر بسیار گرانبهائی بستگی بسیار بروحیه و زندگانی و عقاید ملتی داشته باشد و در ترجمه بآن زبان ارزش خود را از دست بدهد.

(۳) تئاتر نویسی

از همان شهرت خواهی شگرف که پرویز داشت رغبتی باینکار نیز در خود میدید و بیشتر خوانندگان میدانند که او در ینکار نخوانده ملاست. شهرت و پایگاه نویسندگان شهر هالیوود را میشنید و بیشتر فریفته این سبک میشد. بویژه مقاله سینکار لوین نویسنده انگلیسی را در «کار نویسندگی کنونی» خوانده بود که همکاران خویش را برفتن شهر هالیوود خوانده بود و یا ببقالی و ترك نویسندگی! ازینرو پرویز نیز خود را ناچار میدید که این سبک را پیشه خود سازد.



اگر بهترین آثار باختریان را بنگریم می بینیم بهترین آثار نویسندگان فرانسه، آلمان و انگلیس و بیشتر شاهکارهای آنها همه درین

سبك است.

تئاترها یا داستانها وسر گذشتها نیستکه میتوان همه را از ینگونه دانست. پرویز اینرا میدانست، اما دیگر نمیدانست که هنوز این سبك بنوق پارسی زبانها نمیسازد. بهترین تئاتر ها و داستانهای این نوع اگر بهترین ترجمه بیارسی بیاید باز آنقدر پسندیده نیستکه کتاب کوچکی در سبك خطابی سدها سال پیش. نویسندگان باختر در تئاتر هائیکه مینوشتند و در زمان خود داده اند خود نیز بازی میکردند، اما اگر امروز بزرگترین نویسندگان ما بخواهد تئاتری بنویسد نه هرگز آنچنان پسند مردم میشود و نه آنرا در شمار ادبیاتی که حدود خاصی دارد! بشمار خواهند آورد، چه رسد که خدای نخواستہ نویسنده نیز در آن نمایش شرکت کند، دیگر عقاید همه از او بر میگردد. ممکنست پس از چندی با تئاتر های مؤثر و مطلوبی که بیش از همه نویسندگان دقیق در علم اجتماع و تئاتر نویسی میخواهد روحیه مردم را باینگونه ادبیات آشنا کرد ولی امروز با مقیاس گلستان و کتابهای خطابی دیگر باین آسانی مردم نمیخواهند ذوق خود را تغییر دهند!

چگونه قصه هینوشت

روزگاری پیش قصه نویسی خاص شرقیها و ادبیات ما بود، در میان اینگونه آثار هزار و یکشب و کلیله و دمنه نامی تر از کتابهای دیگر است و کتابهای از اینگونه بسیار است ولی باید اقرار کرد که وضع تدوین قصه نویسی امروزی غربیان اصلاح و تجدید حیاتی درین سبك بشمار میرود. پرویز نام و آوازه قصه نویسان غرب را شنیده بود و میخواست او هم قصه نویسی کند، یکباره بسبك قصه نویسی آنها پرداخت

واضحست که این تقلید آشکارا برای همیشه از کاروان عقب میانداخت، عیبهای دیگر کار او آنست که این قصه نویسی او برای محیط نویسندگی وی خوب نیست، قصه نویسی ما باید در حدود کتابهای قصه و افسانه - های خودمان بسبک نوین و آمیخته با اصلاحات اروپائیان بنویسد، با تمام عیبهایی که در قصه نویسی عامی ما بوده باز میبینیم مردم میل بسیار بآن کتابها داشته اند و دارند مثلاً درین کتابها بطور کلی جنبه قهرمانی داستان غلبه دارد، و همیشه قهرمان کتاب عجبوه بی فوق آدم نشان داده میشود، همینست که کتابهای آلکساندر دوم «پدر»؛ پول فوال، موریس لبلان، میشل زواکو، کنان دوویل که جنبه های سری و قهرمانی و یا جنائی مانند آرسن لوپن دارد در میان توده بسیار محبوبیت یافته است. میتوان گفت روح افسانه پسند ما افسانه دیگری جز قهرمانی ندیده است و نمی پسندد، مثلاً در افسانهایی که در آخر نام خواهیم برد عموماً نویسنده معلوم نیست و شاید این یک آزادی برای دروغگوئی باشد، چنانکه گاهی گوئی نویسنده آنچه در صفحه پیش نوشته است موقع نوشتن صفحه بعد در نظر نداشته، کشته بی را دوباره بمیدان می - آرد و یا زندگانی اشخاص را بوضع غریبی ترك و تعقیب مینماید، مثلاً در اسکندر نامه که از این عیبها برکنار ست نقابداری که بمیدان میآید و کشته میشود پس از چند سال دو باره وارد میدان میشود، با اینهمه نمیتوان انکار کرد که هنوز این داستانها و افسانه ها محبوبیت عامه و همگانی دارد، مقصود برای پرویز و کسی که بخواهد تجدیدی درین رشته ادبیات نماید جای آن نیست یکسره بریشه افسانه نگاری و قصه نویسی خاصی که باروحیه ملتی وفق داده است پشت پازند و حتا نام افسانه

خود را خارجی و یاشبیه خارجی انتخاب نماید .

قصه های پرویز همگی دارای يك صحنه و يك اشخاص مشخص که گاهی کوچکترین تغییری در صحنه و نامهای اشخاص داده میشود و بس . چنانکه عموماً قصه های عشقی او دارای يك پسر و يك دختر و شخصی که مانع وصال آنهاست و گاهی پدر و مادر و دوستی گوشه و کنار وارد است، یکی میگفت وقتی قصه نویسی هم ماشین شد، یعنی نویسنده خود را موظف کرد که روز و هفته و ماه قصه بنویسد ناچار بتنگنا گیر میکند و چخته او خالی میشود و در نتیجه قصه های او چنین از آب درمیآید؛ گرچه دامنه قصه و افسانه نویسی محدود نیست باز هم اینجا پرویز و همکارانش را باید متوجه کرد که بهترین قصه ها برای ما افسانه های تاریخی است که باید از تاریخ ملی بیرون کشیده شود و قصه های دیگر در اطراف نکته های باریک اجتماعی و اخلاقی است نه افسانه های عشقی و جنائی ساختگی پر از فساد اخلاق و فجایع؛ با آنچه گفته شد با افسانه هائیکه بنوق مردم نوشته شود و در خلال آن نکته های اجتماعی و فلسفی و تاریخی و گاهی عشقی گوشزد گردد میتوان کم کم روح قهرمان پسند پارسی زبانان را بنکته های دیگر افسانه نویسی آشنا کرد .

و ازینرو قصه نویسی ما سر و صورتی بخود خواهد گرفت و ممکنست از همین ذوق در تئاتر نویسی و پسند شدن آن و دیگر سبکهای غربی استفاده ها کرد .

پرویز میخواست یکسره بسبک غربیها بنویسد دیگر نهیدانست که ادبیات بیش از هر چیز زاده ذوق محیط و اجتماعت ، بسبک اروپائی میخواست بنویسد و نام و آوازه های آنها را در توده پارسی زبان

بدست آورد، اینجاست که امیر ارسلان، رستم‌نامه، اسکندرنامه، خاور-
نامه، چهل طوطی، حسین کرد، نوشافزین، شیرویه، هرمز، قهرمان،
مصیب و مانند آنها خیلی خیلی از آثار او نامیتر خواهد بود و کتابها و
داستانهای او را زیر پا خواهد گذاشت.



اینک برای روشن شدن گفتار بالا اندکی در سبک نگارش افسانه-
های عامی بحث میکنیم:

از یک نظر دقیق در کتاب امیر ارسلان - که آنرا نمونه این افسانه‌ها
و قصه‌ها انتخاب میکنیم - چون بیش از دیگر کتابهای نامبرده شیوع
یافته و هر ساله بیش از پنج هزار جلد در ایران مصرف دارد. در سرگذشت
امیر ارسلان و دیگر افسانه‌های ایرانی همیشه یک جنبه سری وارد
است و در طی کتاب همیشه خواننده جوای قضا یا است، وقتی راز یک
سر کشف میشود سر دیگر در کار آمده است.

جنبه عجایب و قهرمانی کتاب بر حقیقت وقایع و هر چیز غلبه
دارد، دیو و غول و جن و پری و عجزوزه و جادو و طلسم همه جا وارد
شده است.

همه جا صحنه‌ها با دقت تمام چیده و برچیده میشود و اشخاص
«پرسوناژ» بسیاری که بصورت آدم و جن و دیو و غول و حیوان و طوطی
و دیگر و دیگر وارد صحنه میشوند هر یک بدقت کامل بسز نوشت خود
میرسند. مثلاً در کتاب امیر ارسلان وقتی از قصر طلسم عنتری فرار
میکنند پس از بیست صفحه بعد نویسنده دو باره زندگانی او را بصورت
الهاک دیو تمقیب مینماید، با تمام دقتی که در صحنه سازی این کتاب

بخصوصی بکاررفته درسی چهل صفحه آخر کتاب میبینیم نحوه داستان نویسی و صحنه سازی کمی تغییر میکند؛ یعنی صحنه ها زود زود ساخته و برچیده می شود. نویسنده و یا گوینده کتاب در دربار قاجار که شاید سواد هم نداشته، از قرار شنیده اسمعیل چرك قصه گو بوده و یا یکی از زنان ناصر الدین شاه، که میگویند برای جلو گیری از اغتشاش زنان حرم برای سرگرمی آنها بتألیف چند داستان و افسانه دستور داده است، گمان میکنم نویسنده در قسمت آخر کتاب دچار محذور شده باشد، یا یکی از منتقدان بسازنده کتاب امر داده است زود تر آنرا تمام کند، یا تمایلی در تعقیب آن نشان داده نشده است، بهر حال معلومست که در تمام شدن کتاب عجله شده است.

- اگر موضوع برخی افسانه ها مانند رستمنامه و اسکندر نامه تنها قهرمان داستان وجود و حقیقت داشته است درین کتاب آنهم نیست، خنده دار تر آنکه روی برخی کتابهای اخیر که چاپ شده مینویسند «کتاب امیر ارسلان بن ملک شاه رومی!» داستان نویس دیگری برای پسر او داستان بدیع الملک را ساخته!

از حقیقت و واقع هیچیک از داستانها بوئی نمیرد و تنها همان جور که گفته شد هزارو یکشب مآب جن و پریزاد و غول و سحر و طلسم وارد است، مثلاً نویسنده امیر ارسلان اطلاعاتیکه از روم و فرنگ میدهد تعجب آورست، نامهای پارسی باشخاص فرنگی و غیر فرنگی که داده میشود برخی از داستانهای پارسی که اخیراً مینویسند و نام آنها فرنگی است بی شباهت نیست!

جزئیات دیگر این داستان را که از لحاظ مطالعه در روح داستان

پسندی توده قابل دقتست برای کتابی جداگانه باید گذشت، کثرت انتشار و محبوبیت آن که موجب شکفتی برخی از نویسندگان شده است مرا بر آن داشت بررسی کاملی درباره آن بنمایم، اخیراً یک چاپ این کتاب را دیدم که روی آن نوشته بود امیر ارسلان هفت جلدی! شاید تقلید از مثنوی هفت جلد کرده باشد، با اینهمه کسی که این کتاب را داشت بشنیدن همین يك کلمه طالب خرید این چاپ جدید شد! بعقیده من اگر يك تفسیر هفت جلدی در باره این کتاب نوشته شود و مثلاً داستانه‌ها کشیده و سدها دیو و غول و الوو و دیگر و دیگر در آن وارد شود خواهید دیده تا چه اندازه آنها باز خریدار دارد، تنها در مورد اینگونه آثار باید گفت ذوق خوانندگان را در نظر گرفته اند، ازینرو با تمام تجدید افسانه نویسی غریبها سد سال دیگر هم پرویز باید از اینگونه کتابها سر مشق بگیرد، منتها چنانکه گفتم باید پله اول نردبانی که ما را سوی قصه نویسی نوین و علمی میبرد همینگونه کتابها باشد و کم کم پله پله بالا برویم نه آنکه یکمرتبه بخواهیم توده داستان پسند کتاب امیر ارسلان را کنار بگذارند و «فاوست» و «روبن سن کروسو» و مانند آنرا پیش بکشند، چنانکه گفتم نگارنده تصمیم دارد با بدست آوردن فرصتی زمینه این قصه نویسی را گرچه در نظر اول موهن بنظر آید بهمین وجه شروع کند.

اثر محیط در نشر او

تا زمانیکه پرویز بسبکهای پیش بود آسوده و خود سترانه بسبک خود و خرابکارهای آن مداومت میداد، در بسبک پارسی سره یکباره مورد کج بینمها و توپ و تشر پیروان گلستان شد و آنی از گزند آنها ایمنی نداشت، میگویند آنها بیشتر دلسوزیشان برای یکی دو کتاب و چند مقاله

متکلفانه خود بود که از پسند روز میاقتاد نه برای نشر پارسی، در ساده نویسی نیز که خواه و ناخواه با آن تند رویهای پرویز و بیروان سبکهای پیش بطرف آن میرفتند از این انتقدها بیشتر بر کنار بودیم و دیگر از شور اولی کاسته شده بود و برای همه روشن گشته بود که باید ساده نوشت.

چه بسیار دیده شده که نابغه‌ها و مردمانی که عقاید نوین و تازه‌یی دارند بیشتر هدف تیر انتقاد و سرزنش قرار میگیرند و بیشتر در اقلیت واقع میشوند، اگر دلیری هم نداشته باشند یکسره اندیشه‌های آنها در گوشه‌یی پنهان میماند و اگر عقیده خود را ابراز کنند تنها مدتها از کزند مخالفان بر کنار نخواهند بود، گایله و هوگو و پیشوایان آئینها و فلسفه جدید و دیگر و دیگر همه از ینگونه بوده اند، عرب گوید:

« هر که تازه‌یی بیاورد آماجگاه تیرها شود » و با بگفته اسدی:

درختی که دارد فزونتر بر اوی فزون افکند سنگ هر کس بر اوی
 پرویز هر چند یکبار چیزی بر خلاف راه و گفتار پیشینیان ابراز
 میکرد و آنانکه ظرفیتی نداشتند داد و جنجالها در اطراف آن راه می-
 انداختند، اینکار را پرویز راه خوبی برای شهرت خود میدانست اما
 بعد ها آموخت که نویسنده یا شاعر هیچوقت نباید از معاصران خود بد
 بگوید و بلکه خوبها گوید تا هر کار میخواهد بکند پسند همکاران
 واقع شود!

— همیشه در دبیرستانهم پرویز مردود بود زیرا دبیر ادبیات اوهم
 از بیروان گلستان بود...

نا گفته نماند که گرچه ما همه جا پرویز را تند رو و یا پیرو
 دیگران دانسته ایم هیچگاه او خود را مقلد کسی نداند چنانکه در ین

موضوع گوید: « اگر چه برخی بعدها گمان بردند که من بتقلید
رفته ام ولی کاملاً بخطا رفته زیرا درین هنگام دیگر خود را بزرگتر از
آن مینداشتم که مقلد کسی باشم . . . »^۱

مطالعه آثار دیگران

امروز از فراهم بودن وسایل چاپ و انتشار هر روز هزاران کتاب
بکتابهای تازه افزوده میشود و روزنامه ها و مجله ها و رادیو نیز وقت
دیگری میخواهد، اینست که شخص نمیتواند همه کتابها را بخواند و هر چه
بخواند نمیتواند این ادعا کند، در صورتیکه در روزگار پیش نه آنکه شخصی
میتوانست تمام کتابهای رشته خود را بخواند بلکه در رشته های دیگر هم
کار میکرد و جامع علوم زمان خویش میشد. بواسطه کثرت انتشار کتابها دیگر
نمیتوان باسانی هر کتاب را خواند و وقت را صرف آنها کرد؛ بلکه منتظریم یا
دیگران بمابگویند فلان کتاب خوبست و بخوانیم و یا نیازمندی بکتابی پیدا شود.
پرویز عقیده دیگری داشت، میگفت چقدر میتوان کتاب تدوینی
خواند، یکچند از کتاب تکوینی باید استفاده برد. این حرف درست اما
تنها نمیتوان باین کتاب هم قناعت کرد! خواندن کتابهای نامناسب که
بدست هیچ ولی مطالعه کتابهای بد قلم و نشرهای بدو پیچیده نیز
برای ذوق روان و شخص خوش قریحه بیزیان نیست و این آشنایی برای
نویسنده گی و خواننده بدست شاید پرویز بسیاری از کتابهای نشر پارس را دیده
بود و بلکه خوانده بود، اما هیچوقت در باره آنها تحقیقی نکرده و نشر
آنها را با هم نمیسنجید، فقط از بن و از آن شنیده بود که مثلاً گلستان
خوب کتابی است یا کللیله و دمنه نشر دبیرانه بی دارد. پرویز که خود

را از گروه دانشمندان میدانست اینجور بود ولی توده مردم نه از سبک مقامات و گلستان چیزی میفهمیدند و نه از سبک پارسی سره، ازینرو خواهی خواهی تمایل بمطالعه نثر های ساده نویسان بیشتر بود گو آنکه کتابهای آنها در موضوعهای پیش یا افتاده باشد. امروز دیگر مسلم است که زبان و خط و الفاظ وسیله و آت بیان مقصود ادبیات است نه غایت و آرمان آن، هیچ وقت نباید آنها مانع کار و حجاب گفتار شوند. هر کس میتواند هر جور که میخواهد فکر کند، اما هر نویسنده نمیتواند هر جور که می خواهد بنویسد، بلکه نویسنده ازینرو تابع و پیرو ذوق و دانش خوانندگان است! و گرنه برای چه مینویسد و برای که، و چه منظور از نوشتن دارد؟! آنوقت میگوئیم چرا چهل طوطی و امیر ارسلان و نات - پینکرتون ها را میخوانند و مرزبان نامه و کلیله و دمنه و مانند آنها نمیخوانند ...

آثار پیشینیان بدیده او

براستی کالای نثر پارسی در برابر سر مایه نظم آن بسیار اندک و ناچیز است، نظم پارسی میتواند ادعا کند که در شمار شیرینترین و بهترین نظم های دنیاست و حتا ازینرو هیچ زبانی بیای آن نمیرسد، اما در ضمن کمتر زبان زنده بیست که اینهمه نثرش ضعیف و نا توان باشد، زیرا پیشینیان ما یا نثر پارسی توجهی نداشته و بیشتر آثار جاودان خود را بزبان عرب نوشته اند و یا در آن کار نکرده اند و نثر و دستور پارسی را زیر دست نثر و دستور عرب گرفته اند. نیاز ما بنمونه های خوب نثر ساده بی که بتواند زبان نثر توده و علمی باشد روز افزونست، باید بکشیم که با ایجاد یک نثر ساده و در همین زمینه نثر ادبی ساده و ستوده بی

نیز پدید آوردیم و شاهکار های ادبی و شاعرانه بی در سبکهای نوین
 ایجاد شود زیرا هنوز ذهن ما از نثر گلستان دور مانده است که ممکن
 است آرایش نثر و سخن پارسی جز سجع و قافیه و ملمعیه باشد! -
 نویسندگان و دانشمندان ما بجای اعتراف باین حقیقت تلخ یا شکوه و
 تأسف بسیار بهتر است که چه بتهنهایی و چه بیاری هم با سرمایه قلمی
 خود بکشند تا نمونه هایی بدست برویز و امثال او بدهند و جنبشی در
 نثر نویسی پدید آورند که شاید نثر پارسی را بنظم آن رسانند ، کتاب
 های خوب نثر پارسی درین زمینه فقر ادبی جز دو سه کتاب که گفته
 شد نیست و نثر های بد و ناپسند هم انگشت شمارست . امروز قابوسنامه
 نیز که آنرا بهترین نمونه نثر پارسی گرفتیم از شایستگی يك نثر همگانی
 و سرمشق امروزی بدورست و از بیان افکار و معانی امروز عاجز ،
 زیرا گفتیم نثر و نویسندگی هر قوم و زبان هر ملت باید برابر و همدوش
 پیشرفتها و ترقیهای علمی و مدنی آنها پیش رود، درینصورت نثر سدهاسال
 پیش چگونه میتواند افکار امروز را چنانکه باید بپروراند و در بر گیرد؟ اگر نثری
 که امروز بکار میبریم يك نثر شاعرانه و ادبی نیست آنقدر خوبست که
 بیشتر از يك نثر شاعرانه و ادبی ، از آنچه داشته و میخواهیم ، قادر به -
 بیان افکار ماست . داستان نثر پارسی و پیشرفت و پیدایش آن داستان
 یکرشته زبانکاریهای بزرگان و دانشمندان پیشین ما است . چرا بوعلی سینا
 باید بتازی بنویسد که امروز در ملیت او اروپائیهاشك داشته باشند و چرا
 با همه ناتوانی نثر پارسی نباید زبان ملی خود را بر زبان تازی برتری دهد.
 دانشمندان دیگر مایک دستور کوچک برای زبان پارسی و نثر آن تدوین
 نکرده اند، در عوض صرفها و نحوهایی در زبان عرب نوشته اند که هنوز

پس از هزار سال پایه و بنیاد آنزبانست. می‌بینیم که نثرهای تذکره‌الاولیا، ترجمه یمنی، عقد العلی، ترجمه کللیله ودمنه نصر الله منشی، چهار مقاله عروضی، کیمیای سعادت و گلستان محیطی درست کرده‌است که نثرهای: جهانگشای جوینی، جامع التواریخ رشیدی، ترجمه مرزبان نامه، تاریخ و صاف، حبیب السیر، روضة الصفا، تاج المآثر، تاریخ معجم و دره نادره را پدید آورده است و یا بر اثر نثر سجع دار رسائل خواجه عبدالله انصاری، گلستان، نگارستان احمد انصاری، و قائم مقام و منشیان همدوره او نثر ناشایسته مغول و نثر پس از آن پدید آمده است. دسته بی هم که بیارسی نویسی بیشتر گرائیده‌اند و کمتر در پی نثر سجع دار رفته‌اند مانند تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، ترجمه تاریخ بخارا باندازه بی نثر خود را کشتش داده‌اند که بوی ترجمه و ترکیب و نحو تازی از آنها احساس میشود، و گروه دیگر که بگمان خود بیارسی نویسی پرداخته‌اند مانند تاریخ گردیزی، دانشنامه علائی، اسرار التوحید و سیاستنامه و مانند آن باندازه بی نثر بیمزه و پاشیده بی ساخته‌اند که نه تنها مزه بی از قند پارسی ندارد بلکه آن چاشنی نمک تازی را هم باندازه بی که در پارسی شایسته است فاقد است، بطور کلی جزیک نثر و رفته و گسیخته هیچ نیست. عجب تر آنکه هر کس کتابی ازینگونه تصحیح و یا چاپ کرده است در مقدمه بجای آنکه آن کتاب را در میان دیگر آثار و ادبیات بسنجد بهترین کتاب نظم یا نثر دانسته است که برای نوا موزان و مبتدیان از هر چیز اینکار بدتر است! درست مانند تاریخ شعرا بی است که دیدم بهر یک از شعرا که میرسد مینویسد:

«... از اعظم شعرا و اکابر علما بود؛ از مشاهیر شعرا و سرآمد

علما؛ از اکابر فضلا و مشاهیر عرفا؛ از اساتید بلغا و اکابر شعرا؛ از اعظام شعرا و مشاهیر بلغا! «^۱ و مانند آن - پرویز قابوسنامه را که در زمینه فقر ادبی بهترین نمونه نثر پارسی و ساده نویسی زمان خودست نیز ندیده بود و در مرحله دیگر بفارسنامه ابن بلخی، نزوگ تیموری، ترجمه تاریخ طبری، ادب الوجیز، تاریخ برامکه، متن گلستان، قسمتهایی از تاریخ بخارا کمتر توجه داشت با اینهمه چنانکه گفته شد هیچیک از این نثرها با آنکه بهترین نمونه های نثر پارسی است نمیتواند سر مشق نثر امروزی باشد. نثر امروز دامنه بسیار پهناوری میخواهد که زبان علوم و بیان افکار امروز باشد و بامقتضیات تمدن و پیشرفتهای دانش جور بیاید، این نثر را باید حاضران درست کنند و پدید آورند و ازین بیش نمیتوان از گلستان و مانند آن توقع داشت.

در شایستگی نویسنده

پرویز میگفتم نویسنده کی بقریحه و ذوق و روح ابتکارست و گرنه هر کس میتواند قلم دردست بگیرد و بنویسد، اشتباه دیگر اینست که ذوق و قریحه تنها بی تحصیل دانش بس نیست و شایسته نیست هر کس که میتواند بنویسد، در هر دانشی تألیف کند و بنویسد؛ ذوق و قریحه بادانش و تحصیل همه جا همراه باید باشد، کسانی که چیزی فرا میگیرند و از آن پس کتاب و قلم را کنار میگذارند زود شاگردانشان ایشان را زیر پا میگذارند، آنوقت میگویند: «فلانی شاگرد من بود، وقتی درس میدادم تحصیل او تا کجا بود...» اگر دبیران و استادان کار نکنند و هنگام استادی و درس دادن درس نخوانند و دانش فرا نگیرند بزودی شاگردان آنها و جوانان از ایشان پیش خواهند افتاد، این برای کسانیست که

ذوق و قریحه بی داشته باشند چه رسد بدانکه بتکلف و تصنع درس آموخته و دانش فرا گرفته باشند. امروز شایسته نیست نویسنده از میزان دانش و اندازه خود پا فراتر نهد؛ در باره آنچه نمیداند بنویسد و یا چون پرویز اظهار نظر کند، هر کس حق ندارد و شایسته نیست در باره هر کتاب تقریظ و یا انتقاد بنویسد؛ چه رسد بآنکه کتابی بنویسد و تألیفی نماید. «ادیب باید حد ادب نگهدارد»؛ نه زبان و قلم و نظم و نثر را وسیله گستاخی سازد؛ کسانرا میدیدیم که از اینگونه گستاخیهای پرویز روبرویش لب فرومیستند و در پنهان بریش میخندیدند و از سبک مغزی او درشگفت میشدند که چگونه در هر موضوع چیزی مینویسد و یا اظهار نظری میکند؛ امروز دیگر مانند روزگار پیش همه دانشها و علوم در يك کتاب فلسفی و یا ادبی نمیکنجد و کسی نمیتواند اینهمه رایکجا فراگیرد و چنین ادعا کند؛ بلکه در کوچکترین کارها کاردانی لازمست. نویسنده پارسی باید دستور زبان پارسی خوب بداند و پس از آن تا اندازه بی بصرف و نحو تازی و تاریخ ادبیات آن آشنا باشد، علم لغت و اشتقاق آن برای نویسنده لازمست. با صرف و نحو و اشتقاق لغت تازی نویسنده و گوینده پارسی زبان از دستور پارسی و آشنائی با اشتقاق لغت آن روگردان نمیتواند شد و چون دستور پارسی مدون نیست نویسنده خوب باید کار کشته شود، یعنی زیاد بنویسد و در نویسندگی از این و آن، از زبان مردم و آرمود کیهای دیگران بهره‌ها بگیرد؛ آشنائی بسبکهای گوناگون پارسی و نمونه‌های آن نیز لازمست و نگاه برای يك نویسنده دانستن يك دوره روانشناسی عمومی ضرورست؛ با اینهمه نویسنده باید راهی بدوق و دانش خود انتخاب کند و در تمام نوشته‌های خویش از هدفی ثابت و درست پیروی کند.

گفتار چهارم

در بیان گفتار او

- ۱ - درنطق و بیان ؛ ۲ - برهان شعری ؛ ۳ - چاپلوسی ؛
- ۴ - گفتارش در علم و ادب ؛ ۵ - پندار باطل ؛ ۶ - تقریظ و انتقاد ؛ ۷ - هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد ؛ ۸ - بنگر که چه میگوید .

رویز بیش از هر چیز خود را نیازمند بیانی توانا میدانست؛ و بچشم میدید که با بیانی توانا میتواند بدانشمندان گستاخ شود؛ بهر انجمن متکلم وحده باشد، بر منطق و برهان باجدل و مغالطه غلبه کند و حرف خود را بکرسی نشاند و یا اغراض خویش را در کشمکشهای ادبی بهو و جنجال و بانگ و نهیب پیش ببرد و هر جا با سانی مدلل سازد که پایه نظم و نثرش بر ثریاست و آثار او واسطة العقد قلاده ادب؛ اما چون پرویز شاعرست گوید که دربیانش سحرست و در شعرش حکمت و زبانش کلید گنجهای عرش... چنانکه در فضل و دانش خویش در قصیده‌یی گوید:

| | |
|---|----------------------------------|
| خواهم که نمایم منک‌امروز میرهن ^۱ | فضل و هنر خود با حدیث و براهن |
| قال ابی‌عن اب که ابم عن پدرش قال | نحن علما علم ز ما کاتب مبین |
| ما عالمیم و فاضلیم و کامل و عادل | ماهر بهمه علم و همه چیز و همه فن |
| من هم پسر آن پدرانم همه دانند | ای بیخبر از عقل و خرد مردم کودن |

۱ - از قصیده معننه شیخ ابوهاشم شیرازی

همچنین در قدرت گفتار خویش گوید:

نکویم من این گفته کز آسمان چو بارانم اقتد سخن بر زبان^۱
 در شعر و شاعری اگر پرویز هیچ نداشت زبانی گویا و فریبده
 داشت و از نظم و خیر و حدیث راست و درست در گفتار خویش استفاده
 ها میکرد و همچون آیه هایی که از آسمان نازل شده باشد آنها را وسیله
 قطع و فصل عقاید ادبی و غیره میدانست، پرویز بهنگام صحبت و مناظره
 با فراز و نشیب سخن و گرفتگی و کشادگی چهره و شتاب و جنبشهای
 تند دست و مانند آن خصم را مجاب میکرد و راستی مجادله های ادبی
 او تماشائی و دیدنی است. پرویز چیزهای دیگر میدانند و درین گونه
 مواقع بگلر میدرد که مخصوص او و همکارانش است: مجال ندادن بمخاطب
 برای بیان مقصود، گوش فرو بستن از سخن دیگران! گرفتن دلیل مخاطب،
 و اثبات آندلیل بر علیه او و آمیختن جد و هزل و مغالطه و تخطئه و
 مانند آنها... پرویز با این رفتار و اینراه خود را از روانشناسی و منطقی
 که برای هر شاعر و نویسنده لازم است بینیاز میدید. همیشه پرویز
 میکوشید که اگر کسی میخواهد نطقی کند و خطابه یی بخواند پیشقدم
 شده او را بشناساند و گاهی در رشته سخنرانی او نیز با اندک معلومات
 خود بهمان نحو که گفته شد وارد میشد؛ دیگر نمیدانست که شناساننده
 باید سرشناستر باشد.

- شنیدم روزی در انجمنی از دانشمندان که پزشکی در چگونگی
 رنگ خون و شناسیای پاره یی از ناخوشیها از گونا گونی رنگ آن
 دانشمندان سخن میراند پرویز که چیزی از این سخنان نمیفهمید رشته
 سخن را بریده این بیت بخواند:

از کرامات شیخ ما چه عجب شیره را خورد و گفت شیر نیست
اینست معنی «نخوانده ملاها» و اظهار عقیده و هو و جنجال
اینگونه ادیب منشان که بکار و کاردانی دیگران میخواهند دخالت کرده
باشند. گویی اجباری در کار ایشانست که هر جا و بیجا، ندانسته میخواهند
تنها متکلم باشند.

برهان شعری او

پرویز هیچ ادعا و گفتار را تا با دلیلهای شعری همراه نباشد
نمیپذیرد، هر چند از بدیهیات و یا کوچکترین چیزها باشد، گویند این عقیده
و ایمان خاص او ناشی از سبک گلستان اوست که اگر کسی بگوید بالای
دو چشمت ابروانست تا شعری در آنموضوع نباشد نمیپذیرد، چه در گفتار
و چه در نوشته در دلیل و برهان و گاهی در تاریخ و هر چیز تا شعر نباشد
طبعش آرام نخواهد گرفت. البته این دامنه شعر خوب یابد هر چه باشد
تا اندازه بی وسعت نظم پارسی و نفوذ آنرا در شئون گوناگون زندگی
میرساند اما این اندازه و اینراه که پرویز پیش گرفته است بابتضال
شعر بیشتر کمک میکند تا توسعه شعر را هیچ دلیل ندارد کتاب تاریخ و
جغرافیا و فرهنگ و یا کتاب علمی دیگر را بنظم و حدیث و خبر آمیخته گرداند.
پرویز هرگز در نوشته ها و گفته های خویش از دلایل و برهان
های شعری فروگذار نمیکرد، تا چیزی میشد شعری دست و پا شکسته
از دیوان شاعری بیرون میکشید و بیتناسب میخواند و یا برای تأیید
سخن خویش مینوشت و گرنه ترجمه کلیده و دمنه چه مربوط بشعر
تازی و پارسی است که اینهمه در ترجمه نصر الله منشی دیده میشود و مانند
آن بسیار است، از اینجاست که نگارنده نیز بیشتر مکارم پرویز را بادلیل-

های شعری مقرون ساخته است تا ایرادی از ینگونه بر من نگردد و بهتر
بصدق عرایضم پی برد

از جمله هیچ واژه یی را که در نظم و شعری بکار نرفته باشد پرویز
درست و بجا نمیداند، اینست که اگر فرهنگی بنویسد برای هر لغت شعری
میآورد، چنانکه در جائی دیدم برای لغت « خاك انداز » گفته بود :
چنانکه حافظ فرماید .

خیز و در کاسه سر آب طربناك انداز بیشتر زانکه شود کاسه سر خاك انداز؟!
همچنین بجای خود هیچ معنایی را اگر در شعری بکار نرفته باشد
درست و بجا نمیداند .

دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن بنحجت قوی ...

چاپلوسی

پرویز گمان میکرد اگر از چندتن بتملق و چاپلوسی چیزی بخرد و
آن کالا بمردم بسیار بکبر و خود خواهی و ادیب منشی بفروشد بهترست
و سود بسیار خواهد برد ! همچنین اینکار را برای ترویج کالای شعر
خود و رونق این زندگانی مخصوصاً بسیار مناسب دیده بود که بسیار
شاعران اینراه بر گزیده اند، پرویز یکی از خوبیهای آشنایی بشعر و
ادبیات را همین میدانست که بطفیل دیگران زندگی کند و شاعری و یا
ادیب منشی و چاپلوسی راراه زندگانی بیکار خود سازد . ایکاش در کسب
دانش نیز چنین عقیده داشت .

گفتارش در علم و ادب

در برتری علم و ادب که آیا کدام بهترست و کدام جانشین

دیگری میتواند شد و یا بهتر و بایسته تر کدامست، دانشمند مهمترست یا ادیب، توده بکدامیک نیازمندست، وجود این زیادی میکند یا آن و مانند این سخنان پوچ پرویز بسیار اندیشیده و در همه انجمنها داد و جنجالها برپا کرده است و در جرگه دانشاموزان علمی و ادبی از آن گفتگوها کرده است و بگفته او این مسئله دشوارترین مسئله بیست که در زندگانی ادبی خود بآن برخورد کرده است؛ اصلاً نمیدانم علم و ادب که هیچ وقت پایشان توی کفش یکدیگر نرفته است با هم چه منافاتی دارند که این همه جنجالهای بچگانه بر سر آنها در آوریم؟ اینها نیز همه از خامیست...

پرویز میشنید که دانشخواهان ما میگویند که از ادبیات بیکاری و شرابخواری و افیون و نومیدی و مانند آن پدید میآید، نمیگوید که اگر منظور نظم پارسیست که دامنه آن چنان پهناورست که از بد و خوب هر کالا پر و انباشته است، چرا از شجاعتها و شهامت‌هایی که از شاهنامه برانگیخته میشود و از حکمت عملی بوستان و بسیار آثار دیگر نمیگویند و از شعر و غزل حافظ هم بجای یأس و سستی یک روح بزرگ و توانا و یک زندگانی خوش و گاهی پرکاردک نمیکنند؟!

چرا نمیگویند «ادب جان عقلست». بالدوین نخست وزیر پیشین انگلستان در نطقی که پیشگاه رؤسای دانشگاهها میکند رستگاری جهان را بدست ادب خواهان میداند که پیروش آنها دستور میدهد، اما اگر پرویز آنچه میگوئیم کنار بگذارد. از سوی دیگر پرویز علم و دانش را وسیله بدبختی و سیه روزی میداند و تمدن را در توده کردن گل و سنک و آهن و طلا نمیداند. پرویز از علم تشریح زیاد مینالد که بتازگی

دشمن ادبیات شده میگفت با پیشرفت روز افزون این علم از لطف و زیبائی و جلوه تخیلات شعری نسبت بمعشوق و یار میکاهد و تصور بیشتر شاعرانرا در باره حسن و دلبری باطل میکند؛ میگوید دانش احساسات را کند و خاموش میکند، تحقیق راست و خطای این سخنان بر شماست زیرا هر کس از دریچه کار و دانش خود بچیزی نظر افکند که پرویز بگفته یی: «شمشیر ادب زند دودستی»!

پندار باطل

گرچه بیشتر سخنان ما در باره کارهای پرویزست باز بهتر است تا هرچه میتوان بعقاید و اندیشه های او پردازیم! نباید مثل پرویز ماهم بزرگان نظم و نثر را اینقدر مهیب و فوق العاده پنداریم و بگوئیم نظم، فردوسی و انوری و سعدی تمام میشود و «لابی بعدی» و دیگر مادر در چون ایشان نزاید یا علم «فلسفه» به ملاحظه «صدر المتالهین» ختم میشود و نثر بدیباچه گلستان و اثر جاودان دیگری پدید نخواهد آمد! این پندار باطل بیشتر گویندگان را در کار خود ناتوان و دلسرد میکند؛ همینست که پس از سدها سال گویندگان و بزرگانی آنچنان پدید نیامدند، آیا میتوان قبول کرد که درین مدت يك تن باستعداد و قریحه فردوسی و نظامی و حافظ نیامده باشد؟! خیر، بیشتر از گمان عجز و ناتوانیست که عاجز و ناتوانیم.

کسیکه میخواهد گوینده زبر دست و نویسنده توانایی باشد هیچ چیز نباید پیش پای خود ببیند و شایسته است، اگر چه برخلاف واقع باشد خود را از همه گویندگان و نویسندگان برتر داند، زیرا این علو نفس موجب برانگیختن احساسات عالی او میشود و بیشتر شاهکارها را پدید

میاورد، بشرط آنکه باز اینجا هم پرویز بهمان برتری خود بردیگران
و علونفس تنها اکتفا نکند!...

این سخن پرویز درست، اما شایسته است که ذوق و دانش هم
غریزی و هم کسبی با این خیال همراه باشد، و گر نه جز خیال و اهی
که ادیب منشان بسیار در سر داشته اند چیز دیگر نخواهد بود.

تقریظ و انتقاد

معنای تقریظ را پرویز خوبگوئی میدانند و معنی انتقاد را عیبجویی،
پرویزگمان میکرد که معنی ادب و دانش آنست که شخص بهر انجمن
و هر جا خرده گیر و عیبجو و متکلم باشد، بدتر آنکه اینکار را از نکته
سنجی و هوشیاری خویش مینداشت.

هیچوقت نشد که دانش و اطلاعی بر آنچه سخنرانی میکوید و یا
نویسنده بی نوشته است بیافزاید تا موضوعی که مورد گفتگو است بنقادی
بکمال رسد، اینجا دیگر «عقل را ره نیست سوی انتقاد» همان بزرگی خود
را در کوچک داشتن دیگران میدید و بس، همه جا در سخنرانیها اصراری
داشت که او پیش منبری بخواند و هیچ نمیدانست که معرف باید سر -
شناستر از معرف باشد، اگر وقتی بایراد کوچکی درباره شخص و یا
کتابی پی میبرد آنرا در باره او تعمیم میداد و بداد و فریاد هر جا می -
نشست بد میگفت و برای هر کس باصرار و با وضع خاص ادیب منشان
مسخره ها میکرد، اینرا هم از بزرگی و دانش خویش میدانست و یک
رام نامجویی و ناموری ...

وقتی بسبک گلستان چیز مینوشت همواره راه انتقاد را بردیگران
میبست، چنانکه در آخر کتابهای خود مینوشت: «اگر سهو و خطائی

دیده شود بدیده عفو و اغماض نگرند! و یا « انسان محل نسیانست » و یا « قارئین بچشم اغماض در او نگرند که العذر عند کرام الناس مقبول » و گاهی « اگر خطائی دیده شد منتهی گذاشته درست کنند ! بی آنکه بخواهد او را متذکر گردانند؛ ازینرو همیشه راه انتقاد را که در دانش و ادب وسیله بزرگ پیشرفت و راه کمالست بر دیگران میبست .

وقتی کتابی منتشر میکرد دوست و آشنا و هر که را میدید باصرار و گاهی بدادن يك جلد کتاب ایشان را وادار میکرد که در باره کتاب او تقریظها بنویسند و تعریفها کنند، و ناچار کسانی که عامیتر و کم دانش تر بودند باین در خواست او تن میدادند و باتقریظهایی ازینگونه، حقیقت و نقد کتاب را پنهان میکردند و مردم بسیار را در باره کتاب بگمراهی می- انداختند . هر آنگهیها که روزنامه ها میداد همیشه از طرف کتابفروش از نویسندگمی و قلم توانای خویش و زبان ساده و شیرین نثر و انشای بی نظیرش تعریفها میکرد، همچنین اگر پرویز کتابی مینوشت هر جا بجا میدانست با اظهار دوستی و دانش دل دوستان و آشنایان را بدست میآورد و این نه از راه حق شناسی باشد که پسندیده است بلکه کتاب خود را میدانی برای اینکار قرار داده بود، مثلاً در کتابی که هر مقاله آنرا بنام یکی از اشخاص و دانشمندان نوشته است میخواهد برساند که با همه ایشان دوست است، و دیگران او را از دوستانش بشناسند و هم منتهی بر آنها نهاده باشد و بگفته بی نانی قرض داده باشد که جای دیگر تلافی کنند.

- اگر وقتی میخواست انتقادی بکند دیگر چشم از هر خوبی و نیکی میپوشید و نمیکفت هر چیز بدو خوب دارد، طاوس پای زشت دارد، و یا مرده سگی دندان سپید؛ باید هر چیز را بجای خود ستود و یا انتقاد کرد مثلاً در باره کتابی میگوید: « تمام آن عاری از حقیقت و دور از

تحقیق و دانش است...» که اینجا اندکی از آنگونه گفتم... پرویز نمیداند که همه چیز را همگان دانند و عیبی نیست که او همه چیز نداند؛ پرویز همه جا بصورت انتقاد دوستی و دشمنی خود را نسبت بدوستان و دشمنان آشکار میکرد و برای خوشایند این و آن اینراه بر گزیده است.

پرویز نویسندگی را خیلی آسان گرفته بود، هر چیز مینوشت و هر جور میخواست چنان میکرد که شیوه قلم اوست و یارسم ادبا، ازین گذشته بی مغز و بی پایه در هر کار میخواست نقادی کند.

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد

مردمیکه بزبان پارسی مینویسند و میخوانند همه همزبان هستند اما باز هر علم و هر دانشی را زبان خاصیت، نویسندگان را روش نگارش مختلفست و خوانندگان همه یکجور نمیپسندند و هر کس سبک خاصیرا شایسته و خواهانست. نویسنده و گوینده کاردان در نوشته های خویش این چیزها را بکار میبرد، اگر کسی يك نامه اداری و یا کتاب علمی را بسبک گلستان و مقامات بنویسد هزاربهم از عهده این سبک بر- آید باز کار خوبی نکرده است و همگان بوی خواهند خندید، اینست که ما همه جا میکوشیم که نمونه های نثر را از هم جدا کنیم و پرویز بگوئیم که يك نثر ساده همگانی که باسانی بتوان با آن نوشت و خواند از هر- چیز لازمترست و پس از آن نثرهای دیگر، نگارش علمی و نگارش ادبی و مانند آن، همچنین نباید واژه های دور مانده و بر افتاده پارسی و تازی را بیجا بی آنکه خصوصیتی داشته باشد در يك نگارش ادبی همگانی بکار برد. هر واژه تازه را چنان باید بکاربرد که بدو بخواننده ناچور نیاید و اگر

ناشناس است کم کم باید خواننده را بآن آشنا کرد؛ نه یکباره. بیشتر لطف آثار نویسندگان و گویندگان و هم بزرگی ایشان از استادی در ترصیع و تلفیق واژه ها و سخنان آنهاست و گرنه اگر دقت کنیم مضمون‌هایی که آنها انتخاب کرده اند بیشتر در ادبیات پیش از آنها و یا زمان آنها بوده است و کمتر اهمیت ایشان بابتکارهای موضوعاتست چنانکه وقتی یکی از دانشمندان کاوش کرده و بسیاری از مضمونها و گفتارهای سعدی را بیرون کشیده بود که مضمون آنها بیشتر از گویندگان عرب بخصوص متنبی و اهرء القیس و یا گویندگان پیش مانند فردوسی و نظامی و دیگران گرفته شده است؛ پس نویسنده سخنسنج و گوینده سخنندان در اینکار بیشتر باید بکوشند و حسن انتخاب و تلفیق نشان بدهند، از قدیم در باره بهترین منشی و دبیر میگفتند کسیست که از برای هر کس در خور پایگاه او بتواند بنویسد، اما نه با آنهامه القاب و آب و تاب که بر بیچیدگی افزاید. اگر نثر ساده و نگارش همگانی درست و روانی پیدا کنیم این کار با یکی دو کلمه القاب جایز درست میشود، اما سخنمندی و نکته سنجی بسته بذوق و دانش است که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. چنانکه دیدم در برخی از آثار خود هر چند سطر فاصله، میگوید: «اینجاست که...» یا «چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار» و یا «چنین نماید...» و مانند آن.

بنگر که چه میگوید

پرویز همیشه باین و آن میگفت بنگر که چه میگویم، چه کار دارید که هستم و که میگوید:

«بنگر که چه میگوید، منگر که که میگوید» از نروست که ما هم بیشتر بعقاید و گفتارش یرداختیم تا بشخص او، از طرفی پرویز هم راست میگوید، مردم عادت کرده اند که شاعر و نویسنده یا دانشمندان را فوق بشر عادی بدانند اینست که همیشه اصراری دارند که اشخاص را بشناسند، از طرف دیگر شناسایی از نزدیک برای شهرت این دسته خوب نیست، زیرا همینقدر که مردم ببینند نویسنده و یا گوینده بی مثلاً ریخت مخصوصی دارد زود عقیده آنها از او بر میگردد، این فکر نزد ما بیشتر است، چنانکه اگر نویسنده بی در صحنه تأثیری که نوشته است شرکت کند آنرا دلیل کسر مقام او میدانیم، پرویز شکایت از کسی میکرد که باو عقیده داشت و از وقتی او را سوار دو چرخه دیده بود عقیده او از وی برگشته بود. تصدیق میکنیم اینها چیزهای گفتنی نیست، ولی منظور اینست که هر چیز پرویز را از نزدیک بشناسیم. همیشه حرف حساب و خوب را از هر کس باید شنید و پذیرفت «گر نوشته است نقش بردیوار» چنانکه این سخن را از پرویز باید پذیرفت و راستی کمتر کسی است که در میان ما چنین نباشد! از همین جهت همه جا میکوشیم که ببینیم پرویز چه میگوید.

گفتار پنجم

در

بیان دانش او

- ۱ - تحصیلات او ؛ ۲ - جهان بدیده شاعری او ؛ ۳ - فرهنگ و دانش او ؛ ۴ - خطا و خط پارسی ؛ ۵ - چگونه لغت وضع میکرد ، ۶ - فرهنگستان گنکور ؛ ۷ - حافظه و هوشمندی ؛ ۸ - ذوق و استدلال ؛ ۹ - هدف شاعر و نویسنده ؛ ۱۰ - میانه روی .

رویز چند سالی تحصیل میکرد و سر انجام نیمه کاره از آموزشگاه گریخت اما از این پیشامد بیشتر خشنودست زیرا آن را دلیل بزرگی برنبوغ خویش میدانند و میگویند دانشمندان بسیار مانند شیکسپیر و شیلر و بسیاری دیگر نیز از آموزشگاه فرار اختیار کرده اند؛ میگویند بزرگان و نابغه ها به تحصیل خشک و بیسود آموزشگاهی کمتر میتوانند ادامه دهند و در هنگام تحصیل کمتر دانشاموزان و دانشجویان خوبی بوده اند ، از سخنان پرویز است که « منحنی افکار بزرگان و نوابغ بیشتر از محور مختصات آموزشگاه گریزانست . »!

پرویز بیشتر بعلم تکوینی و اشراق و ذوق و منطق طبیعی عقیده داشت تا بعلم و دانش و استدلال ، پرویز از علوم صرف و نحو و بدیع و دیگر و دیگر از هر يك تنها کتابی خوانده بود و چند کلمه بی میدانست ، تا اینجا کتاب و تحصیل را کنار گذاشته بود و میخواست در ارشاد مردم بکوشد و فیض و استفاده ها نیز بایشان برساند ، با همین اندازه دانش و فرهنگ میگفت :



من آن بحرم که در ظرف آمدستم چه نقطه بر سر حرف آمدستم
 میگویند فرزند دانشمند نیمی دانشمندست، چون پدر پرویز
 دانشمند بود خود را نیمی دانشمند میشمرد و چون با این اعتراف بنادانی
 خود هم اقرار میکرد و « ندانستن نیز نصف دانستن است » خود را عالم
 و دانشمندی تمام عیار میدانست و اگر میگفت که بدانم همی که نادانم
 بقول آقای احمد خراسانی « میخواست ندانستن را هم برای دیگران
 نکذارد » و آنگاه این سخن را پس از گفتن سقراط و بوعلی سینا باز دلیلی
 بر کمال دانش خویش میدانست، با اینهمه پرویز پیوسته در انتظار درجه
 دکتری افتخاری دانشگاه بود و چشم براه داشت که دکتری او را بفرستند...
 وقتی برای دانش خویش میدانی مییافت میگفت: از خود سخن چگویم،
 گویم که من منم؟! ...

خلاصه آنچه مسلم است پرویز از نخوانده ملاهاست و دانش او
 از چند سخن مجلسی بیشتر نیست، درباره يك کاره و یا همه کاره و یا همه
 کاره بودن پرویز بسیار اندیشیده است « که دانش زانديشه گردد فزون »
 دیگر نمیداند « کاندیشه بسیار بیچاند کار »؛ با اینهمه میگوید که همه چیز
 میداند و همه جا میخواهد دانش نمائی بکند، بخوانده و نخوانده آگاهست،
 اینجاندانستن را ننگ میداند و هیچوقت نمیگوید که نمیدانم میگوید.
 بنزد خصمان گرفتار من نهان باشد زیان ندارد، نزدیک عاقلان پیدا است^۱
 گاهی کارهای شگفت آوری میکند، مثلاً جغرافیا و تاریخ و حساب
 و تاریخ طبیعی و انشاء و دیگر و دیگر، هر چیز بدستش میرسد و گمان
 میکند بازار فروشش بدنیست، و گاه نیز پیشهاد کتابفروشها، خواننده

و نخوانده، تألیف میکند و آشکار است که درین تألیفها چه خطاهایی
ازو سر میزند و بخوبی میرساند که او هیچ نمیداند،

با اینهمه اگر بیهنری خود اقرار میکرد خود را چنین تبرئه میکند که:

مارا هنری نه در جهانست ور هست هنر مرا همین بس

جهان بدیده شاعری او

گفتیم که پرویز يك كاره بودن و همه كاره بودن «ذیفن و ذوفنون»
هر دو را از شعر و اقسام آن میخواست، جهان بدیده او جز شعر چیزی
نمینمود، هست و نیست را از شعر میدانست. میگفت آفریده شده ایم که
شعر پدید آید و آمال تمدن و هر چیز شعر است، میگوید شعر سرمایه
رایگانست که ما را دارا و از همه چیز بینیاز میکند.

ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر باغ طربت ز سبزه آراسته گیر
یا:

ایدل اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری
میگوید شعر بانسان همه جا خانه و جایگاه میدهد:

«درویش هر کجا که در آید سرای اوست.»

یا: «هر جا که پانهد همه ملک خدای اوست.»

میگوید شعر طول عمر میدهد و عمر را دراز میکند:

«سال عمرت چه ده چه صد چه هزار» یا:

ایدل بکام خویش جهانرا تو دیده گیر سدسال همچو نوح درو آرمیده گیر

میگوید شعر راه کار و زندگی را نشان میدهد:

چون کارنه بر مراد ما خواهد بود اندیشه و جهد ما کجا دارد سود

میگوید شعر سیم و زربشخص میدهد:

«چو قانع شدی سیم و سنگت یکیست.»

و از ینگونه سخنان بسیار دارد و بسیار همدستانش باوی همدستانند. چون با کسان گفتگو میکرد، اگر حالش میپرسیدند شعری میخواند و چون عقیده‌یی ازو میخواستند شعری دیگر، و هرچه میخواست بگوید و پاسخ دهد همه بشعر بود، نثری که مینوشت همه شعر بود، تاریخ و جغرافیا هم که مینوشت هر چند سطر فاصله شعری میآورد. در نطق و خطابه تا میتوانست شعر و نظم میآورد، حالا یکی دوبیت بجا ولی هر چند کلمه فاصله دست و پای یک بیت و یا شعری را شکسته از میان حکایت و یا نظم بیرون کشیدن چه معنی دارد؟ دیگرانهم عادت کرده بودند که وقتی شعری در اثبات و نفی چیزی خواند دیگر قانع شوند، گوئی آن شعر از آسمان نازل شده است!

نکنی آنچه گوئی و نه شکفت کانچه گویند شاعران نکنند!
میگفت: هر دو عالم را بعالم ده که ما را شعر بس، پرویز بکاردانی دیگران هم بدیده تحقیر مینگریست و از عالم و صنعتگر و هر کس شعر میخواست و با آنها خرده میگرفت که چیزی نمیدانند! ... جز شعر چیزی نمیدانست و گوشش بچیز دیگر بدهکار نبود:

هر کس که جزین دهان گشادی نشنودی و پاسخش ندادی
چون پرویز شنیده بود که تا شاعر و نویسنده را عشق دلبری در سر نباشد و هوای معشوفی در دل نظم، و نثرش چنانکه باید شیرین نیفتد و شور عشق از سخنش تراود، هوای معشوقه و دلبر در سر داشت و گذشته از اشعار عشقی او از چگونگی داستانهای عشقی نیز این تشنگی او دیده میشود و این داستانها را وسیله‌یی برای جلب توجه خوانندگان به عشق

و عاشقی خود نیز قرار داده است!



ادبیات پارسی با خرمن سخنان و افکار بلند گویندگان بسیار سرچشمه گزانبها و رایگانیت که دلباختگان آن میتوانند از آن چشمه فیاض برایگان بهره مند و بر خوردار شوند، اما چون پرویز نباید این راه را بیراه و زیاده رفت. در تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ معجم، تاج المائر و در بیشتر تاریخهایی که در زمان مغول و از آن پس نوشته شده این زیاده روی ها دیده میشود؛ در صورتیکه این سبک برای گلستان و مانند آن چندان زیبایی ندارد، ولی برای کتاب تاریخ و یادیکر علوم این زیاده روی کار ناپسند و ناستوده است.

فرهنگ و دانش او

همیشه در تحصیلات مقدماتی با همدرسان خود میگفت بشعبه یا رشته ادبی میروم برای آنکه در هر انجمن بتوانم از هر در سخن گویم تا پیش همگان گرامی باشم و همه جا جا داشته باشم. میگفت کسی که با ادبیات سرو کار دارد خوش گفتار و ارجمندست، همین اندیشه در تقویت بیان خویش نیز بسیار میکوشید، اما نمیدانست که بیان تنها ادب دانی و سخن سنجی نیست و «بازار خود فروشی از آنسوی دیگرست» با اینکار بیش از آنچه پرویز میدانست بمعرض نمایش میگذاشت و آوازه سخن و گفتارش از دور بیشتر بلند بود تا از نزدیک و همیشه اندک کالای خود را هر جا و بهر کس عرضه میداشت، گاهی میزان دانش او برخی مردم خطا کار مشتبه میشد و چندی گروهی در کار او غافل میماندند. چنانکه با بکار بردن واژه های منطوق و فلسفه

و مانند آن مردم گمان میکردند که راستی بدانهمه دانش آگاهست و یا با بر زبان آوردن نام چند کتاب همه آنها را خوانده است و یا اگر خوانده است دانسته و فهمیده است! گاهی در آخر برخی کتابها فهرست بزرگی از کتابهای کونا کون و گاهی بزبانهای دیگر برای دانشمائی میآورد. مردم او را دانشمند و ادیب و محیط و متبحر میخواندند اما هیچکس نمیکفت که تبحر او در چیست و دانشش چگونه است!؟

میگوید دانش زبانست و علم بمیان، همه جا آثار نخوانده ملایی از گفته ها و نوشته هایش پیداست و تنها چند روزیست اگر کسی در باره او اشتباهی میکند و دانش و فرهنگش نمیداند؛ چنانکه در کتابی که برای راهنمایی مطالعه نوشته مثلا قانون و شفای شیخ هر دورا در ردیف الحاوی و کتابهای پزشکی آورده است و یا قانون را منطق و شفا را طب دانسته و میگوید مثلا فلان پزشک در زمان پیش با خواندن شفا و الحاوی دیگر کتابی نداشت بخواند، دیگر نمیداند که شفا در منطق است! گرچه بوعلی سینا هم اینجا بیهیسیلیگی کرده است، کتابی که در منطق است شفا نامیده و کتاب طب را قانون.

— اگر مثلا زبان فرانسه را بیش از زبان انگلیسی بلد بود همیشه میخواست زبان دویم را برخ این و آن بکشد، در پشت کتاب نیز فهرست کتابهای انگلیسی را مقدم بر فرانسه میداشت. خلاصه آنچه نمیدانست بیشتر جلو میانداخت و بیشتر میخواست برخ مردم بکشد که میداند.

خط او و خط پارسی

بروز هم مانند بسیاری از کهنه پرستها دچار خمود فکرست و خط نستعلیق (این خط را خط پارسی میگوئیم در برابر خط نسخ

که خط عربی گوئیم. عربهای سوریه و لبنان و مصر نیز آنرا خط فارسی گویند و بیشتر تابلو ها را بدان نویسند) را از مقدسات ملی میشمرد که در برابر هر ایرادی احساسات خوب را بران غلبه میدهد.

با این فکر باطل دیگر پرویز نمیخواهد بخود زحمتی بدهد و در اصلاح و تغییر خط پارسی نیتدیشد، بلکه یکسره این فکر را بیهوده میپندارد، بخصوص که گمان میکند تغییر خط بایران دوستی و مقدسات ملی ما آسیب میرساند!

وقتی یکی از آشنایان پرویز بیست و پنج قسم الفبا بزحمت بسیار درست کرده بود و بهمه جا نمونه بی از آن فرستاد، این الفبا ها بیشتر تغییر و تبدیلی در حروف لاتینی بود مثلاً «P» بجای «N» و سر ته بجای «L» یا حرفی را سر ته کرده دنباله آنرا کشیده است، خلاصه با اینگونه تغییرها بیست و پنج قسم الفبا درست کرده بود. که جز اتلاف وقت خود کار دیگر انجام نداده بود.

ناظم الدوله ملکم خطی برای پارسی پیشنهاد میکند که همین خط کنونی را حرف حرف مجزا نوشته و حرکات را با علایمی مانند زیر و زبر و بیش در آن وارد کرده و یا الف را بچهار صدا: کمی کشیده بطرف پائین صدای «ا» و بطرف بالا «آ» و مانند آن گرفته و گلستانی برای نمونه بآن نوشته: خط انتخابی او چند عیب دارد: نخست آنکه نقطه و علایم مجزا در آن هست و بلکه زیاد تر شده که از اشکالات خط است، تویم شباهت حروف همچنان هست، سوم این خط برای تحریر بسیار مشکل و غیر عملیست، بویژه از کثرت حرکات مجزای آن؛ اما حسنی که دارنده برائی کسی که این خط کنونی را میداند فرا گرفتنش آسانست.

یکی اظهار عقیده کرده بود که بجای زیر وزیر و پیش در خط باز از سه نقطه استفاده کنیم و واقعاً آنوقت دیگر خط ما جای تعریف دارد^۱ زیرا یکی از عیبهای بزرگ خط ما همین وجود نقطه در آنست.

پرویز باندازه بی بدخط بود که بیشتر در خواندن اشعار دچار اشکال میشد و خط خود را هم نمیتوانست بخواند؛ باینرو بیشتر با فشاری میکرد و باز بخط پارسی يك علاقه ملی داشت، گویند وقتی پرویز چیزی را غلط نوشته بود چون کسی باو گفت، پاسخ داده بوده: قلم آزاد است! چه منطق خوبی...

خط پارسی «نستعلیق» یکی از خطهای بسیار زیباست و شاید کمتر خطی مانند آن از مرحله خطی گذشته بهتر های زیبا نزدیک شده باشد، ازینرو خط پارسی شعبه بی از نقاشی و هنر های زیباست، پس از خط پهلوی که در نتیجه حمله عرب منسوخ شد خط ایران تبدیل بخط نسخ گشت و خط پارسی با يك رشته تحول و تغییر و دستکاریهای بسیار وضع امروزی بخود گرفته است. در همان خط نسخ هم ایرانیها دخل و تصرفی کردند که ناچار خط نسخ را بخط نسخ عربی و پارسی قسمت باید کرد؛ چنانکه در نمایشگاه کتابهای ایرانی در موزه ملی مصر کتابهاییکه بخط اخیر نوشته شده بنام خط نسخ فارسی معرفی میشود. خط پارسی امروز خطیست که کوچکترین چیز های آن از روی اسلوب خاص و قواعد رسم الخطیست و ازینرو نمونه و مظهر دیگری از ذوق شرقی و روح زیبا پسند ایرانیست.

پیش ازین موضوع باید دانست که خط برای چیست و منظور از آن کدامست؟ خط وسیله نگارش و کسب دانش است، درینصورت بهترین

خطها خطی است که آسانتر باشد، زودتر یاد گرفته شود و آسانتر خواننده شود و بهتر وسیله کسب دانش گردد.

اکنون با تعریفی که از خط کردیم اگر چنین خطی از زیبایی بهره یی داشته باشد دیگر چه بهتر و از خوبیهای آنست و گرنه هیچوقت شایسته نیست عمری صرف فرا گرفتن خطی شود که زیبا باشد؟ نواموز باید بزودی خط را یاد بگیرد و با خواندن و نوشتن آن تحصیل علم و دانش نماید؛ نه آنکه سالها بر سر فرا گرفتن خطی صرف عمر نماید، مثلاً سالها وقت صرف نماید که دایره «ه» و تعلیم «ه» و مانند آن را بیاموزد. از همین است که علاوه بر رسم الخط که برای خط نسخ و نستعلیق «بیشتر» مدتها وقت لازم دارد تعلیم خط در میان ما علمی شده است که برای درست نوشتن خط پارسی سالها باید وقت صرف آن کنیم و اگر کسی استعداد ذاتی نداشته باشد مانند شعر و موسیقی ممکنست پس از رنج فراوان باز هم نتواند خط پارسی را فرا گیرد!...

درینصورت اینگونه خطها وسیله خوبی برای کسب دانش و تحصیل نیست. خط پارسی با آنکه از نظر زیبایی و نقاشی پایگاهی بلند دارد دارای عیبهای بسیارست که برخی قابل اصلاح بنظر میرسد، ولی آنچه بنظر غیر قابل اصلاحست بس است که خط ما را از مفهوم و شرایط اساسی يك خط خوب خارج کند. در هر حال بهترست که هر چه زودتر خط قطعی پارسی انتخاب شود و جایز نیست بیش ازین وقت صرف آن گردد، زیرا این خود يك وسیله عقب ماندن از پیشرفت لازم و سریع علم و تمدن است.

اینک چند نکته در باره خط پارسی و لاتین:

برای درست خواندن مطلبی بخط پارسی پیش از خواندن باید

فهمید و مفهوم را دانست تا بتوانیم درست بخوانیم، در صورتیکه با خط لاتین ازومی بفهم پیش از خواندن نیست و فهم مطلب پس از خواندن آسانتر است. چندی پیش انجمن ایران جوان جزوه بی بنام « الفبای نو » منتشر کرد که در آن خط لاتین را بوضعی مخصوص برای زبان پارسی انتخاب کرده است، چنانکه گفته شد خطی که میخواهیم برای پارسی انتخاب کنیم از هر رو باید آسان و کامل باشد، الفبای نورا از لحاظ علایم و برخی حروف باز میتوان سهلتر کرد؛

اگر خط لاتین از طول بیشتر از خط پارسی جا میگیرد خط پارسی از عرض بیشتر جا میخواهد و اگر فرض کنیم برای اصلاح آن حرکات سه گانه نیز وارد خط پارسی شود شاید بیشتر هم جا لازم داشته باشد، از نیرو هیچیک از دو خط بردیگری برتری ندارد ولی خط پارسی ناقص است که حرکات در آن نیست؛

از چپ بر راست نوشتن موجب سرعت و راست نوشتن خط میشود ولی روح شرقی که در شعر و موسیقی و همه جا ذوق را بسرعت غلبه داده است این موضوع مهم را که امروز در راه کسب علم و فرهنگ هست زیر پا گذاشته است؛

چرا میگویند خط پارسی را روی زانو بگذارید بنویسید و چرا دست چپ زیر صفحه باید باشد؟ برای همیشه نوشتن از راست بچپ چون دست راست و قلم روی نوشته را میگیرد و سایه میاندازد استقامت خط از دست میرود و کج نوشته میشود و نویسنده نمیتواند راستای خط و تناسب کلمات را بهنگام نوشتن در نظر بگیرد و آنچه میخواهد بنویسد با آنچه نوشته است بسنجد، اینست که باید صفحه را روی زانو گذاشت و

دست چپ زیر گوشه کاغذ را بر گرداند. از چپ بر راست نوشتن برای آن بهترست که کلمه بی را که مینویسیم میتوانیم با کلمه بی که میخواهیم بنویسیم هر دو را با یک نظر بینیم و با یکدیگر بسنجیم. وقتی نویسنده شرقی و پارسی میخواهد آنچه نوشته است بخواند و بقیه آن را بنویسد و یا بقیاس آنچه نوشته است فکر کند ناچارست که قلم را از روی کاغذ بردارد تا یکی دو سطر آخر را بتواند بخواند ولی از چپ نوشتن این زحمت را هم ندارد، درینصورت علاوه بر سرعت از هر دو از چپ بر راست نوشتن بهترست؛

برای ما خط لاتین حسن دیگری که دارد آنست که میتوان خط را چنان کامل انتخاب کرد که بهترین خط دنیا باشد و دیگر عیب خط انگلیسی و فرانسه و غیره را نداشته باشد که گاهی چیزی را که مینویسیم چیز دیگر بخوانیم؛

با خط پارسی بسیاری از مردم میتوانند بخوانند ولی نمیتوانند بنویسند اینرا هم یکی از دشواریهای خط پارسی باید شمرد. خط پارسی برای خارجیها مانند خط انگلیسی تطبیق نوشته با تلفظ بسیار دشوارست و تا کسی کلمه بی را نداند و نشنیده باشد نمیتواند پیش خود آنرا درست بخواند، این اشکال در باره پارسی زبانهاییکه واژه بی را تازه میبینند نیز هست که ممکنست هر حرف آنرا با زیر یا زیر و یا با پیش بخوانند؛

عیب بزرگ و اساسی تر خط پارسی حروف شبیه هم است که تنها با یک یا دو نقطه پائین و بالا حرفی بحر فی تبدیل میشود «ب» «پ» «ت» «ث» و «ج» «چ» «ح» «خ» و «د» «ذ» «دو» و «ر» «ز» «ژ» «و» «س» «ش» و مانند آن همه

ساختمان یکشکل دار که تنها با یکی دو نقطه حرفی بحر فی دیگر تبدیل میشود، این وضع برای نوشتن و حروفچینی و غیره خط پارسی را قابل اشتباه کرده است و از لحاظ تغییر معنا که ممکنست «برو» «رو» «بشود» «نشود» «میشود» «نمیشود» بشود خط پارسی را بی اعتبار کرده است چنانکه برای نوشتن پیمان نامه ها و نامه های رسمی قابل اعتماد نیست. با مرکز و نقطه میتوان از فاصله های کم حروف اشتفاده کزد و در خط تغییر معنا داد. استعمال «سیاق» که علم خاصی است برای رفع همین عدم اعتماد است که ممکنست با یک نقطه در نوشته و یا یک دندان در اعداد «۳،۳،۲،۱» که همه قابل تبدیل و تحریف است در نوشته بی تقلب شود، در کتابهای لغت برای رفع این اشتباه مثلامی نویسند «بای ابجد» زیرا اگر داخل پراوتر هم «ب» بنویسند ممکنست هم «با» و هم «ب» را «ت» بنویسند وای در مورد ابجد دیگر این اشتباه کمتر میشود، اینهم یکوسیله اتلاف وقتست؛

با خط پارسی نمیتوان حروف چاپ درست کرد چنانکه پیش ازین عیب آنرا گنیمیم بعلاوه بواسطه اتصال حروف نسخ که هر حرف «اول و وسط و آخر» دارد تعداد حروف لازم برای حروفچینی زیادست و برای یاد گرفتن هم ایجاد اشکال میکند. وانگهی بواسطه آنکه نباید حروف بهم بچسبند بزودی پس از کمی استعمال حروف کهنه میشود و یا چون لبه های نازک دارد میشکند، مانند سرکش کاف و گاف و دم میم و مانند آن. گرچه حروف سریبی برای خط پارسی چندی پیش در آلمان تهیه شده است و نمونه بی هم از آن چاپ کرده اند با اینهمه بسیار حروف چاپی آن دشوار و غیر عملی است، از طرف دیگر اگر تغییر خطی

بدهیم نباید تصور کرد که اینکار خلاف ملیت و میهن دوستیست، با اینهمه اگر از لحاظ حرکات سه گانه خط پارسی تکمیل شود میتوان گفت خط نسخ «خط قرآنی یا عربی» خط کتابی و چاپی باشد، میبینم که اروپائیها برای کتابهای خود خط تحریری را بکار نمیبرند و حروف جدا و کتابی مخصوص دارند. حروف کج «ایتالی» را برای جمله های مخصوص بکار میبرند، در پارسی هم ما حروف ۱۲ سیاه را برای اینکار بکار میبریم، باهمه اینها تا خط تغییر نکرده چه عیب دارد:

خط شکسته: خط تحریری و کوچک پارسی باشد،

خط نسخ: خط کتابی و چاپی،

خط نستعلیق: خط بزرگ و زینتی برای سرنامه ها و فصلها و یا

تابلوها و چاپ سنگی و غیره،

حروف سیاه: بجای خط کج - خطی که در میان خط متن کتاب

جلب نظر کند.

این کار را پیشروان خط پارسی نیز تا اندازه یی رعایت کرده اند، مثلاً پیدایش خط شکسته برای آسانی تحریر و همین کارست. یکی دو حسن اینکار آنست که آثار باستانی ما بخط اصلی حفظ خواهد شد، بخطی مینویسیم و میخوانیم که در آن بزرگان خط بسیار داشته ایم و نیابکان ما در آن کار کرده اند و کتابهای گرانهای خود را بدان نوشته اند. زحمت دیگر تغییر خط سرمایه بزرگ نیست که صرف کتابهای بسیار میشود که بیش از یک چاپ لازم نبوده است؛ آنوقت یا باید این کتاب هارا چاپ نکرد یا چاپ کرد و متضرر شد.

ولی همه این کارها برای یکدفعه است، و بعد سرعت و آسانی

خط این معاiber را جبران میکند.

نقطه گزاری نیز باید در خط پارسی معمول شود که برخی ها مدتیست باینکار شروع کرده اند زیرا کمک بزرگی بدرك معنا و آسانی خط برای خواننده است.

چگونه لغت وضع میگردد

از آنجا که پرویز هر جا ذوق و قریحه خود را بکار میانداخت درینجا هم بیکار نشست و پس از روش پارسی سره کتم کتم باینکار پرداخت. در نوشته ها و آثار خویش گاهی واژه هایی بکار میبرد که نمونه کامل بیندوئی و غلط گاری از آن پیدا بود، مثلاً بجای طلاق برهایی یا بجای خیاط: دوزندگی، دوزشگاه، لباس دوزی، دوزشگاه، جامه بخانه، پوشاک خانه و درزیخانه در صورتی که يك فرزی بجای آن داشته ایم. وقتی میگفت سر آغاز غلط است، گذشته از آنکه پیشینیان بکار برده اند در برابر سر انجام واژه بسیار خوب و درست است. وقتی میگفت بیعتایش غلط است و معنا هایی برای اشتقاق آن از «پیدا آیش» دوست کرده بود که این دیگر غلط دو غلط بود، میگوئیم بر فرض که این واژه با دستور و قیاس وفق ندهد آیا شایسته است این واژه خوب را از دست بدهیم، پس استثنا برای چیست؟ دستور و قانون زبان بیرو سمعاع و این استثنائات که بعضی زبان فرانسه که دو هموار یکی دو زبان بزود دنیا است گاهی قانونهایی مثلاً در دستور آن زبان میبینیم که استثنا های آن بیشتر از موارد استعمال قانون است. فرزانهای دیگر نیز استثنا است، درینصورت چه معنی دارد که «رو نویسی» را «رو نوشت»

بگوئیم یا را حتمه نشست «ته نشین». پرویز میگفت «رونویس» اسم فاعل
 مرخم است و در غیر مورد خود بجای اسم مفعول مرخم بکار رفته با آنچه گفتم
 «رونویس» بیشتر بنوعی میسازد و استثنائی بهتر از قیاس است «ته این جهت
 استثنا باشد بلکه: «ساز» راهرو، سبز بکار، «دستباف»، رختکن، کفشکن
 و مانند آن بسیار استعمال شده و واژه های خوب است در صورت
 غلط است اگر بگوئیم: «ساخت»، «رفت»، «سبز بکاشت»، «دستبافت»، «کش
 بافت»، «ته نشست»، «رو نوشت»، گرچه بقیاس درست باشد. رختکن و کفشکن
 را هیچوقت رخت کننده و کفش کننده نمیدانیم در صورت «رونویس»
 «رونویسنده» و «ته نشین»، «ته نشیننده» نیست. گذشته از آنکه در
 پارسی این استثناها درستست که اسم فاعل مرخم بجای اسم مفعول مرخم بکار
 رود، در زبان تازی هم هر دو صورت بکار رفته چنانکه در قرآن
 «ماء دافق» بجای «ماء مدفوق» و برعکس «حجاباً مستورا» بجای «حجاباً
 ساترا» بکار رفته. در هر حال اینگونه استثناها درستست و از هر دو فوق
 دستور و قانون باید شناخته شود و از اینگونه کارها پرویز بسیار دارد که
 رشته سخن ما را از هم میگذرد.

فرهنگستان گنگور

وقتی فرهنگستان فرانسه هر زمستان لونی چهاردهم و «ریشلیو»
 پدید آمد عده بی لزی اعیان و اشراف و چند تن از دانشمندان بکارمندی
 پیوسته آن انتخاب شدند و در ضمن چندین از دانشمندان که خود آنها بود دیگران
 انتظار داشتند آنها هم بکارمندی برگزیده شوند. برخلاف انتظار افتاد
 نشدند. چندی بعد بر لوزان «گنگور» که در ضمن لیب دوست بودند
 بهر حال به خود فرهنگستانی بر با گردید و لوقایی برای این اختصاص دادند

که هنوز در فرانسه دایرست و خدمات بسیار بفرهنگ آن کشور
نموده است، شرط کارمندی این فرهنگستان یکی آنست که از کارمندان
فرهنگستان فرانسه نباشند و دیگر همیشه ده تن از شایسته ترین دانشمندان
و ادبا انتخاب شوند که شایستگی کارمندی فرهنگستان فرانسه را دارند
و آنجا کارمند نیستند

حافظه و هو شمندی

بیشتر مردم از کمی حافظه مینالند، ولی کسی دیده نشده که
از کمی عقل شکوه کند. پرویز هم از حافظه خود شکایتها داشت، از نیرو
بیشتر از زندگانی ادبی خویش نومید و آزرده خاطر بود که لوک فیلسوف
انگلیسی گفته: «کسیکه حافظه اش در فرصتها و مواقع لازم یاریش
نکند هر چند مقام و منزلت علمی بلندی داشته باشد بنزد من کودن
و نادانی بیش نیست.» این سخنانست که پرویز را بکارش نومید و دلسرد
میداشت، نمیدانست که بهترین و قویترین حافظه ها یکشاهی بدرد
نبوغ علم و ادب نمیخورد. حافظه قوی و توانا در زندگی خوبست و بکار
میآید اما آنچه بسر مایه علم و ادب میافزاید حافظه نیست، بلکه هو شمندیست.
دانشهای ماتابدین پایه و اندازه همه در گرو هوش و ذوق سرشار و خداداد
بزرگان و دانشمندانست و کمتر مرهون حافظه های قوی و تواناست.
گو آنکه پرویز فرهنگ بزرگ زبانی را تمامی از برداشته باشد
و بگیرم که هزاران شعر و هزاران نام و مانند آن محفوظ دارد. اینها
همه خوبست و بکارش میآید، اما بخرمن و کلای دانش از بیکار جزیک
تقموس و کتاب محفوظ، بلکه ناپایدار که هرگز جاودان نمیحاند، نیفزوده
مانست! و چنین کس باز خوشه چین خرمن دیگرانست؛ در صورت

هوش و زیرکی بعلم و دانش و نبوغ و ابتکار کمک میکنند نه حافظه؛
 پرویز بجای آنکه اینهمه از حافظه خود مینالد بهترست در تقویت هوش
 و هوشمندی خویش بکوشد تا از نیراه بهتر بتواند بعلم و دانش خدمت کند.

ذوق و استدلال

ادبیات زاده ذوق و قریحه است و بیشتر ساخته‌اندو. علمی است
 که با ذوق پدید آید و خداوندان ذوق آنرا میپسندند. اینست که
 مثلا اگر کسی ایرادها بگیرد و ادبیات و نظم و نثر را بیهوده و زائد
 بداند او را باید بیذوق خواند و ازین سرمایه بی بهره دانست، پس
 نویسنده و گوینده هم باید با ذوق و خوش قریحه باشد تا سخنش مردمرا
 پسند آید. کسیکه حافظه فراموشکار و ناتوانی داشته باشد میتواند در
 تحصیل علم و دانش از کتابها و دیگران یاری جوید، تنها کمی کارش
 مشکل است؛ چگونه کسیکه ذوق و قریحه بی ندارد میتواند چیزی
 بگوید یا بنویسد که پسند واقع گردد، با حافظه توانا هیچوقت سخن
 دلپذیر نمیشود و آثاری که بوی تکلیف و بیذوقی دهد زود نابود میشود
 و از میان خواهد رفت. آنقدر که راستی و درستی مسائل ادبی را ذوق
 سلیم و قریحه بی توانا پیدامیکنند استدلال و استقراء و قیاس نمیتواند بیابد
 و در اینکار ناتوانست، پرویز انتظار داشت مسائل ادبی هم استدلالی باشد،
 بقضیه صورت اول بر گردد و ببديهیات برسد، تعجیبی ندارد «حدیث پخته
 چسان خیزد از قریحه خام؟!». اگر میگفتی شعری خوب نیست
 یا لغتی بدوق نمیسازد، شاید باز منتظر دلیل و استدلال بود. گفتم
 ادبیات کار ذوقست و کمتر سرو کار با استدلال دارد و انگاه میتوان
 گفت راه استدلال و برهان آن مانند ریاضیات نیست و راه دیگر دارد،

مثلاً ذوق از ما نمیپذیرد «دله انگیز» استعمال کنیم زیرا دل اسم ذاتست و نمیتواند با انگیز ترکیب شود و معمولاً کلمه «انگیز» با اسم معناتر کیب میشود، چون نشاط انگیز، حیرت انگیز، شور انگیز، غم انگیز و یا «طالب علمان»^۱ از ما ذوق نمیپذیرد و این کلمه مرکب مزجی نیست. «طالب علمان» در جمع «طالب علم» بر خلاف ذوق و قاعده است زیرا از مرکب اضافی که ترکیبی است از جزو اول «مضاف» و جزو دوم «مضاف الیه» ادات جمع با آخر جزء اول افزوده میشود باید گفت: طالب علم، صاحب مغازه و سالک طریق در جمع آنها ذوق از ما نمیپذیرد بگوئیم صاحب مغازگان، سالک طریقان و طالب علمان؛ اتفاقاً در عربی هم همیشه ادات جمع با آخر مضاف افزوده میشود چنانکه در جمع قائد الجیش میگویند «قادة الجیش»، در جمع طالب علم «طلبة العلم» گفته میشود، آری اگر ترکیب اضافی بقدری شاع شده باشد که بکثرت استعمال در حکم يك کلمه باشد و ترکیب اضافی در حکم ترکیب مزجی شود در پارسی ادات جمع را با آخر جزو دوم میافزایند مانند صاحب منصبان، صاحبان، سر لشکران، صاحب نظران در جمع صاحب منصب، صاحبان، سر لشکر و صاحب نظر، چنانکه شاید در عربی هم در این موارد مجموع کلمه جمع بسته میشود و ترکیب اضافی بمنزله ترکیب مزجی و در حکم يك کلمه گرفته میشود مانند: در اشقه، عباشمه، عبادله، جادله در جمع دار الشفاء عبد شمس، عبدالله و چند الله - در پارسی علامت اینست که ترکیب اضافی بکثرت استعمال در حکم ترکیب مزجی و يك کلمه شده باشد و چیزی است یکی آنکه کسره اضافه بکثرت استعمال در مفرده میافتد مانند

صاحب‌دیل، صاحب‌نظر و دیگر در صورتیکه حرف آخر مضاف از حروف منفصل نباشد هر دو کلمه در نوشتن بهم پیوسته میشود و سر هم نویسند مانند صاحب‌دیل، صاحب‌نظر، بنا برین صاحب نظر و صاحب دل از نظر املا باین شکل جدا غلط است. اکنون طالب علمان مفردش طالب علم ترکیبی است اضافی که هنوز یا استعمال نمیشود و یا بآن کثرت نرسیده که در حکم ترکیب مزجی و یک کلمه باشد، بهمین جهت است که کسر اضافه آن نیفتاده است و بهم پیوسته نمیشود «طالب‌علم بچشم آشنا نیست» و فرض آنکه در شعر یا نثر قدیم «طالب علمان» استعمال شده باشد مجوز استعمال امروز نیست زیرا شاید در قدیم مفرد آن «طالب علم» نیز بی کسر اضافه استعمال میشده.

و نگاه دانشجویان و دانشاموزان چه عیب دارد که چنان بگوئیم؛ مثلاً بجای پی در پی و یکان یکان، بیابایی و یکایک بیشتر بذوق میسازد و یا اگر بذوق باشد «نخست» نمیتواند جای «اول» را بگیرد و یا سترک و آخشیچ و کنکاشستان اگر پارسی باشد، و مانند آن واژه‌های خوبی نیست و یا «دانشمندان ژرف بین»، «نشاختن» کمتر بذوق میسازد، بویژه «نشاختن» در شعر زیر که پرویز در هزاره فردوسی گفته:

یکی تیشه زان‌دیشه خویش ساخت سخن را ز چه بردو بر مه نشاخت
راستی چه مضمون قابل توجهیست، گذشته از نشاختن که بذوق
نمیسازد شاعر میخواهد بگوید فردوسی سخن را از چاه بماء برد، برای
اینکار آیا «دلو» لازمست یا تیشه؟! تیشه اگر برای کندن زمین باشد
شاعر میخواهد بگوید سخن را از چاه در آورد و بماء برد، نه چاهی کند.
اگر بگوئیم یکی «دلو زان‌دیشه خویش ساخت» باز هم بذوق نمیسازد!

و یا اگر اصراری در لغت تیشه داشته باشد باید گفت با تیشه زمین را کند؛ سخن را از خاک در آورد و از چاه بماه برد! گمان میکنم ذوق سلیم زود تر از بدیهیات اینگونه چیزها را پیدا میکند و حالا هر چه پیروز بگوئی مگر میپذیرد، همین دلیل بزرگی بر بیذوقی اوست، شاید اگر میدانست اینهمه ادبیات با ذوق بستگی دارد از همان آغاز کار در جهان ادبیات وارد نمیشد که کارش باینجا بکشد.

همه جا در نظم و نثر باید رعایت ذوق را کرد. هر چه ذوق درست میپسندد در مفردات و ترکیبات نظم و نثر درست آنست و هر چه نمیپسندد نادرستست.



آقای کسروی عقیده دارند که وقتی «بیشتر» داریم چرا «بستر» استعمال نکنیم البته درست این عقیده ایشان با ذوق هم میسازد اما اگر کسی گفت سپس داریم سپس هم داشته باشیم بی تامل آنرا مخالف ذوق باید دانست، گر چه بذوق من «سپس» هم خوب و آژه بی نیست و پس از سالیان دراز ساییده و صیقلی شده تا بشکل «پس» درآمده است.

هدف شاعر و نویسنده

هیچگاه پیروز در نوشته‌ها و سخنان خویش هدف و منظور را پیروی نمیکرد، هر وقت بهر جا باقتضای بهره و سود خویش شعری می‌ساخت و چیزی مینوشت، مدحی میگفت و ستایشی میکرد، بدرست و نا-درست سخنان خویش و جاو بیجا کمتر توجه داشت. در تأثیر تربیت و قناعت و کار و جبر و میخوارگی و دنیا داری، وصف عیش و بی‌ثباتی دنیا و دیگر و دیگر همه جا چنین بود. افکار و آثارش هدف خاصی را

بیروی نمیکرد؛ گاهی نویسنده وقتی گوینده بی هدف افکار و آثارش بیهدفیست، مانند خیام و آنا تول فرانس، ایکاش پرویز اینجور بود، گاهی فیلسوف و عارف میشود و از دیده آنها مینگرد، زمانی درویش و قلندر و فقیر و قانع؛ وقتی صدر نشین و زمانی خاک نشین، چون ناملایمی بدو رو میکند بچرخ و فلک بد میگوید و همه چیز هستی و آفرینش را بیاد ناسزا و انتقاد میگیرد و زمانی همه چیز را ندیده می - گرفت و بهستی پشت پامیزد و در بی کشف حقیقت و کرامتی سر از زانوی تعبد بر نمیگرفت و جواب کس نمیگفت.

شخصی را مستاید و باسماں میبرد و بزادش پشت دو تایی فلک را راست میکند و دگر وقت همورا بد کهر و ناپاک میخواند.

خوش بینی و بدبینی او معلوم نبود، از خلال خوش بینی او حقیقتی دیده نمیشد. گمان میکرد خوش بینی خوب و بد را خوب و خوش دیدنست از بد و خوب نظر ستایش داشتن! مشرب و فلسفه اش راه و روش درست و ثابتی نداشت، با اینهمه بیشتر واعظانه صحبت میکرد و مضمون سخن و نوشته اش خطابی و پند و اندرزی بود، واعظی بی عمل بود و ناصح فسونگار، وقتی میخواست دیگر باهدف و منظور بنویسد و سخن گوید در نوشته های خویش نمیتوانست «هدف»، و واژه «کمال مطلوب» و مانند آن بکار میبرد.

اما نویسنده باید در هر سبک و هر رشته و بلکه هر سطر همیشه هدفی داشته باشد و علاوه بر آن در هر نگارش اسلوبی خاص آن روش بکار برد.

میانہ روی

هیچگاه پرویز در هیچ کار میانہ روی نیست، همیشه تندرو و زیانکار است.

یا افراطی و یا تفریطیست، دامستان مانیز بیشتر از عقاید و کارهای افراطی و تفریطی او ناشی میشود؛ با آنکه اینکار در دسرهای بسیار برای او پدید آورده است با اینهمه نمیدانم چرا هیچوقت میانه روی نیست؛ از افراط دست بر میدارد بتفریط میرود و از تفریط بافراط؛ زمانی پاریسی را بسبک مقامات مینویسد و وقتی بخطای خود پی میبرد چنان سره نویس میشود که برای واژه های بسیار که پاریسی ندارد در کتاب خود هنگام نگارش لغت وضع میکند^۱؛ اینکاش ذوق و قریحه سرشاری داشت که از عهده اینکار بر- میآید اما با اینکارها زحمت اصلاح کنندگان زبان و نگارش را بیشتر مینماید، چه اصراریست که بجای فعل معین «کردن»: نمودن، ساختن، گرداندن بکار بریم و هر جا در نوشته ها قافیه را بر خود تنگ کنیم و بقلط بیفتیم، گاهی با همین فکر از استعمال يك زمان تنها امتناع دارد که محتمل در حکایتی تمام زمانها ماضی «گذشته» باشد برای آنکه تکرار نشود و گفتیم که اینکار چگونگی غلط است و از کجا در ذهن ما باقی مانده است «نظم قافیه».

اگر تفریط مینویسد از پدر و کسان و خاندان نویسنده و ناشر و غیره گرفته بمبالغه ستایش میکند تا از هر که خواهرش و منظوری دارد، آشکارست که اینکار حقیقت را آلوده مینماید. اگر انتقادی مینویسد باندازه بی بد گوئی و عیبجویی میکند که باز حقیقت را پوشیده میدارد. پرویز تازه آموخته بود که برای ایمنی از گزند معاصران بسا اینهمه خرابکاریها بهتر از همه آنست که کاری بکار نویسندگان و گویندگان همعصر خویش نداشته باشد و بلکه هر جا هم میدانی پیدا میکند از آنها تعریفها و تقریظها بنویسد تا آنها هم درباره او چنان باشند!

گاهی در برابر افراطیها تفریط بد نیست، بدتر از همه آنکه

پرویز همه جا تندروست و هیچوقت میانه رو نیست.

گفتار ششم

در

بیان و فتار او

۱ - ریخت او ؛ ۲ - شهرت و آوازه ؛ ۳ - پیشه و آرمان او ؛
۴ - نمو فکری ؛ ۵ - نشر آثار او ؛ ۶ - استادی و دانشجویی .

رویز اندامی نارسا داشت و بد بختی خود را بیشتر از
اینراه میدانست ! و همواره ازین وضع آزرده خاطر بود .
این ناسازگاری طبیعت را بیشتر سد راه و مانع پیشرفت
کار خود میپنداشت ، میگفت : « از همینست که بیشتر کار



های من بنظر زشت و نادرست میآید . » با اینهمه پیش کسانیکه او را
از دور میشناختند آبروی بیشتری داشت ، ازینرو پرویز میکوشید که
کمتر مردم او را بشناسند و در واقع میتوان گفت شناسائی این -
گونه مردم هر چه بیشتر باشد از ارج و مقام ایشان پیش همگان خواهد
کاست . اینجا دیگر پرویز بیگناهیست ، چه میتوان کرد ، میگفت با طبیعت
که نمیتوان جنگید :

با اختیار نخواهد کسی که زشت شود چونیک در نگری زشت را گناهی نیست
پرویز ازین گستاخیاها بستوه آمده بود و ازینرو برای پیش
بردن عقاید و افکار خویش با آنها تندی میکرد ، آنها نیز بروی چیره
میشدند و اگر برویش نمیخندیدند کار های او را بخنده میگریختند . و
اگر پرویز با آنها جلودان خویش دلخوش نبود ازین تحقیرها مدتها پیش
خود کشی کرده بود .

پرویز که در خدمت‌های ادبی خود از همگان انتظار ستایش و احترام داشت این تحقیرها بیشتر برایش توهین آمیز بود.

همیشه با تاسف بسیار این گفته اسمایلز را ب مردم میگفت: «اینگونه مردم با اندازه‌بی بد بخت و بیچاره هستند که از شناسایی و عزیز داشتن بزرگان و کارهای خوب آنها سرباز میزند!» و باز بگفته‌همو: «... بزرگترین دلجوئی مردم آنست که مردان بزرگ و خوش اخلاق دارای عیب و نقص باشند» ...

شهرت و آوازه

داستان آزمندی پرویز با آوازه و شهرت گفتنی و شنیدنی است، همچنین دیگر کسانی را ممکنست مفید و سودمند باشد، پرویز بیش از هر چیز دلباخته آوازه و شهرتست و از هر کار که میکند تنها همین منظور دارد، و اگر نه، نه برای نظم است و نه نشر، نه برای زبان پارسی و نه ادبیات آن بلکه اینها همه را وسایلی برای نامجوئی و شهرت خویش میدانند! رنج و آزاری که از نا بخردان باو میرسد و اینهمه جور و ستم روزگار را در برابر این نیت مقدس و آوازه و شهرت نیست که بهیچ نمیشمرد درین راه از هیچ چیز روگردان نیست و از هیچ کوششی فرو گذار نمیکند که نظامی گفته است:

از هر چه طلب کنی شب و روز
بیش از همه نیکنامی اندوز
همچنین میگفت:

بنام نکو کشته کردم رواست مرا نام باید که تن مرا گراست
پرویز نیکبختی و سعادت را هم از نام و شهرت میخواست که شیلر
گوید: «نیکی شهرت و نام بزرگترین سعادت‌هاست.» اگر زندگی

میکرد و هر کار میکرد تنها برای همین بود، برای شهرت؛ ایکاش برای نیکنامی بود همچنانکه نظامی گفتست.

داستان شهرت خواهی پرویز بیش از آنست که درین نامه بگنجد؛ زحمتهای و سختیهای که در راه شهرت کشیده است خود داستان دیگریست، با اینهمه نومید نیست و خشنود است که سنائی گفت:

کار چون راست بود مرد کجا گیرد نام از چنین حادثه‌ها مردان کردند سمر ازینرو هیچگاه ازین سختیها از شهرت خواهی خویش نمیکاهد که: «آب چشمه حیوان درون تاریکیست.»

یکی از راههای شهرت خواهی پرویز آن بود که بزرگی نام خویش را در کوچکی نام و جاه دیگران میدانست و هیچکس را بهیچ نمیشمرد این بود که همیشه در میان توده مردود و درمانده بود، همچنین از بس دلداده آوازه و بزرگی نام خود بود هر چه از دیگران آموخته است و میاموخت بنام خویش مینوشت و میگفت: دزدی ادبی با این منظور عالی! او دیگر کار بی اهمیتی بنظر میرسید، چنانکه وقتی در یک سخنرانی خود که از یک اثر من استفاده کرده بود گذشته از آنکه نامی از آن نبرده عیناً با جزئی خرابکاری و دستکاری مطلبی را گرفته و بنام خویش نقل کرده بود.

پشت جلد کتابها نام او از نام کتاب گاهی درشت تر است و یابسیک اروپائیان نام خود را بالاتر مینوشت و یا اگر کتابی ترجمه میکرد نام خود را از نام مؤلف بالاتر و درشت تر مینگاشت. همچنین اصراری داشت نام خویش را در شعرهای خود وارد کند، پشت کتابهای خویش همیشه آثار پیش خود را میسنود و میگفت که چگونه کتاب پیش او و یا جلد اول

آن از طرف انجمنهای علمی و ادبی جهان مورد ستایش و تقدیر نامه ها قرار گرفته^۱.

- پشت کتابهای خود ضمن آثار دیگر مؤلف یا مترجم مینوشت: «بهترین مترجمی که تا کنون توانسته است بیشتر رمانهای امیشل زوا کورا ترجمه نماید این مترجم است و بهترین معرف این مترجم است^۲» و یا مینوشت «جوان با ذوق و خوش قریحه . . .»

- در آگهیهای کتابهای خویش که از طرف کتابفروشان تنظیم میکرد از نویسندگی و استادی و دانشمندی و فضل خود سخن میراند و بیشتر خویش را استاد محترم و نویسنده شهیر میخواند.

- پشت جلد و یا در اول و آخر کتابهای خود عکسش را چاپ میکرد؛ بخصوص باحرکات نویسندگی که مثلاً دستی بچانه و بایشانی بلندی داشته باشد و درینگونه عکسها اصراری داشت که پیشانی او بلند نماید.

- کتابهایی که میخرید و یا از این و از آن میگرفت و یا یکبار کتابی بدستش میافتاد مهربی پشت کتاب میزد که کتاب بدست هر کس میافتد بداند وقتی از پرویز بوده است، دیگر نمیدانست که کتاب و کتابخانه خیلی دارند و با اندازه دیگران که ندارند چیزی نمیدانند، اگر این جور بود حرفچینها و کتابفروشها از همه مردم با سواد تر بودند که هر کتابی را خوانده اند و در کتابفروشی خود دارند!

وقتی پرویز درس میخواند پشت کتابهای دانشآموزان و جزوه های آنها نیز یادگارها و اثرهایی مینوشت و بر جا میگذاشت.

روزگاری پیش ازین پشت جلد کتابهای خطی تعرفها میکرد و پلغام خویش را بدرو دیوار باذغال و کچ مینوشت؛ بدرو دیوار مدرسه

۱ - داستان شیخ الملوک ۲ - پشت جلد عشق و نیرو «جله اول»

و مسجد و یا روی درختهای چنار و غیره نام خویش ثبت میکرد و یادگارها نوشته و برجا گذاشته است. روز کاری پیش بدوستان و کسانی می-گفت که از القاب و عنوانهای بسیار برای نام او هیچ کوتاهی نکنند ~~که~~ این خود داستان دیگر است.

پیشه و آومان او

همیشه القابی که در مطبوعات برای پرویز مینوشتند و بکار می بردند میخواست باقتضای کار و پیشه او باشد نه دانش و معلوماتش؛ پرویز از ینکار چندان خوشدل نبود زیرا هرگز نمیتوانست از ینراه بیای دیگران برسد و برای رفع این عیب همواره میکوشید که بنایه بالائری برسد تا القاب مطبوعاتی نیز بیشتر شود و تقریظها بیشتر بر کتابهایش نویسند؛ پرویز همه جا تند رو و زیانکار است، شهرت و نامی بیش از پایه و مقام خویش میخواست و اما این پشتکار او ستودنیست و اگر بجای تحصیل نام در کار و دانش خویش میکوشید چه خوب بود، هم کار و دانشش پیشرفت میکرد و هم نام و شهرتی که میخواست از ینراه بهتر میتوانست بدست آورد؛ میگویم شاید بیشتر زیانکارها و تند رویهای پرویز از ین شهرت خواهی بسیار و نام بیجا ناشی شده باشد؟

اگر پرویز هیچ چیز نداشته باشد پشتکاری دارد که دهر کار خوب یابد قابل توجه است...

نحو فکری

مردم همیشه مقام فکری و دانش پرویز را بکار اجتماعی و پیشه وی میسنجند و بعقیده ما این کار خطائست. و یا با نبوغ و پیشرفتی که پرویز در جهان ادبیات دارد همه گمان میکنند که در رشته های دیگر

علم و دانش نیز چنانست، مثلا فلان پزشك كه فكرى سرشار از ابداع و ابتكار و كاردانى در رشته پزشكى خوددارد ممكنست در ادبيات فكرش از كوچكى نموى نكرده باشد و با تمام استادى در پزشكى در ادبيات يك شاگرد دبستانى بشمار آيد همچنين پرويز كه در ادبيات چنان و چنين بود در دانش و علمى ديگر ممكنست فكرش نمو کرده باشد و از دانش ديگر بازاطلاعى نداشته باشد؛ درينصورت از كسى كه پزشك زير دستيست نبايد در باره ادبيات نيز عقیده يى خواست و همچنين بعكس، و هر كس بيش از ديگران اندازه كار و دانش خویش را بايد نگاه دارد. اين اشتباه درباره ادبا بيشتر ميشود، چنانكه مردم گمان ميكنند كه فكر يك شاعر و اديب ديگر حلال مشكلات است و همه چيز را ازو توقع دارند كه بدانند، يا گمان ميكنيم مثلا كسى كه زبان فرانسه ميداند ديگر فيزيك و شيمي هم بايد بدانند، بلكه يكى از شرطهاى مترجم خوب آن است كه در فنى كه ترجمه ميكنند آگاه و عالم باشد. با اينهمه كسى كه در چند رشته از علوم كار کرده باشد و درست ازعهده برآمده است عقیده درست نرى ميتواند در هر يك از آنها نشان دهد تا كسيكه تنها در يك رشته كار کرده باشد واطلاعى خارج از رشته خودو كتاب نداشته باشد. اين كار نظر را وسيع ميكند و همينست كه تنها باشعر گفتن نمیتوان كسيرا اديب و كوينده سخندانى دانست بلكه رشته هاى گوناگون ادبيات از بديع و عروض و منطق و تاريخ ادبيات، دستور و ديگر و ديگر بايد دانست.

نشر آثار او

پرويز در قطع و خوبى کاغذ و زيبائى چاپ کتابهاى خویش چيزى فروگذار نميکند، گاهى ميکوشد كه كتابهايش بصورت و قطع کتابهاى

ارویائی باشد، درینجا خوبی کفند و جلد زرکوب و ازینگونه چیزها با این فکر منافات دارد. همچنین با آکھیهای جالب و وسایل بسیار میکوشید تا کتابهای خود را بیشتر بفروش رساند، مردم از نوع کتابهای او انضجار خاطری حس میکردند و بر اثر خرید کتابهای او از تهیه کتابهای خوب باز میماندند، وقتی کتابی بپخش میکرد دوستان و آشنایان خویش را بخواهش و تمنا و اجبار و ادار بنوشتن تقریظها میکرد و گاهی برخی از زیردستان وی درینکار پیشقدم میشدند و در باره او و کتابش غلو میکردند. گاهی پرویز تصمیم میگرفت که ماهی يك کتاب بچاپ رساند و یا هفتی بی يك اثر، درینصورت معلومست که این تصمیمها دور از ذوق و کارهای ذوقیست، این بود که آثار او کمتر فکر و هدفی داشت و بیشتر با اجبار این فکر قلم بدست میگرفت، اینگونه آثار او بیشتر از جمله داستانهایی پیش پا افتاده عشقیست که همه کس بچگونگی آنها واقفت، نام این داستانها نیز از یرنگاه عشق و خانه عشق و چرخ و فلک عشق گرفته تا ناله های عشق و سوز و گداز عشق و ماجرای آن و همه چیز از لحاظ عشق، خنده دارتر آنکه همه جا درین آثار فساد انگیز از عشق ياك و عشق بی آلاش و عشق حقیقی هم دم میزند. و با گاهی تصمیم میگرفت که در هر روز نامه و مجله قصه و مقاله بی داشته باشد و یا شعری بگوید، اینکار هارا نه کارهای ذوقی باید دانست و نه این رفتار درینگونه کارهای ذوقی خوبست.

فکر و ذوق باید در هر سخن و هر گفته تازه بی بطرز دلنشین و خاصی جلوه گیری کند تا نظم و یا نثر و غیره بجا و پسندیده افتد.

استادی و دانشجویی

وقتی تحصیل میکردم اگر گاهی بنکته بی بر میخوردم همدرسه هایم

بسختی از من میپذیرفتند؛ اگر خدای نخواستہ روزی کسی بر استادمان ایرادی داشت، اگر درستی آن روشنتر از آفتابهم بود نه استاد از او میپذیرفت و نه دانشجویان؛ کمان میکردند که ممکن نیست شاگردی چیزی بداند که استاد او نداند و یادانشجویی نکته‌یی تازه دریابد، یک عمر تحصیل بدبیران و استادانی که تنها همیشه یک‌درس از ما جلو بودند نمیتوانستیم حرفی بزنیم، حالا هم پرویز روی همان غریزه شاید این سخنان را نپذیرد، بویژه اگر کسی بگوید که وقتی شاگرد وزیر دست او بوده باشد. پرویز چنان باین عادت زشت خو گرفته است که پس از یک عمر حیات ادبی خود هنوز عادت نکرده است و دیده نشده اثری از او با اینهمه ایراد مورد انتقاد قرار گیرد و واضحست که با اینرو هرگز این انتظار رانیز بعد ها هم از هیچکس نخواهد داشت؛ معلوم نیست این فکر غلط از کجا ناشی شده؟ بیان علت آن ممکنست ما را از گفتار خویش بی‌راه ببرد، همیشه مردم دانا و عاقل را تصدیق‌های بی تصور از کارهای پدران و یا سالخوردگان کاری بس گران و تحمل ناپذیرست؛ همچنین باین فکرها تعجب میکنند اگر دانشجویی نبوغ و هوشمندی خاصی داشته باشد. اصلاً همیشه باید شاگرد از استاد دانشمند تر شود زیرا روز بروز دانش و فرهنگ عمومی جلو میرود

ارسطو شاگرد **افلاطون** و **افلاطون** شاگرد **سقراط** بود و استادان و نابغه‌های بسیار فرزندان و اسلاف مردمی بیسواد و نادان؛ درینصورت شکفت نیست که پرویز بیهانه شاگردی و استادی سخنان راست و درست ما را نپذیرد. شاگرد و استاد هر دو باید دانشجو باشند و شب و روز در تکمیل دانش خویش بکوشند نه آنکه وقتی شخص باستانی و آموزگاری رسید دیگر خود را استاد بخواند و کتاب را بر کنار گذارد! آموزگاران و استادان

ها وقتی که درس میخواندیم درس نمیخواندند و با ما تحصیل نکردند تا بزودی از شاگردان خویش عقب افتادند، ما هم اگر کار نکنیم و روز و شب بدرس و تحصیل نپردازیم از شاگردان و فرزندان خویش عقب خواهیم ماند؛ اینگونه فخر فروشیهای آموزگاران و استادان بر شاگردان خویش بدان ماند که وقتی فراش دبستان بما میگفت فلان رئیس و فلان استاد و فلان وزیر را که میبینید همه از زیر دست من بیرون آمده اند! بیچاره گمان میکرد اینکار افتخاری برای او دارد؛ باید گفت تو چه بدبختی که درباره خود کاری نکرده‌ی بی! ...

برخی از مخالفان پرویز عقیده داشتند که پشت سر نویسنده و یا شاعر جوان بدگویی هم نباید کرد زیرا هر چه باشد دیده شده که بر - اشتهار آنها خواهد افزود؛ چنانکه دیدیم یکی از راه‌های استفاده پرویز برای نامجویی همین بود ولی اینجا دیگر برای یاد آوری مکارم او من چاره بی جزین نداشتم، بگذار کمکی هم بنام و نامجویی او کرده باشیم.



من و خواننده میدانیم که با همه این سخنان شاید بیان این حقایق و توجه بدانچه گفته شد هنوز برای پرویز و پیروانش زود باشد؛ اما چیزی که من و خواننده هرگز انتظار آنرا نداریم، موافقت عقیده و هم فکری پیرو کهنه فکریست که سالها پیرو پرویز بوده است و در چند سال دیگر زندگانی خویش گمان نمیکند بتواند يك عمر زیانکاری را جبران نماید؛ جوان کهنه فکر و مرده پرستیست که از هر اصلاح و تجدیدی در ادبیات بیم و هراس بیجا دارد.

این دسته مردم هیچ چیز تازه را، گرچه درستی آن آشکار باشد
نخواهند پذیرفت، کسیکه هنوز کهنه پرستست چگونه میتواند تجدیدی
در زندگی کهنه خود بپذیرد؟ این دسته مردم چه چیز تازه و نوینی را، درست
و نادرست، میپذیرند که از آنها چنین توقع داشته باشیم؟
سهلست که نخوانده و ندانسته کتاب را مردود میدانند و عقیده بی
را نسنجیده باطل!

پایان

فهرست

صفحه

| | |
|----|--------------------------------------|
| ۵ | دیباچه . |
| ۷ | تقریظ نامه شهربانی . |
| | گفتار نخست - در هنر مندی شاعر |
| ۹ | ۱ - هنر کی بود تا نباشد گهر . |
| ۱۰ | ۲ - هنر مندی تیره بختیست . |
| ۱۰ | ۳ - نایقه شعر یا شاعر نایقه . |
| ۱۲ | ۴ - گرفتاری بزرگان . |
| | گفتار دوم - در بیان نظم او |
| ۱۵ | ۱ - طبع سرشار او . |
| ۱۶ | ۲ - تخلص او . |
| ۱۷ | ۳ - سبک او در نظم . |
| ۲۲ | ۴ - چگونه شعر میگفت . |
| ۲۴ | ۵ - مضامین شعر او . |
| ۲۵ | ۶ - صنایع شعر او : (۱) تشبیهات |
| ۲۷ | (۲) ایهام وحشو وحذف واعانات |
| ۲۸ | (۳) استعاره واستقبال-توارد وتضمین |
| ۲۸ | (۴) کنایه |
| ۲۸ | (۵) ملون |
| ۲۹ | ۷ - الحاق وتحریف . |
| ۳۰ | ۸ - در معنی و لفظ . |
| ۳۱ | ۹ - در معنی و نقد شعر . |
| ۳۷ | ۱۰ - آثار نظمی او . |
| ۳۷ | ۱۱ - قصیده یاغزل . |

| | |
|----|----------------------------------|
| ۳۸ | ۱۲ - اثر محیط در شعر او . |
| ۳۹ | ۱۳ - تشویش خاطر . |
| ۴۱ | ۱۴ - زبان جهانی اسپرانتو . |
| ۴۳ | ۱۵ - دانش شاعر . |
| ۴۳ | ۱۶ - مطالعه او از دیوان شاعران . |
| ۴۴ | ۱۷ - آثار پیشینیان بدیده او . |

گفتار سوم - در بیان نثر او

| | |
|-----|--|
| ۴۹ | ۱ - درشایستگی نویسنده . |
| ۴۹ | ۲ - سبک او در نثر : (۱) روش غلبه نویسی |
| ۵۴ | (۲) روش گلستان |
| ۶۰ | (۳) روش غربی و ترجمه |
| ۶۳ | (۴) روش پارسی سره |
| ۶۵ | (۵) روش ساده نویسی |
| ۷۷ | ۳ - گفتار و نگارش . |
| ۸۲ | ۴ - مضامین سخن او : (۱) کشکول نویسی |
| ۸۵ | (۲) مبهم نویسی |
| ۸۶ | (۳) منفی نویسی |
| ۸۷ | ۵ - آثار نثری او : |
| ۸۸ | (۱) مقاله نویسی |
| ۸۹ | (۲) داستان نویسی |
| ۹۱ | (۳) تئاتر نویسی |
| ۹۲ | ۶ - چگونه قصه مینوشت . |
| ۹۷ | ۷ - اثر محیط در نثر او . |
| ۹۹ | ۸ - مطالعه آثار دیگران . |
| ۱۰۰ | ۹ - آثار پیشینیان بدیده او . |
| ۱۰۳ | ۱۰ - درشایستگی نویسنده . |

گفتار چهارم - در بیان گفتار او

| | |
|-----|---------------------|
| ۱۰۵ | ۱ - در نطق و بیان . |
| ۱۰۷ | ۲ - بره‌های شعری . |
| ۱۰۸ | ۳ - چاپلوسی . |

صفحه

- ۱۰۸ - ۴ - گفتارش در علم و ادب.
۱۱۰ - ۵ - پندار باطل.
۱۱۱ - ۶ - تقریظ و انتقاد.
۱۱۳ - ۷ - هرسخن جانی و هرنکنه مقامی دارد.
۱۱۴ - ۸ - بنگر که چه میگوید.

گفتار پنجم - دریان دانش او

- ۱۱۶ - ۱ - تحصیلات او.
۱۱۹ - ۲ - جهان بدیده شاعری او.
۱۲۱ - ۳ - فرهنگ و دانش او.
۱۲۲ - ۴ - خط او و خط پارسی.
۱۳۰ - ۵ - چگونه لغت وضع میکرد.
۱۳۱ - ۶ - فرهنگستان گنگور.
۱۳۲ - ۷ - حافظه و هوشمندی.
۱۳۳ - ۸ - فوق و استدلال.
۱۳۶ - ۹ - هدف شاعر و نویسنده.
۱۳۷ - ۱۰ - میانه روی.

گفتار ششم - دریان رفتار او

- ۱۳۹ - ۱ - ریخت او.
۱۴۰ - ۲ - شهرت و آوازه.
۱۴۳ - ۳ - پیشه و آرمان او.
۱۴۳ - ۴ - نمو فکری.
۱۴۴ - ۵ - نشر آثار او.
۱۴۵ - ۶ - استادی و دانشجویی.

کار و زندگی

بقلم: یکتائی

کار و زندگی در مطبوعات فارسی نمونه مشخص و بی نظیر است که بسبب عملی مخصوص کتابهای اجتماعی امروزی نگاشته شده است ،
کار و زندگی کتابی است که شاید نمونه آنرا برای اصلاح کار و زندگی خود در عالم مطبوعات نخواهید یافت و در نوع خود یکتا و بیمانند است ،
کار و زندگی هر عیب و نقصی که در کار و زندگی باشد اصلاح میکند و راه درست کار و زندگی را پیش پای ما میگذارد ،
کار و زندگی نتیجه تجارب بسیار نگارنده است که بوضعی مبتکرانه تدوین یافته و هرگز خواننده از دستورهای سوده‌ند و عملی آن خسته نخواهد شد ،
کار و زندگی در بخش جداگانه که هر یک بجای کتابیست بحث میکند : ۱- در چگونگی کار ، ۲- دشمنان کار ، ۳- اساس کار ، ۴- کار و زندگی ، ۵- کار و کامیابی ، ۶- بهره‌کار ، که مجموع آنها ۶۰ فصل مختلف میشود در پایان هر فصل که لازم بوده است راه و دستور کار نیز خلاصه شده .
در هر فصل گوشه‌یی از زندگی پیش کشیده شده و رشته‌یی از کار را بدست میدهد ، در بخش دوم دشمنان کار و موانع کار و زندگی و کامیابی را میشناسیم و در بخش سوم که مهمترین بخش کتاب است اساس کار و زندگی را بدست میدهد ؛ در بخشهای بعد با کاری اساسی در میدان کار و زندگی و کامیابی وارد میشویم و در بخش آخر کتاب با بهره‌های کار و زندگی خستگی روحی و جسمی خود را از کوشش در راه اصلاح کار و زندگی تخفیف میدهیم .
در ۳۸۰ صفحه بزرگ و پشت جلد رنگین و ۱۰ منظره کار و زندگی بیهای ۱۵ ریال .

فرهنگ یکتائی

تنها فرهنگ تمام مصور فرانسه بفارسی

فرهنگ بی تصویر کنگ و بیروحست

جامعترین فرهنگ است که مخصوص دانشجویان با دقت بسیار تألیف شده ، بسیاری واژه و دقت در ترجمه بفارسی و اصطلاحات و جملات معروف و لازم و نفاست چاپ و زیبایی قطع از مزایای خاص این فرهنگ نفیس است .
در ۱۳۸۰ صفحه با ۷۱۳ شکل - ۲۸ تصویر و ۴۱ تابلو بها : ۳۰ ریال

علم مغناطیس و نار یخچه آن

بقلم: یکتائی

کتاب جامعیت که با کمی صفحات اطلاعات سودمندی در باره علوم مانیه تیسم، هیپنوتیسیم، اسپیری تیسیم و مغناطیس شخصی و درمانی و وضع گفتگو با ارواح دربر دارد. برای کسانی که باین علوم علاقه و دلبستگی دارند رهبر سودمند و بی نظیر است که پراز مشاهدات عملی و دستورهای سودمند برای راهنماییهای لازمست در ۹۰ صفحه با ۱۵ شکل و ۱۳ تصویر بها: ۶ ریال

نبردهای من

نگارش: سروان فونك

با سرآغاز: مارشال فوش

ترجمه: یکتائی

از کتابهای معروفیست که توسط زبردست ترین خلبانها که ناظر میدان جنگ بوده است نگاشته شده. سادگی انشاء و صحت مشاهدات بیشتر این کتاب را پسند و دلنشین ساخته است، چنانکه

مارشال فوش معروف سرآغازی بر آن نگاشته.

سروان فونك از قهرمانهای هوایی ملی فرانسه است که نام او را در ردیف « گینمر » میبرند و موفقیت های هوایی او صفحه بی از افتخار های ملی فرانسه را تشکیل میدهد.

فصلهای چهل گانه این کتاب یاد داشتهای روزانه بیست که هر يك سند بزرگی برای اوضاع واقعی میدانهای مختلف جبهه است.

نخستین فصل کتاب از فرمان بسیج عمومی شروع میشود و تا آخر جنگ با وضع بسیار جنابای خواننده جریان حوادث را تعقیب میکند.

در ۱۹۰ صفحه با ۳ تصویر بزرگ رنگین و ۲ تصویر در متن

بها باجله رنگین ۱۶ ریال با جلد زرکوب ۱۵ ریال.

خویشنداری

تملك نفس - نگارش هكتور دورويل - ترجمه: يكتائى

بهترين مذهب شخص و افرادست
در سال دوازدهم روزنامه اطلاعات نيز انتشار يافت
در ۲۴ فصل و ۱۳۰ صفحه بها ۶ ريال

راه موفقيت

تربيت نفس - نگارش خانم لى لى آلن - ترجمه: يكتائى

بهترين مربي شخص و اجتماعست
در سال دوازدهم روزنامه اطلاعات نيز انتشار يافت
در ۱۰ فصل و ۱۰۰ صفحه - بها ۵ ريال

طيب خود باش

تداوى نفس - نگارش مولفورد امريكائى - ترجمه: يكتائى

بهترين پزشك شخص و خانواده است
در سال بيست و دويم روزنامه ايران نيز انتشار يافت
در ۴ فصل و ۱۱۰ صفحه بها ۵ ريال

تملك نفس، تربيت نفس، تداوى نفس سه كتاب اجتماعى و روحى و اخلاقيستكه براى تهذيب و پرورش روح و جسم و بهبود زندگاني و معاشرت و براى پيروزي و كاميابي بهترين مكتب زندگيست

اسرار دست

جامعترين كتابيست كه درين زمينه از آثار اروپائى و امريكائى تدوين شده
در سال دويم و سوم نامه شهرباني نيز انتشار يافت
در فصول متعدد و ۱۶۰ صفحه با ۱۰ تصوير رنگين و ۱۷ شكل - بها ۱۰ ريال
چاپ دويم آن زير چاپ است و بزودي منتشر خواهد شد

دوست و دوستی

بقلم: یکتائی

دوست و دوستی کتابیست اجتماعی و ادبی در مفهوم عشق و محبت و دوستی و رموز آن و در راه انتخاب دوست و معاشرت. شرایط دوستی و موانع آن، تأثیر و نفوذ در اشخاص، وسیله جلب صمیمیت، انتخاب همسر، دوستی در خانواده، دوستی در اجتماع و با افراد. دوستیهای تاریخی و دیگر و دیگر فصلهای این کتاب را تشکیل میدهد.

دوست و دوستی کتابیست که بمنزله مکتبی برای زندگانی اجتماع و معاشرت بشمارست و مانند رهنمای صادقی در زندگانی مورد استفاده خواهد داشت

هر چه گشتم

بقلم: یکتائی

افکار مقطع و دلنشینی است در باره زندگی و هستی و مسائل تربیت و مذهب که راه فکر را برای خواننده باز میکند، سبک این کتاب در میان آثار فارسی بیسابقه است و در مقایسه با آثار اروپائی از لحاظ فلسفه خاص شرقی بیمانند.

سراب

بقلم: یکتائی

کتابیست بهمان صورت افکار مقطع و دلنواز و وضعی بیسابقه که حقیقت را تا آنجا که فکر بشر میرسد نشان میدهد و راه فکر و وصول آنرا مینمایاند وضع تدوین و اسلوب افکار این کتاب نیز بیسابقه و شایان توجه است

شهر خاموشان

بقلم: یکتائی

افکار مقطعیّت بصورت کتابی دلنشین که نور علم و ظلمت جهل و تیرگی افکار را با اسلوبی تازه و شیوا و افکاری دلپسند تجسم میدهد .
شهر خاموشان نیز بهمان اسلوب « هرچه گشتم » و « سراب » نگاشته شده چنانکه این سه کتاب در عین اختلاف موضوع گوئی دنباله یک فکر و یک موضوع است . این سه کتاب بزودی منتشر خواهد شد

همسگنی بشر

بقلم: یکتائی

از پیدایش زمین و انسان و سبز کمال‌خانه او بوضع دلنشینی گفتگو میکند و در ضمن بیان مسکن بشر از آغاز خلقت تا کنون و آنچه ممکنست در آینده درین زمینه پیش آید بوضع زندگانی تاریخی بشرو تحول آن آشنا میشویم، برای تدوین این کتاب از سدها اثر گرانهای شرق و غرب استفاده شده باتصاویر متعدد بزودی منتشر میشود

نشریات « مجمع ناشر کتاب »

جای فروش کتابفروشی ابن سینا

| شماره | نام کتاب | نگارش | ترجمه |
|-------|-----------------------|------------------------|------------------|
| ۱ | زندگانی ناپلئون | آقای کاظم عمادی | — |
| ۲ | جنگ آینده | ح . ج . ولز | آقای . نامور |
| ۳ | هدف زندگی | دکتر بوریس ساخالوف | » |
| ۴ | زندگانی نادرشاه | آقای نورالله لارودی | — |
| ۵ | رادیو بزبان ساده | آقای مهندس رضا | — |
| ۶ | ابن سینا و تدبیر منزل | شیخ الرئیس ابوعلی سینا | آقای نجمی زنجانی |

غاطنامه

| فادرست | درست | صفحه | سطر |
|--------------------|----------------------|------|-----|
| شاعر | الشاعر | ٦ | ١٦ |
| گرد | گرد | ٧ | ٢٣ |
| دروغترین آنهاست که | دروغترین آنهاست | ٧ | ٢٥ |
| دو قائلین | قائلین دو | ٧ | ٢٧ |
| و ٣ و | چو | ٧ | ٢٩ |
| نداد | ندارد | ١٦ | « |
| نداد | ندانند | ١ | ٣٩ |
| نساخت | بناخت | ١ | ٤٠ |
| مقلعی | مقلعی | ٩ | ٥٢ |
| بیانجامد | بینجامد | ٢ | ٥٢ |
| باشد | شد | ١ | ٦١ |
| عربی | فریبی | ١ | ٦٣ |
| بیارسی | یارسی | ١١ | ٦٤ |
| میگوید | میگویند | ١٦ | ٧٤ |
| قیافه | قافیه | ٩ | ٧٥ |
| بیم ترس و | بیم | ٧ | ٧٧ |
| نمیکنم | نمیکنیم | ٥ | ٨٠ |
| مانند دو | در | ٥ | « |
| طبیعی | طبیعی | ٢ | ٨٣ |
| خواند | خواندن | ١٩ | ٨٥ |
| خوانند | خواننده | ١٤ | ٨٦ |
| گذشت | گذاشت | ١ | ٩٧ |
| دیده | دید | ٨ | « |
| آوردیم | آوریم | ١ | ١٠١ |
| موقع | مواقع | ١٠ | ١٠٦ |
| را ته تشست | ته نشست را | ١ | ١٣١ |
| طالب صاحب سالک | طالبان صاحبان سالکان | ٨ | ١٣٤ |
| بیشتر | بیشتر | ١٠ | ١٣٦ |
| مییس | مییش | ١٢ | » |